

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

پاییز ۱۳۹۵



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

پاییز ۱۳۹۵

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

- اعتقادی - مهر ۱۳۹۵ ۸
- مگه نمیکن هر پدیده‌ای یک پدید آورنده داره، پدید آورنده خدا کیه یا چیه؟ خداوند تو قرآن خودشو نور معرفی کرده، هر نوری یک منبعی داره مثل نور چراغ و نور خورشید، پس منبع خدا چیه؟ چرا خدا تو قرآن میگه "لا تجسسوا فی ذات الله"؛ خوب اون مگه خدای ما نیست، ما می‌خواهیم خدامونو بشناسیم. ۸
- من واقعاً دچار شبهه خیلی شدیدی شده‌ام و این شبهه به دلیل خواندن کتاب تورات بوده، کلا به حضرت محمد (ص) و دین اسلام شک کردم؟! ۱۲
- با توجه به آیه ۳۰ از سوره شوری، گناه یا خلاف اهل عصمت علیهم السلام (مانند امام حسین ع) چه بوده است که به این مصیبت‌ها گرفتار شدند؟ ۱۴
- چرا خداوند ما را به این دنیا آورد که زجر بکشیم، آیا نمی‌شد از آن اول در بهشت بیافریند؟ ۱۶
- آخه مگه میشه امید داشت، وقتی خدا میگه: بترسید از عملی که انجام می‌دهید و شفاعتی در کار نیست! به چی دل خوش باشیم آگه فرصت توبه نباشه؟ فرصت گفتن نباشه؟ چیه آگه آدم با تمام بدی‌هاش و گناه‌هاش بمیره؟ یعنی هیچ امیدیه نیست؟ یعنی باید در آتش جهنم بسوزیم و بسازیم؟ پس کو مهربانی خدا؟! خواهش می‌کنم پاسخ بدید. ۲۱
- چطور می‌توان نظریه‌ی جهان شبیه سازی شده (که بیان می‌کند افرادی نظیر ما با سطح بالاتری از تکنولوژی دنیای ما را شبیه سازی کرده‌اند) را رد کرد؟ واضح است که این نظریه، وجود خدا را الزامی نمی‌داند. ۲۵
- آیا ذات و فطرت انسان میل به خوبی‌ها نداره؟ آیا حتما باید دین می‌آمد و به ما راه خوب و بد رو نشان می‌داد؟ ۲۸
- قرآن کریم و حدیث - مهر ۱۳۹۵ ۳۲
- آیا طبق آیه ۴۲ - یوسف (ع)، شیطان یاد خدا را از دل یوسف برد و همین سبب طولانی‌تر شدن حبس او گردید؟! (نظرات گوناگونی هست، شما نیز بفرمایید) ۳۲
- خداوند در قرآن (آیات یک و دو در سوره حج) زلزله قیامت را بیان می‌نماید و می‌فرماید «عذاب خداوند شدید است»؛ و از طرفی مگر زمین را بندگان صالح خداوند به ارث نمی‌برند و حکومت بر زمین برای آنان نمی‌شود؟ پس چرا عذاب؟ چه طور این دو مطلب قابل جمع می‌باشند؟ ۳۵
- آیا الله می‌توانست یک فرزند داشته باشد؟ در آیه [۴ - الزمر] تأیید می‌کند و در آیه [۶ - الأنعام] این احتمال را رد می‌کند؛ دوستی در خارج، چنین اختلافاتی پیدا کرده و می‌گوید: «تا پاسخ قاطع نیام، کل قرآن را رد کنم»؟! ۳۷
- برخی با ذکر آیات یا احادیث، چنان از "مرگ و سختی جان کندن"، حتی از قول انبیای الهی می‌گویند که به انسان "استرس" وارد می‌شود؛ متقابلاً نیز بیانات دیگری هست! آیا یک دسته از این بیان‌ها جعلی و دروغ هستند؟! ۳۹
- سیاسی - مهر ۱۳۹۵ ۴۳
- چرا با اینکه امام حسین (ع) می‌دانست که قیام‌شان باشکست روبرو شده و باعث کشته شدن اهل بیت و یارانش می‌شود، قیام کرد؟! ۴۳
- چرا در زیارت عاشورا، یزید و ... را لعن می‌کنیم و می‌گوییم از رحمت خدا دور باد؟ اگر مقصود از یزید و لعنت او فقط دوری جستن از رفتارهای یزیدی است که درست، اما اگر مقصود شخص یزید هم هست، سوال این است که چرا باید از خداوند مهربان، نا مهربانی نسبت به کسی را بخواهیم؟ مگر خدا بخشنده‌ی بی‌نهایت نیست ...؟! ۴۷
- کسانی که اعتقادی به اسلام ندارند هم مثل شما که معتقد به اسلام هستید در این کشور به دنیا آمدن و زندگی می‌کنند، پس به اندازه شما حق دارند؛ چرا شما اعتقادات خود را قانون کرده و به زور به مایی که آن را قبول نداریم تحمیل می‌کنید؟! شما اگر مسجد می‌خواهید داشته باشید ما اعتراضی نداریم، چرا شما مانع می‌شود که ما میخانه داشته باشیم؟ شما مقید به حفظ حجاب هستید ما اعتراضی نداریم چرا شما ما را مجبور به حجاب می‌کنید؟ ۵۱

- ۵۳ پاسخ به اظهارات آقای علی مطهری، در مورد برگزاری مراسم ازدواج در ماه‌های محرم و صفر و مسابقه فوتبال در عصر تاسوعا.....
- ۵۸ گوناگون - مهر ۱۳۹۵.....
- با توجه به سوابق عبادی که از شیطان آمده، آیا شناخت انسان نسبت به عظمت خداوند موقن‌تر و دقیق‌تر است یا شیطان؟ و اگر شیطان پس چرا لعنت خدا و عذاب قیامت را برگزید؟ ۲ - با توجه به مختار نبودن فرشتگان (چنانچه در کتب دینی مدارس آمده) آیا شیطان در سجده به آدم اختیاری داشته است؟ ۵۸
- درباره اهدا کردن ثواب اعمال به دیگران (مثلا به امام زمان و سایر معصومین ع) توضیحاتی بفرمایید. آیا می‌توانیم ثواب اعمال واجب (مثل نمازهای یومیه) را نیز به ایشان هدیه کنیم؟ آیا هدیه کردن ثواب بهتر از هدیه نکردن آن است؟..... ۶۱
- من برای اعمالی نیاز به توبه دارم؛ بهترین راه توبه چیست؟ و اگر درباره گروهی غیبت کنم و قادر به گرفتن حلالیت نباشم، یا از حلالیت گرفتن خجالت بکشم، چگونه می‌توانم گناه غیبت را پاک کنم؟..... ۶۵
- این روزها بسیار مطرح است که آیا در روز عاشورا عقل حکم فرما بود یا عشق؟ بعضی‌ها می‌گویند کسانی که با امام حسین (ع) در روز عاشورا ماندند و شهید شدند کشتن و قدرت عقل در آنها بود که با امام حسین (ع) ماندند و بعضی‌ها هم می‌گویند کشتن و قدرت عشق بود که با امام حسین (ع) بودند. آیا عقل انسان در روز عاشورا می‌گفت باید با امام حسین (ع) باشند یا عشق؟ همین طور در مورد آب نوشیدن حضرت عباس (ع) و ...؟..... ۶۹
- حقوقی و احکام - مهر ۱۳۹۵..... ۷۲
- آیا در منابع حدیثی اهل سنت نیز فضیلت سجده بر خاک آمده است؟! در مورد خاک کربلا نیز می‌گویند: شیعه اعتراف دارد که آغشته به خون شهدای کربلاست، پس نمی‌توان بر آن سجده کرد؟!..... ۷۲
- اعتقادی - آبان ۱۳۹۵..... ۷۶
- از طرفی گفته می‌شود خدا رحمن و رحیم است و به بندگان خود [حتی کفار] نظر لطف دارد، و از طرف دیگر در قرآن آمده است "ان الله لایهدی القوم الکافرین"؛ این تناقض چگونه قابل جمع می‌باشد؟..... ۷۶
- خدا را در این حد قبول دارم که یک آفریدگاری در این جهان کنونی وجود دارد و بسیار منظم است و در واقع این جهان قانون و نظم دارد؛ نه در این حد که امروزه از آن دم می‌زنند. ۷۹
- خدا خیر مطلق می‌باشد، یعنی جز خیر برای بنده‌اش نمی‌خواهد، پس چه لزومی دارد که ما دعا کنیم و از خداوند بخواهیم؟ هر چیزی که خیر است به ما عطا کن، پس چطور باید دعا کنیم؟..... ۸۴
- قرآن مجید و حدیث - آبان ۱۳۹۵..... ۸۷
- چرا خداوند در سوره توبه آیاتی آورده است که امکان برداشت سو و نادرست از آنها وجود دارد؟ امروزه فرقه‌های انحرافی با سو برداشت از این آیات دست به خشونت می‌زنند. چرا آیات بطور شفاف بیان نشده‌اند که نیاز به چند نوع تفسیر در مورد آنها نباشد؟..... ۸۷
- آیا نیاز برخی آیات به تفسیر و موضوعات گوناگونی که توسط مفسرین بیان می‌گردد، یا حتی ترجمه‌های گوناگون از یک لغت مثل (صلب و ترائب)، مغایرتی با ساده بودن قرآن کریم ندارد؟..... ۹۰
- آیا منظور آیه ۲۵ سبا این است که ای کافران شما کار خود را کنید و ما هم کار خودمون رو می‌کنیم؟ آیا امروزه کافران میتونن همین حرف رو به مومنان بزنن؟..... ۹۳
- آیه ۴۳ سوره توبه خداوند به پیامبر می‌فرماید "خدا تو را ببخشد چرا فلان کار را انجام دادی؟" آیا این آیه با عصمت پیامبر اکرم (ص) و یا آیه "ما ینطق عن الهوی" تناقض ندارد؟!..... ۹۶
- سیاسی - آبان ۱۳۹۵..... ۱۰۰
- جمهوری اسلامی ایران از یک سو با غرب و سکولاریسم مخالف است، و از سوی دیگر پایه‌های نظام (تفکیک قوا) را از قوانین سکولاریسم گرفته است و سیستم

- بانکداری‌اش نیز غربی و مبتنی بر "ربا" می‌باشد؟! ۱۰۰
- آیا درست است که امام خمینی (ره) فرموده‌اند: «مصدق مسلم نبود»؟ ضمن توضیح، بفرمایید، اگر درست است، سند آن کجاست؟ ۱۰۳
- با آنکه خداوند راه تسلط کافران بر مسلمانان را بسته، ولی اکنون چرا مسلمانان زیر سلطه استکبار قرار دارند؟! ۱۰۶
- گونگون - آبان ۱۳۹۵** ۱۱۰
- ازلی یعنی چه؟ آگه چیزی ازلی نباشه بهش چی میگن؟ آیا ممکنه یک چیزی ابتدا نداشته باشه ولی انتها داشته باشه؟ بحث حادث و قدیم رو هم میشه به توضیح مختصری بدین و اینکه آیا میشه در مورد زمان هم این بحث رو مطرح کرد که: آیا زمان حادث است اگر حادث است پس یعنی زمانی بوده که زمان نبوده که این جمله تناقض دارد پس زمان قدیم هست. ۱۱۰
- لطفاً توضیح دهید که خصوصی سازی یعنی چه و چه فوایدی دارد که نظام اینقدر به آن تاکید دارد؟ آیا کم کردن یا کوچک کردن نقش دولت در اقتصاد همان سیاست‌های لیبرالی و نئولیبرالی و ترویج سرمایه‌داری و کوشش در جهت گسترش کمی و کیفی حضور و نفوذ «سرمایه داری» که شاخصه اصلی حکومت‌های سکولار است، نیست؟ آیا اقتصاد و شرکت‌ها و کارخانجات کشور اگر دست سرمایه داران بیافتد به ضرر کشور و دولت اسلامی نیست؟ ۱۱۲
- خندوانه - به نظرتون برنامه‌ای مثل خندوانه واقعا تاثیر مثبتی در بیشتر شدن معرفت مردم نسبت به معضلات اجتماعی دارد؟ یا فقط صرفاً برنامه‌ایست که ضمن چند آیتم خوب، جلف هم هست؟ (نکات قابل تأمل) ۱۱۵
- چگونه مراض‌های (هندی، چینی و ...)، با سخت گرفتن بر جسم شان بر روح شان تسلط می‌یابند بدون آنکه بندگی خداوند را کنند؟ اساساً فرق پیغمبران و مراض‌ها در چیست؟ مگر این نیست که این قدرت با اجازه خدا باید اعطا شود آنان که خداوند را قبول ندارند. لطفاً در رابطه با این مباحث توضیح دهید. ۱۱۸
- چگونه می‌توان کار را خالصانه برای رضای خدا انجام داد؟ می‌گویند حتی وقتی کارهای پیش پا افتاده‌ای را انجام می‌دهید نیز برای رضای خدا باشد. آیا با نیت کردن این امر محقق می‌شود؟ لطفاً با مثال راهنمای کنید. ۱۲۱
- تاریخی - آبان ۱۳۹۵** ۱۲۵
- آیا پیامبر اکرم (ص)، غیر از حضرت زهرا علیها السلام، دختر دیگری هم داشتند؟ و اگر داشته چرا پس اینهمه به آن حضرت توجه می‌نمودند؟ آیا این فرق گذاشتن بین فرزندان نیست؟ ۱۲۵
- حقوقی و احکام - آبان ۱۳۹۵** ۱۲۹
- من دیده‌ام که در تکایا و حسینیه‌ها، عکس‌هایی را بنام امام حسین و حضرت ابوالفضل (ع) نصب می‌کنند؛ یک عده نیز می‌آیند و این عکس‌ها را زیارت کرده و می‌بوسند! آیا این کار اینها اشکال دارد. ۱۲۹
- اعتقادی - آذر ۱۳۹۵** ۱۳۲
- چطور باید از شک به یقین رسید؟ من در وجود پیامبران و امامان دچار شک شده‌ام! از یک سو اگر بخواهم ایمان بیاورم، باید از خیلی چیزها بگذرم و مراقب باشم؛ از سوی دیگر اگر واقعیت داشته باشد، آن وقت بدجوری سرم کلاه رفته است! ۱۳۲
- بهبشت - اولین کسی که وارد بهشت می‌شود کیست؟ حضرت زهرا سلام الله علیها، یا حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله؟ ۱۳۶
- با توجه به اختیار همه انسان‌ها، اگر همه انسان‌ها و حتی پیامبران راه کفر را انتخاب می‌کردند تکلیف چه بود؟ چون محال نیست. آیا اینجا العیاذ بالله مسأله نیاز برای خداوند پیش نمی‌آید که نیاز داشته افرادی حتماً ایمان بیاورند تا مسئولیت نبوت به آنان محول گردد؟! ۱۳۹
- قرآن مجید و حدیث - آذر ۱۳۹۵** ۱۴۲
- چرا خداوند متعال در سلام‌های حضرات یحیی و مسیح (ع)، از واژه "موت" استفاده نموده و از "توفی" استفاده ننموده است؟ آیا "متوفی" جزو اموات است یا احیاء؟ ۱۴۲

- چرا در زیارت عاشورا صریحاً اسمی از اولی و دومی و سومی آورده نشده است؟ آیا این نشان از تقیه است؟ ۱۴۵
- چرا آیه "البیوم اکملت لکم..."، در بین آیات خوردنی‌های حلال و حرام آمده؟ آیا بهتر نبود در جایی دیگر می‌آمد و مطلب صرف همان موضوع می‌بود تا اهمیتش بیشتر روشن می‌شد؟ ۱۴۸
- عبارت (و ما ربک بغافل عما تعملون) ۹ بار در قرآن تکرار شده است. در کتب تفسیر این عبارت را بیشتر به حالت تحدید تفسیر کرده‌اند. یعنی: این بندگان، خدا شما را می‌بیند و از کارهایتان آگاه هست پس گناه نکنید. سوال من این است که آیا نمی‌شود این آیه رو به نوعی امیدبخش و بشارت دهنده نیز تفسیر کرد - آیا اشتباه است؟ ۱۵۱
- آیا دین به ما می‌گوید: کوچک، ضعیف و متواضع باشید، و زمانی که به حقوق و حرمت شما تعرض می‌شود، از گرفتن حق خود صرف نظر کنید و در مقابل ظالم حرکتی انجام ندهید؟ ۱۵۳
- آیا منبع معتبر و سندی برای ختم سوره یس و انعام که در اکثر مجالس، مخصوصاً مجالس روضه زنانه باب شده وجود دارد؟ ۱۵۶
- گونگون - آذر ۱۳۹۵** ۱۶۰
- آیا در ربیع باید شاد بود یا محزون؟ آیا در ایام محسنیه باید عزاداری نمود یا خیر؟ می‌گویند: چون امام زمان علیه السلام، صبح و شام برای امام حسین (ع) گریه می‌کنند، پس شیعیان وظیفه دارند که دائم گریان باشند و ۱۶۰
- پرچم امام زمان چگونه است؟ چه علامت یا شعاری دارد؟ ۱۶۴
- چرا با وجود اینکه تعداد زیادی از علمای اهل تسنن، حادثه‌ی غدیر خم را قبول دارند و در کتاب‌های خود نیز نوشته‌اند، شیعه نمی‌شوند؟! ۱۶۶
- چرا حضرت مهدی علیه السلام، به رغم برخوردای از کمال علم، اقدامی برای رفع مشکلات و رفع بیماری‌های نا علاج نمی‌نمایند؟! ۱۶۹
- سینما - چرا بازیگر مذهبی کم داریم؟ چرا کسانی که وارد فضای سینما و بازیگری می‌شوند، معمولاً افراد مذهبی نیستند؟ آیا فضای سینما و بازیگری جوری است که آدم‌های مذهبی را نمی‌خواهند جذب کنند و یا فضایش جوری است که افراد مذهبی سعی می‌کنند وارد این فضا نشوند؟ یا خود مذهبی‌ها علاقه‌ای به وارد شدن در این عرصه ندارند؟ ۱۷۲
- چرا بعضی از فرزندان مسئولین و علما، با افکار و عقاید پدران‌شان که از مبارزین انقلابی و علمای برجسته‌ای هم هستند، اختلاف زاویه پیدا می‌کنند و حتی علیه جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند؟ علت این موضوع چیست؟! ۱۷۶
- حقوقی و احکام - آذر ۱۳۹۵** ۱۷۹
- آیا در امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه فقط راهنمایی است، یا باید به نتیجه نیز توجه داشت و اصرار نمود؟! (نکات بسیار مهم در این مسئله) ۱۷۹
- آیا گمان بد بردن، اگر فقط در ذهن انسان باشد و به زبان نیاورد تا زمانی که اثبات شود نیز گناه محسوب می‌گردد؟ ۱۸۲
- تاریخی - آذر ۱۳۹۵** ۱۸۵
- چرا امام حسین علیه السلام، پس از شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی (بی‌وفایی کوفیان)، بازنگشتند؟ ۱۸۵



اعتقادی - مهر ۱۳۹۵

مگه نمیکن هر پدیده‌ای یک پدید آورنده داره، پدید آورنده خدا کیه یا چیه؟ خداوند تو قرآن خودشو نور معرفی کرده، هر نوری یک منبعی داره مثل نور چراغ و نور خورشید، پس منبع خدا چیه؟ چرا خدا تو قرآن میگه "لا تجسسوا فی ذات الله"؛ خوب اون مگه خدای ما نیست، ما می‌خواهیم خدامونو بشناسیم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پس از توجه به این که "شناخت" کار عقل است و "شعار" مبتنی بر احساسات می‌باشد، پس نباید این طور شعاری و احساسی در مورد "شناخت" سخن گفت (خوب اون مگه خدای ما نیست، ما می‌خواهیم خدامونو بشناسیم)؛ همیشه به کلمات، واژگان و معنا و مفاهیم آنها دقت کنید، خودش پاسخ بسیاری از سؤالات می‌باشد.

الف - وقتی گفته می‌شود "پدیده"، یعنی چیزی که قبلاً نبوده و بعداً پدید آمده، بنابراین چون سابقه نیستی دارد، هستی عین ذات او نیست، پس "پدیدآورنده" می‌خواهد.

پس هر چه که "پدیده" باشد، حتماً مخلوق است و خداوند متعال، خالق است، نه مخلوق؛ ازلی هست و همیشه بوده، نه این که نبوده باشد و بعداً پدید آمده باشد، پس به پدیدآورنده نیاز داشته باشد.

ب - وقتی گفته می‌شود "پدیدآورنده‌ی خدا کیه؟"، یعنی او مخلوق شمرده شده است؛ بنابر این چنین موجودی اصلاً خدا نیست و نباید او را خدا خواند! پس وقتی گفته می‌شود "خدا"، یعنی مخلوق نیست که پرسیده شود: «پس او را کی خلق کرده و به وجود آورده؟».

ج - "نور"، حتی در فیزیک، یعنی چیزی که به خودش دیده می‌شود و مابقی به واسطه‌ی تابش آن دیده می‌شوند؛ در تعریف فلسفی نیز یعنی: چیزی که خودش هست و مابقی به واسطه‌ی او هستی می‌یابند. بنابر این، «او نورش را از کجا گرفته؟» نیز در مورد او صدق نمی‌کند، چون یعنی هستی‌اش را از کی یا کجا گرفته؟ و این صفت مخلوق است، نه خالق - صفت پدیده است، نه پدیدآورنده.

« **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** »، یعنی الله جلّ جلاله، پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، پس هستی (نور) همگان، از او و قائم به اوست و او قائم به خودش است و نه به دیگری.

تفکر در ذات:

در قرآن کریم، آیه‌ای تحت عنوان « لا تجسسوا فی ذات الله » نیامده است، حتی در احادیث و روایات نیز چنین جمله‌ای پیدا نکردیم، بلکه مکرر فرموده‌اند که «در ذات خدا فکر نکنید»، چنان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: « تَفَكَّرُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ ، وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ - درباره هر چیزی بیندیشید، اما در ذات خدا نیندیشید / کنز العمال : ۵۷۰۴ »

چرا؟

یک - خدایی که به احاطه‌ی علمی، معرفتی و یا حسی درآید، محدود است و خدا نیست.

دو - مُدرکات انسان، یا با حواس است و یا با عقل و قلب؛ اما "ذات" با هیچ یک شناخته نمی‌شود؛ نه ذات خدا و نه هیچ موجود دیگری.

سه - خداوند سبحان، ماهیت مادی ندارد که محسوس باشد و با حواس حس شود؛ هر توصیفی برای شناخت عقلی و قلبی نیز محدود به مرزهای آن توصیف می‌باشد، پس موصوف را محدود می‌سازد، و او محدود نیست. حدود، که نشان از نقص و کاستی دارد، صفات مخلوقات می‌باشد.

چهار - عدم توانایی در شناخت ذات، اختصاص به خداوند سبحان ندارد، "ذات" هیچ موجودی را نمی‌توان شناخت. هر که شکایت و یا سؤال و شبهه کرد که «چرا نباید ذات خدا بشناسیم؟!» بفرمایید: چون اساساً ذات قابل شناخت (احاطه‌ی حسی، عقلی، علمی و حتی وهمی و خیالی) نمی‌باشد.

از او پرسید: «آیا ذات خودت، ذات دیگران، حتی موجودات ریز و درشت از نباتات گرفته تا حیوانات را می‌توانی بشناسی؟!»

نشانه شناسی:

هر کس مدعی شد که من می‌توانم ذات خود یا برخی دیگر از موجودات را بشناسم! بگویید: خودت یا آن موجود را تعریف کن. بی‌تردید هر چه بگوید [مثل: انسان، مرد، زن، کوتاه، بلند، چاق، لاغر، ایرانی، آلمانی، مسلمان، غیر مسلمان، باسواد، بی‌سواد و ...]، همه نشانه‌های خودش است و نه ذات خودش.

بنابر این، هیچ ذاتی قابل شناسایی نمی‌باشد، چه رسد به ذات مقدس حق تعالی؛ پس او نیز با "اسما = آیات و نشانه‌هایش" شناخته می‌شود.

او شناسی:

بله، نه تنها شناخت خداوند متعال حق ماست، بلکه اساساً برای شناخت او آفریده شدیم؛ خدایی که شناخته نشود که مورد عبادت (پرستش) واقع نمی‌گردد. مگر کسی نسبت به ناشناخته، حب و بغض، و یا ایمان و کفری دارد؟!!

سرآمد شناخت ها "او - هو" شناسی است. "او" ضمیر غایب است. اول "او" که ابتدا نمی دانم کیست شناخته می شود و بعد به واسطه‌ی نشانه‌هایش، هر چه بیشتر معرفی و شناخته می گردد.

اول می گوئید: «او هست»، بعد از روی نشانه‌ها می گوئید: آدم است، مرد یا زن است، زنده یا مرده است... و هر چه شناخت شما از نشانه‌های او بیشتر شود، تعاریف بیشتری به دست می آورید و می گوئید: با سواد است، ایرانی است، مسلمان یا مسیحی است... تا آنجا که "اسم و نشانه اعتباری" او را نیز می شناسید و می گوئید: نامش علی، حسین، یا فاطمه، یا مریم است.

* - خداشناسی نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد، اول «او - هو» را می شناسید که هست، بعد از روی نشانه‌هایی [که خودش در کتاب خلقت، یا کتاب وحی معرفی کرده]، تعاریف بیشتری از او به دست می آورید و می گوئید:

« اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ » - « هُوَ الْحَقُّ » - « هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » - « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » - « هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ » - « هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ » - « هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » - « هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ » - « هُوَ النَّوَّابُ الرَّحِيمُ » - « هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَمِيْدُ » - « هُوَ مَوْلَانَا » - « هُوَ الْحَقُّ الْمُبِيْنُ » - « هُوَ يُحْيِي وَيُمِيْتُ » - « هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ » - « هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ».

نکته: اگر چه این "اسمها = نشانه‌ها"، برخی اسم ذات هستند [مانند: هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ - یا - هُوَ الْحَقُّ] و برخی دیگر اسم فعل هستند، یعنی به فاعلیت او اشاره دارند، [مانند: هُوَ النَّوَّابُ الرَّحِيمُ - یا - هُوَ يُحْيِي وَيُمِيْتُ - یا - هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ]؛ اما از یک سو همگی "اسم = نشانه" هستند و نه ذات؛ و از سوی دیگر از روی نشانه‌های عقلی یا حسی شناخته شده و می شوند.

* - این اسمها (نشانه‌ها)، همه پاسخ سؤال از "کیستی" خداوند سبحان می باشد؛ همه همان شناساندن خدا توسط خودش [چه در خلقت و چه در وحی] می باشد که با عقل و قلب، قابل درک، شناخت و حتی شهود می باشد. اما، سؤال از "چیستی؟"، سؤال از "ماهیت" است، یعنی شکل، اندازه و حجم داشته باشد، محدودی باشد که بتوان برایش "صورتی" شناخت و یا دست کم فرض نمود. ولی اینها همه از صفات مخلوق می باشد و برای حق تعالی، ماهیت مفروض نیست که از چگونگی آن سؤال شود، از این رو هر کس بخواهد در ذات فکر کند، اول ماهیت و صورت قایل می شود، بعد در وهم و خیالش تصویری می سازد [و البته عقل هیچ گاه تصدیق نمی کند]؛ بعد آن را به خدا نسبت می دهد، پس دچار الحاد می گردد؛ چنان که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام فرمودند:

« مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ الْحَدِّ - هر که در ذات خدا بیندیشد، ملحد شود ». (غرر الحکم : ۸۴۸۷)

در ذات تفکر نکنید:

بنابر این، ذات به هیچ وجه قابل شناسایی نمی‌باشد، چه ذات مقدس حق تعالی و چه سایر موجودات که همگی مخلوق هستند.

البته شاید بتوان گفت که فقط خدا ذات دارد و ذات او هستی محض است و دیگران اساساً ذاتی ندارند که بخواهند شناخته شوند، بلکه هر چه هست، تجلی همان ذات باری تعالی می‌باشد و ذات او نیز ماهیت ندارد که قابل تصور و تصدیق باشد.

پس، همه تجلی "هستی و کمالیت محض او" می‌باشد، از این رو، همه نشانه‌ها، اسم‌ها و آیات او هستند.

*- بنابر این، تفکر درباره ذات باری تعالی، معنا ندارد، چه رسد به این که نتیجه نیز داشته باشد؛ پس هر کس گمان کند که می‌تواند در ذات "چه خدا و چه غیر خدا" فکر کند، اما به او اجازه داده نشده! گمان خطایی نموده است؛ و هر کس که گمان کند مشغول "فکر کردن" در ذات است، مشغول اوهام، تخیلات و تصورات خویش است، لذا کارش به کفر و الحاد می‌کشد؛ چرا که می‌خواهد به خدا صورتی بخشد، تا بتواند او را وهم کند و در خیال تصور نماید.

*- این "ماهیت و جسمیت قائل شدن برای خدا"؛ همان راه خطایی است که ابتدا بت پرستان و مشرکان رفتند، سپس یهودیان و مسیحیان به آن مبتلا شدند و پس از آن به گروه‌ها و فرقه‌هایی از مسلمانان، چون ابن تیمیه و وهابیت سرایت نمود. جاهلان نیز همیشه از انبیا خواسته‌اند تا برای آنان خدایی بیاورند که مانند خدایان بت پرستان، قابل رؤیت باشد. اما خدایی که «أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» نباشد و منزّه (سبحان) از توصیفات نباشد که خدا نیست.

آن طور که خودش را می‌شناساند، می‌توان شناخت:

هر چیزی را فقط آنطور که خودش خود را می‌شناساند می‌توان شناخت، نه آنطور که دیگران بخواهند. من شما را همانقدر و همانطور می‌شناسم که خود را نشان می‌دهید و بالعکس - یک گُل، یک حیوان، یک کوه، یک سیاره و ... را همانطور می‌شناسید که او خودش را می‌شناساند. اول او می‌شناساند، بعد شما به همان حد می‌شناسید. شناخت خداوند سبحان توسط انسان نیز از این قاعده مستثنا نمی‌باشد - این قانون معرفت است. تا او خود را نشناساند، کسی نمی‌تواند او را بشناسد - و نیز کسی نمی‌تواند او را بیش از آن چه خود را شناسانده بشناسد.

بنابر این، کسی که به دنبال خداشناسی می‌باشد، باید ببیند که "او" خود را در درون، برون و افق‌های بلند عقل و معرف و شهود، چگونه [با اسم‌ها، آیات و نشانه‌هایش] معرفی کرده است:

« سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنََّّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ » (فصلت،

ترجمه: به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟! و هر کس جز این طریق برود، نه تنها به جایی نمی‌رسد، بلکه به خاطر اوهام و تخیلات و نسبت دادن آنها به خدا در تصورات، دچار شرک، کفر و الحاد می‌گردد.

من واقعاً دچار شبهه خیلی شدیدی شده‌ام و این شبهه به دلیل خواندن کتاب تورات بوده، کلا به حضرت محمد (ص) و دین اسلام شک کردم؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در تورات چه خواندید که بنا بر آن، راجع به قرآن و اسلام تردید کردید؟! آیا قرآن کریم را نیز خوانده‌اید؟! اگر نخواندید، چگونه مقایسه نمودید؟! در هر حال، شک اگر صادقانه باشد، مقدمه یقین است؛ پس نگران نباشید، اما واقعاً تحقیق کنید.

امیدواریم که واقعاً تورات را خوانده باشید! چرا که برخی می‌گویند: "من انجیل، یا تورات یا ... را خواندم و به اسلام و قرآن شک کردم"؛ در حالی که به عمرشان این کتب را از نزدیک هم ندیده‌اند، چه رسد به این که خوانده باشند! بلکه این فقط یک تبلیغ و ضدتبلیغ می‌باشد. اما چون شما مرقوم نمودید که واقعاً خوانده‌اید و واقعاً تردید نموده‌اید، قبول می‌کنیم.

● - در هر حال چه آنان که واقعاً تورات یا هر کتاب دیگری را خوانده‌اند و چه آنان که شعارش را می‌دهند و چه آنان که مخاطب این شعارها هستند، باید دقت کنند که خواندن یک کتاب (مثل تورات یا ...)، دلیل بروز شک، شبهه و تردید نسبت به کتاب دیگری نمی‌شود؛ مگر آن که هر دو با تحقیق مورد مطالعه قرار گرفته باشند و با یک دیگر تطبیق و مقایسه شوند!

● - ممکن است هر محقق، به غیر از تورات، انجیل (یا بهتر بگوییم اناجیل) را نیز بخواند، سپس برود در ادیان، مکاتب و ایسم‌های دیگر نیز مطالعه نماید، [مانند دانشجویان و محققان در رشته‌ی "ادیان و مذاهب و مکاتب"، تحقیق کند؛ یا دست کم روخوانی کند و بگوید: «من فلان کتاب را خوانده‌ام»، اما آیا با خواندن هر کتابی، همان را می‌شناسد و یا دیگری را رد می‌کند، اگر چه هرگز آن را نخوانده باشد؟!]

● - بنابر این، اگر کسی تورات، اناجیل یا قرآن کریم را مطالعه می‌کند، ابتدا با علوم، اخبار، دعوت ... و خلاصه معارف و احکام (به قولی جهان‌بینی و ایدئولوژی) همان کتاب آشنا می‌شود؛ و وقتی می‌تواند آن کتاب را با کتاب دیگری مقایسه کند و نتیجه بگیرد که هر دو را خوانده باشد.

* - اگر کسی یک کتاب فلسفی در موضوع اندیشه‌ها (ایسم)های گوناگون بخواند، با افکار و اندیشه‌های مؤلف آشنا می‌شود و به ادعاها و استدلال‌های آن توجه می‌کند؛ اما وقتی کسی کتاب الهی را مطالعه می‌کند، فرض اولش این است که این کتاب وحی است و توسط نبی و رسول خدا ابلاغ شده است. حال خواه زمان خودش به صورت نوشتاری در یک کتاب مدون در آمده باشد و یا سپس بزرگان و اهل علم و افراد نزدیک و موثق، آن بیاناتی که همه شنیده‌اند یا به صورت مجزا در جایی مکتوب شده است را جمع‌آوری کنند. بنابراین، ابتدا دقت می‌کند که در این کتاب، از "توحید و معاد" چه گفته شده است؟! چرا که اسمش کتاب الهی و وحی است و خداوند سبحان، مبدأ و معاد انسان، باید در آن معرفی شده باشند.

توحید در تورات:

اگر کسی واقعاً تورات را خوانده باشد، قبل از آن که قیاسی با دیگر کتب الهی انجام دهد، دست کم متوجه می‌شود که:

الف - خدای تورات، یک خدای پشیمان شده از خلقت و ویژه خلقت انسان است (سموئیل اول باب ۱۵ آیه ی ۱۰) - یک خدای پیمان شکن (سموئیل اول باب ۲ آیه ۲) - و یک خدای نادانی است که حتی نشانی خانه‌ی مؤمنین به خودش و کفار را نمی‌شناسد و تشخیص نمی‌دهد، لذا پس از هبوط به زمین، سرزمین فلسطین را برای سکنای خودش تا قیامت انتخاب می‌کند (سفر خروج باب ۱۲ آیه ی ۱۲)؛ و لابد به همین دلیل آن به راحتی (تحت عنوان سرزمین مقدس) به تروریست‌های اسرائیلی می‌بخشد!

ب - خدای تورات، خدایست که با بنده‌اش (انسان) کشتی می‌گیرد (سفر پیدایش باب ۳۲ آیه ی ۲۴) - از آسمان می‌آید تا بین کلام مردم تفرقه ایجاد کند و آنها را به تشویش اندازد (سفر پیدایش باب ۱۱ آیه ی ۱) - خدایی است که دروغ زیاد می‌گوید و حیوانی چون مار (سمبل شیطان در فرهنگ فراماسونی)، دروغ‌های او را برملا می‌کند (سفر پیدایش باب ۳ آیه ۳) ...!

بنابر این، اگر کسی واقعاً تورات را خوانده باشد، قبل از مقایسه با هر کتاب دیگری، ابتدا همان تورات را کنار می‌گذارد.

عقل و وحی:

ابزار شناخت انسان "عقل" است و همه چیز با "عقل" شناخته می‌شود، حتی "وحی" و حقانیت آن نیز با "عقل" شناخته می‌شود، و البته تشخیص این که جمله‌ای "وحی" است یا خیر نیز با عقل شناخته می‌شود.

پس، کسی که "تورات" خوانده یا می‌خواند؛ اناجیل یا قرآن کریم خوانده یا می‌خواند، ابتدا مطلب را به "عقل" خود ارجاع می‌دهد که آیا معقول و قابل قبول هست یا خیر؟ بعد با ابزار "علم" سراغ این می‌رود که آیا این

جمله‌ی خوب، وحی است یا خیر؟! چرا که سخنان خوب بسیاری وجود دارند که مبتنی بر عقل و وحی هستند، اما الزاماً وحی یا حدیث نیستند.

خدا در قرآن کریم:

عاقل، خداشناسی را در تورات، اناجیل، قرآن مجید و ... مطالعه نموده و حالا می‌خواهد تطبیق و مقایسه‌ای انجام دهد. می‌بیند که در قرآن کریم فرموده:

« قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَمَلِكٌ لَهُ كُفُؤًا أَحَدٌ » (سوره اخلاص)

ترجمه: بگو: خداوند، یکتا و یگانه است * خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند * هرگز نژاد (نژاد) و زاییده نشده است * و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است!

محقق عاقل:

حالا سؤال این است که اگر عاقلی در پی مطالعه‌ی کتب الهی برآمد، تورات و اناجیل را قرآن کریم مطالعه کرد؛ بدون مقایسه با یک دیگر، کدام را بنا بر "عقلانیت"، قبول می‌کند و اگر مقایسه کرد، کدام را "وحی" می‌شناسد و اگر قرار شد یکی را انتخاب و مابقی را رد کند، یا دست کم تردید کند، کدام را بر می‌گزیند.

بنا بر این، اگر کسی واقعاً تورات، انجیل و قرآن مجید را مطالعه کرد، یا دست کم آیات مربوط به اصولی، چون توحید و معاد را مورد مطالعه و تحقیق قرار داد، هیچ‌گاه در حقانیت و وحیانیت قرآن کریم تردید نمی‌کند و اگر به هر علتی، [از جمله عجیب‌ترین علل که مقایسه با تورات و اناجیل باشد]، باز هم در قرآن و اسلام تردید کرد، مشکل جای دیگری است.

با توجه به آیه ۳۰ از سوره شوری، گناه یا خلاف اهل عصمت علیهم السلام (مانند امام حسین ع) چه بوده است که به این مصیبت‌ها گرفتار شدند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

- همیشه ابتدا به متن سؤال [یا شبهه] و مفاهیم پوشیده آن دقت نمایید. مثل همین سؤال یا شبهه!
- در این سؤال کوتاه، ابتدا به صورت یک حکم قطعی، القا می‌کند که اهل عصمت علیهم السلام، [العیاذ بالله]، خطا، گناه و کار زشت داشته‌اند، سپس سؤال می‌کند که حالا آن کارها چه بوده است؟!
- بدین ترتیب، ذهن به صورت ناخودآگاه بدین سمت می‌رود که باید یا آیه را تکذیب نماید، و یا چون آیه قابل تکذیب نیست، یقین حاصل نماید که لابد آنان نیز اهل عصمت نبوده و گناهان و خطاهایی داشته‌اند!

● - و القای نادرست تر آن که فضایل و کمالات اهل عصمت علیهم السلام و هم چنین سایر اهل ایمان و امثال شهدا را نوعی "عقوبت" و کیفر گناهان خودشان قلمداد و القا می نماید!

[در حالی که به حسب ظاهر، در ظاهر سؤال یا شبهه، به چنین مباحثی اشاره نشده است!]

متن و ترجمه آیهی مورد بحث، به شرح می باشد:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (الشوری، ۳۰)

ترجمه: هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!

الف - باید دقت نمود که مخاطب آیه چه کسانی هستند؟

از آنجا که می فرماید: «[تازه] بسیاری از گناهان را می بخشد»، معلوم می شود که مخاطب گناهکاران هستند و نه اهل عصمت علیهم السلام. آیه درباره‌ی کسانی است که صدور گناه از آنان ممکن باشد؛ پس مشمول کسانی که اهل گناه نیستند نمی شود؛ حال خواه انبیای الهی و امامان علیهم السلام باشند و خواه کودکان و یا کسانی که گناه (عصیان در برابر تکلیف) برای آنها مفروض نمی باشد.

ب - و هم چنین از سیاق آیه روشن است که مخاطب "جامعه" می باشد و نه فرد فرد مردم. جامعه به سمتی حرکت می کند و آرام آرام به نتیجه‌ی آن می رسد.

بنابر این چه مخاطب جامعه باشد، چه بگویند: خیر، بلکه تک تک مردم را نیز شامل می گردد؛ در این اصل که درباره‌ی گناه و عواقبش می باشد، بنابر این مخاطبش گناهکاران هستند، تردیدی نیست، اگر چه عواقب دنیوی در یک حرکت اکثریتی، متوجه تمامی آحاد آن جامعه می گردد، هر چند با اکثریت همسو و همراه نباشند.

مصیبت:

یک - "مصیبت" رسیدن به نتیجه و عواقبی نامطلوب راهی است که انسان یا جامعه پیش گرفته و بدان سو می رود. بدیهی است که راه خطا، عواقب و مصیبت‌های خودش را دارد؛ اما می فرماید: آن چه از مصیبت به شما رسیده، فقط یک بخش و یک نمودی از نتایج راه و کار خطای خود شماست، تا بدانید که هیچ کاری به نتیجه نمی ماند، پس عاقبت سوء و عذاب آخرتی حتمی است. بنابر این، مصیبت‌ها، نه نتیجه کامل تمامی جزئیات رفتار انسان و جامعه می باشد و نه نتیجه‌ی عقوبت نهایی خطاهای آنها. چنان که در آیه‌ی دیگری به هر دو معنا تصریح نموده و فرمود:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الزّوم، ۴۱)

ترجمه: فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمال‌شان را به آنان بچشانند، شاید (بسوی حق) بازگردند!

دو - بی تردید "مصیب"، به عنوان واقعه‌ی ناگواری که رخ می‌دهد، برای هر فرد و هر جامعه‌ای وجود دارد. منتهی معنایش این نیست که اگر مصیبتی به کسی اصابت کرد، حتماً و یقیناً خودش مرتکب کار خطا یا گناهی شده باشد! چرا که عالم هستی، در عین فراوانی اجزا، به هم پیوسته می‌باشد، در نتیجه دامنه‌ی اثر و آثار، بسیار گسترده و گاه فراگیر خواهد بود.

مثال: اگر فضولات یک کارخانه‌ای به آب رودخانه ریخته شود، یا گازهای تولیدش هوا را آلوده کند، مصیبت‌هایش به همگان می‌رسد، خواه اهل کفر، ظلم و فساد باشند و خواه اهل ایمان و تقوا.

مثال: اگر جامعه‌ای به سلطه‌ی کفر و ظلم راضی شد و به این ذلت و اسارت تن داد، مصیبت آن فراگیر است، هم خواص جامعه را مبتلا می‌کند و هم عوام آنها را، خواه در این میان افراد مؤمن، متقی و مجاهد و یا حتی اهل عصمت علیهم السلام نیز باشند.

مصیبتش برای جامعه این است که ذلیل و هلاک می‌شوند و مصیبتش برای اهل ایمان این است که باید به میدان بیایند، جهاد کنند، مردم را بیدار و هوشیار کنند و اگر لازم شد، از جان و مال بگذرند.

نکته انحرافی:

نکته‌ی انحرافی این است که همیشه پس از وقوع جرم و ظهور پیامدهای آن، انگشت اتهام را به سوی "اهل عدالت و جرم ستیزان" می‌گیرند و می‌گویند: «لابد کار آنها اشکالی داشته که این جرم یا مصیبت واقع شده است!». به جای آن که بررسی کنند و بپرسند که «جامعه»، یا به تعبیری اکثریت مردم، چه اهداف خطایی در نظر گرفتند، چه ساده‌لوحی‌ها و سطحی‌نگری‌ها و بی‌بصیرتی‌هایی داشتند و بالتبع چه راه‌های خطایی را پیمودند و چه گزینه‌ها و انتخاب‌های نادرستی داشتند و چه کارهای خطایی کردند که به مصیبت به مسلخ کشانده شدن نیکان‌شان گرفتار شدند و بالتبع ظالمین بر آنها حاکم گردیدند؟! می‌پرسند: امام علی علیه السلام چه کرده بود که در محراب ضربت خورد و یا امام حسین علیه السلام چه کرده بود که توسط ظالمین به مسلخ کشانده شد و...؟! خیر، بلکه آنها حجج الهی هستند، انسان‌های کامل هستند، اهل عصمت هستند، گناه و خطا نمی‌کنند. بدیهی است که دامنه‌ی جهالت، کفر، شرک، نفاق، توطئه، فتنه و... از ناحیه مردم، متوجه آنها نیز می‌گردد؛ برای مقابله و دفع مصیبت، در صفوف اول قرار می‌گیرند؛ و در واقع، این مصیبت از دست دادن آنهاست که گریبانگیر تک به تک و کل جامعه‌ی بشری می‌گردد، نه این که آنها خطا کرده باشند.

چرا خداوند ما را به این دنیا آورد که زجر بکشیم، آیا نمی‌شد از آن اول در بهشت بیافریند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مستحضرید که سؤال بسیار تکراری است و هر بار با انشایی به صورت سؤال یا شبهه، القا می‌شود که خداوند به ما زجر می‌دهد؟! و توجه به این نکته، بسیار مهم‌تر از اصل سؤال و پاسخ‌های آن می‌باشد!

کمال محض، خداوند سبخان است و نیل به کمال در موجودات تدریجی می‌باشد. این سؤال‌ها مثل این است که پرسند: خدا چرا بذر و خاک، آب و خورشید را آفرید؟ یا چرا ما را مانند فرشتگان نیافرید، و هزاران چرای دیگر در مورد هر وجودی [اعم از جاندار یا بی‌جان]. رشد، تعالی و سیر کمالی در بهشت هم هست، لابد آنجا پرسیده می‌شود که «چرا خدا ما را از همان ابتدا، در همان اعلا درجه قرار نداد»؟!

البته چنین سؤالاتی، وقتی منطقی باشد (با قصه‌های احساسی و یا شعارهای ژورنالیستی برای مثال مخلوط نشود) و برای دانستن باشد، بسیار خوب است و بیانگر رشد تفکر و توجه بیشتر مردمان به "حکمت" می‌باشد و خداوند متعال نیز از ما همین را خواسته است که در آیات (نشانه‌ها) و حکمت او اندیشه کنیم. حال به نکات ذیل که بسیار مختصر بیان می‌شود و جا دارد که در هر موردش مطالعات متفکرانه‌ی بیشتری صورت پذیرد.

الف - هر چه در عالم هستی وجود می‌یابد، تجلی اسم‌ها و آیات الهی است، و البته این تجلی در مراتب گوناگون و به تناسب قدر (اندازه) و قضا (مقتضا) پدیدار می‌گردد. بنابر این "وجود" نیز مراتبی دارد از "اعلی‌علین تا اسفل‌السفلین".

ب - شاید به عنوان مثال و برای تقریب ذهن، بتوانیم بگوییم که مرتبه‌ی اعلا وجود، چهار ملائک مقرب الهی می‌باشند (والبته روح بالاتر است که وارد بحث نمی‌شویم) و مراتب پایین‌تر آنها سایر فرشتگان هستند و سپس این مراتب پایین می‌آید تا به حیوانات، گیاهان و جامدات برسد.

ج - می‌دانیم که زمین و آسمان‌ها، و جاندارانی چون فرشتگان، جنیان، حیوانات، گیاهان و ... همه قبل از آدم ابوالبشر علیه السلام خلق شده بودند، و هر کدام به مقتضای علم و حکمت الهی، در مرتبه‌ای از کمال هستی خود قرار گرفته‌اند و هر کدام ویژگی‌های دارند.

اما نوبت به خلقت آدم علیه السلام که رسید، به بالاترین مرتبه موجودات که فرشتگان الهی باشند، فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً / البقرة، ۳۰» می‌خواهم روی زمین "خلیفه‌ای = جانشینی = نماینده‌ای" قرار دهم. و یا «می‌خواهم خلیفه‌ی خود را روی زمین بگذارم». و به همین دلیل ملائکه تعجب کردند که چرا روی زمین، که بقایش مستلزم تنازع و خونریزی می‌باشد؟!

آدم:

خلیفه یا جانشین (نه جایگزین)، کسی است که آینه‌ی "مُستخَلَف" باشد و از کمالات او برخوردار باشد، حال در این آدم چه ویژگی‌ها و امتیازات خاصی وجود دارد که حتی در ملائک مقرب نیز تجلی نیافته است؟ و چرا تفاوت مراتب وجودی تا حدی است که آدم باید مسجود ملائک گردد؟!

اختیار رشد و کمال:

عالم هستی، تحت هدایت "تکوینی الهی" مراتب رشد را بدون اختیار طی می‌کند، یعنی خداوند متعال، دو اسم عظیم "اختیار و اراده"ی خود را در آنها تجلی نداده است؛ حال می‌خواهد موجودی بیافریند که ضمن برخورداری از ویژگی‌های سایر موجودات (صفات روحانی، ملکوتی، حیوانی، نباتی و جمادی) و آن هم در مراتب کامل‌تر، از "اختیار و اراده" نیز برخوردار باشد.

بدیهی است که استفاده حکیمانه از قوه‌ی اختیار نیز مستلزم برخورداری از "شناخت (به وسیله عقل، فطرت و علم) می‌باشد که این علم در کتاب خلقت و صُنْع الهی و نیز توسط "وحی" به او داده می‌شود.

دو راهی:

اما، لازمه (مقتضای) تجلی "اختیار و اراده" این است که انسان بر سر دو راهی‌ها قرار گیرد، وگرنه «انتخاب»، معنا مفهومی نخواهد داشت. وقتی بین دو خوراک، دو نوشیدنی، دو پوشیدنی، دو مکان، دو جمله، دو نفر برای دوستی یا دشمنی و ...، یکی را انتخاب می‌کنید، یعنی اولاً از قدرت "اراده، اختیار و انتخاب" برخوردارید و ثانیاً بر سر دو راهی قرار گرفته‌اید و یکی را انتخاب می‌کنید.

رشد و گمراهی:

این "اراده، اختیار و انتخاب"، در امر "انتخاب هدف و راه"، نمود دیگری دارد. شاید بتوانید به اراده و انتخاب خودتان، شور و شیرین را با هم درآمیزید و بخورید [به جای شیرینی یا شوری، شورینی که به تازگی وارد بازار مصرف شده است را بخورید]، اما هرگز نمی‌توانید همزمان به سمت بالا و پایین - راست و چپ - شمال و جنوب حرکت کنید، چرا که خداوند علیم، حکیم و با اراده و مشیت، هستی و نیستی، کمال و نقص و حق و باطل را عین هم، مساوی و در یک نقطه قرار نداده است.

*- پس قرار است که انسان، بدون جبر و با استفاده‌ی اختیاری و ارادی از نعمات، خودش هدف والا را انتخاب کند و در راه رشد و کمال گام بردارد تا "خلیفه الله" گردد. « لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است / البقره، ۲۵۶ »

دنیا:

لازمه (مقتضای) تجلی "اختیار و اراده"، قرار گرفتن بر سر دو راهی هاست، وگرنه انتخاب معنایی ندارد؛ و لازمه (مقتضای) تجلی اختیار و اراده در انتخاب نیز، شناخت تمامی عوالم وجود (عالم روح، عالم عقل، عالم قلب، عالم وحی، عالم ملکوت، عالم حیوانیت ... و بالاخره عالم انسانیت) در تمامی مراتبش می باشد.

از این رو، انسان باید در شرایط و مکانی قرار گیرد که تمامی این عوالم و تمامی صفات و ویژگی های وجود خودش، امکان ظهور و بروز داشته باشند و او بتواند با "اختیار و اراده"ی خود انتخاب کند.

تنها جایی که تمامی عوالم، از اعلی علیین (عالی ترین) گرفته تا اسفل السافلین (پایین ترین) مراتب در آن ظهور و بروز دارد، همین دنیا و حیات روی زمین می باشد.

بدن:

خداوند علیم و حکیم، برای شناخت هر عالمی، ابزار لازم را در اختیار بشر قرار داده است، چنان که با عقل، معقولات را می شناسیم، با قلب فهم می کنیم و بالتبع حبّ و بغض در ما تجلی می کند و با وحی، تعلیم می یابیم. اما حیات و شناخت این دنیای مادی، ابزاری مناسب می خواهد؛ لذا به او "بدن" داده می شود و مقتضای حیات بدن در این عالم نیز، برخورداری از صفات و ویژگی های حیوانی می باشد؛ پس به او "نفس حیوانی" داده می شود و بالتبع آن "حبّ و بغض" در مرتبهی حیوانی اش، به شکل "شهوت و غضب"، ظهور می یابد.

حالا انسان اختیار دارد و می تواند با ارادهی خود، بین "عقل و جهل" - "روح و بدن"، "حبّ و بغض الهی"، یا "شهوت و غضب حیوانی" و ...، انتخاب کند.

زجر دنیا:

انتخاب هدف و راه اختیاری، و هم چنین رشد و تکامل ارادی، مستلزم تلاش "سعی" است که "تنبل" از آن به زحمت و حتی زجر یاد می کند. چنان که کسب علم، برای برخی حلاوت و شیرینی حیات دارد، برای برخی "زحمت" قلمداد می گردد و برای برخی دیگر، زجرآور می باشد!

هم چنین است "ارادهی دیدن محبوب"، که برای برخی عین حیات و زندگانی است و موجب شور، نشاط، امید و لذت می شود (اگر چه خوف عدم موفقیت را نیز دارد)، برای برخی زحمت دارد و برای برخی "زجرآور" می گردد. چنان که عبادت (بندگی خداوند سبحان) برای برخی لذت دارد، برای برخی زحمت دارد و برای برخی زجرآور می باشد.

مثال: به یک کودک بنگرید که در دروان کودکی (درک فطری و غریزی نیاز)، چقدر به دیدار و آغوش پدر و مادر علاقه مند است - وقتی به سنین نوجوانی و جوانی رسید، احساس می کند که ظهور آن محبت و مودت نسبت به آنها زحمت دارد - و وقتی بزرگتر شد و علایق و وابستگی های دیگر و بیشتری پیدا کرد، توجه به آنان

چنان برایش جزرآور می شود که به رغم توانمندی، آنها را به خانه‌ی سالمندان می سپارد تا بتواند با خیال راحت‌تری به دست فراموشی بسپارد!

البته این مواضع و رفتارهای آدمیان، همیشه یک استثناء (إِلَّا) دارد، چنان که می گوئید: همه چنین و چنان می کنند، مگر انسان‌های عاقل، مگر انسان‌های دانا، مگر انسان‌های شریف، مگر انسان‌های عفیف، مگر انسان‌های با اخلاق، مگر انسان‌های مدبر و ... (که تمامی این کمالات، همان اسمای حسنا‌ی الهی می باشند که در این "مگر"ها، تجلی یافته است).

« وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ » (والعصر)
ترجمه: سوگند به عصر (به زمان، به هنگام غلبه حق بر باطل) * که انسان‌ها همه در زیانند (اصل و فرع، سرمایه و سود را با هم می بازند) * **مگر کسانی** که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!

نتیجه:

بنابراین، خداوند متعال برای آن که انسان را "خلیفه الله" نماید، او را در تمامی عوالم وجود سیر می دهد تا برسد به جایی که بتواند کمال "اختیار و اراده" را در آن تجلی دهد، و آن همین دنیا است. پس از سیر نزولی از « اِنَّا لِلّٰهِ » تا به این عالم، در سیر صعودی « اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ » امتداد دارد که مقصد و رفتنش جبری است و چگونه رفتنش اختیاری می باشد؛ لذا طی این مسیر فقط برای کسانی "زجرآور" محسوب می گردد که محبوب‌های کاذبی را به جای محبوب حقیقی گذاشته‌اند، دوست دارند به سوی آنان بروند و به لقا و وصال ابدی آنان برسند، اما می بینند که دنیا فانیهست - و از خدایی که آنها را خلق کرده، به آنها عقل، وحی و اختیار و اراده داده و به سوی خود دعوت کرده، متنفرند، اما می بینند « اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ » جبری است و خواه ناخواه، بدان سو برده می شوند. این زجرآور است! وگرنه سعی و تلاش با اراده و اختیار و انتخاب بهترین‌ها، هر چقدر هم که حصول نتیجه تدریجی نهایی باشد (که دنیا دار تدریج است)، در هر مرحله و گامش، بسیار شیرین و بهجت‌آور می باشد. و نباید غفلت کنیم از این حقیقت که "زجر"های این عالم را خود برای خود و دیگران ایجاد می کنیم.

ممنوعیت‌ها:

برخی زجر را در این می بینند که چیزی یا کاری به نظرشان خوش و لذیذ می آید، اما از آن برحذر شده‌اند و در رفتن به سراغ آنها، به عقوبت‌های سنگین و سخت انداز شده‌اند!
 بدیهی است که اگر انسان فاقد این علم باشد نیز، دیگر "اختیار، اراده و انتخاب احسن"، در مورد او معنا و مفهومی نخواهد داشت.

لذت کودک در تداوم بازی است، اما ولیّ او مرتب متذکر می‌شود که زندگی یکسره بازی نیست و باید کسب علم، ادب، اخلاق و هنر بنماید؛ و ضمن آن که ابتدا خودش او را با بازی آشنا می‌کند، به تدریج او را متوجه می‌نماید که "بازی و بازیگری"، خالی از حقیقت است و تداومش تا آخر عمر، برای او خسران‌آور می‌باشد و پیامدهای سختی دارد. چنان که به او می‌آموزد: دستت را روی آتش نگیر و یا به حرارت نزدیک نکن، چرا که حتماً می‌سوزی - خوراک یا نوشیدنی مسموم نخور، که بیمار و هلاک می‌شوی - شراب ننوش که عقلت ضایع می‌شود - خلاف نظام حاکم بر خلقت نرو که نه تنها به جایی نمی‌رسی، بلکه اذیت و لِه می‌شوی!

آیا کسب این علوم و رعایت آن زجرآور است؟! و عمل تباه و هلاک کننده، بدون توجه به عواقبش، لذتی دارد؟!*

آخه مگه میشه امید داشت، وقتی خدا میگه: بترسید از عملی که انجام می‌دهید و شفاعتی در کار نیست! به چی دل خوش باشیم اگه فرصت توبه نباشه؟ فرصت گفتن نباشه؟ چیه اگه آدم با تمام بدی‌هاش و گناه‌هاش بمیره؟ یعنی هیچ امیدی نیست؟ یعنی باید در آتش جهنم بسوزیم و بسازیم؟ پس کو مهربانی خدا؟! خواهش می‌کنم پاسخ بدید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

انسان را ادبش هدایت می‌کند و نجات می‌دهد. سعی کنیم با خداوند سبحان و یا درباری او، لحن کلام و سخن‌مان مؤدبانه باشد.

ربّ جلیل، نه از بی‌ادبی بندگانش می‌ترسد و نه با او از سر لطف، رابطه‌ی خویشاوندی برقرار می‌نماید. خدا میگه؟ یعنی چی؟ پس کو مهربانی خدا و ...؟! لحن و کلام مناسبی نیست.

اما در پاسخ، این صحنه را تصور کنید که یک نفر کنار چاه بایستد، پاهای خودش را با طناب محکم ببندد، دست‌هایش را نیز مچ ببندد، بعد یک گونی ضخیم به سرش بکشد و بپرد داخل چاه؛ سپس فریاد برآورد که پس نور کو؟ نسیم کو؟ اختیار و توان برای دست و پا برای راه رفتن و یا کاری انجام دادن کو؟ پس چرا گلستانی نمی‌بینم؟ چرا کسی از من با لذیذترین خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها پذیرایی نمی‌کند و ...؟!*

حال شما نیز همین کار را کردید! اول تمامی درهای رحمت و مغفرت الهی را به روی خود بستید، سپس فرصت‌های هر گونه توبه را از خود گرفتید؛ بعد زبان خود را برای دعا، حمد، استغفار و توبه بستید؛ بعد تصمیم گرفتید که حتماً با گناه بمیرید! سپس فریاد می‌آورید که «آیا باید در آتش بسوزیم، پس کو مهربانی خدا»؟!*

● - حالا خودتان به خودتان پاسخ دهید که منظورتان از مهربانی خدا چیست؟! آیا منتظرید که یک نفر بیاید و به شما بگوید: « اصلاً از این خبرها نیست، تو هر کاری که دلت خواست بکن، استغفار و توبه هم نکن و هیچ به خودت نگرانی هم راه نده، چرا که خدا مهربان است و تو را "بیر ضرب" و یک راست به بهشت می برد؟! »

● - این نگاه و انتظار، نه تنها امید به رحمت الهی نمی باشد، بلکه به نوعی (العیاذ بالله)، مسخره کردن علم، حکمت و حتی رحمت خداست (که البته فرمود: خدا آنها را استهزاء می کند و این مسخره کردن به خودشان بر می گردد)، به انضمام شوخی فرض کردن نظام خلقت او، به انضمام هیچ و پوچ قلمداد نمودن امر هدایت، بشارت، انذار، تعلیم، تربیت و رهنمودهای انبیا، رسولان و اولیای الهی و بازی فرض کردن "دین خدا، محشر و معاد" و انکار عدل خدا، که البته از عدلش به فضل و رحمتش پناه می بریم!

●● - بله، اگر کسی این چنین دین و دنیا و آخرت را بازی بگیرد، برای او هیچ شفاعتی نیست؛ چرا که شفاعت همراه شدن، دوتایی شدن و با هم شدن است و چنین کسی در دنیا هیچ گاه با خدا نبوده و با دین خدا، اولیای خدا و کتاب خدا و امر و نهی و اطاعت و عبادت خدا همراه نشده که در آخرت بشود!

« وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَهَوًّا وَغَرَّبَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ » (الأَنْعَام، ۷۰)

ترجمه: و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفته است، رها کن؛ و [مردم را] به وسیله این [قرآن] اندرز ده؛ مبادا کسی به [کیفر] آنچه کسب کرده به هلاکت افتد، در حالی که برای او در برابر خدا یاری و شفاعتگری نباشد؛ و اگر [برای رهایی خود] هر گونه فدیهای دهد، از او پذیرفته نگردد. اینانند که به [سزای] آنچه کسب کرده اند به هلاکت افتاده اند، و به [کیفر] آنکه کفر می ورزیدند، شرابی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت.

امکان شنیدن، دیدن، فهمیدن:

خداوند متعال می فرماید: من به تو چشم دادم تا ببینی، گوش دادم تا بشنوی و قلب دادم تا بفهمی؛ اما تو خودت این نعمات را ضایع (ناشکری) می کنی و نتیجه نامطلوبی را برای خودت رقم می زنی!

« وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ » (المؤمنون، ۵۸)

ترجمه: و او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب [=عقل] ایجاد کرد؛ اما کمتر شکر او را بجا می آورید.

امکان حرف زدن و هدایت:

خداوند متعال می فرماید: من تو را با حجت دورنی (عقل) و حجت بیرون (پیامبر و وحی)، هدایت می کنم، به تو اعضای حرف زدن، صدا کردن، دعا نمودن، الهی العفو و یا ارحم الراحمین گفتن و ... داده ام، تا تو بتوانی برای

خودت بار سفر ببندی و عقبه‌ی خود را تدارک کنی. خب اگر چنین نکردی، نه حق را شنیدی، نه دیدی و نه خواندی، و نه او را صدا کردی و نه حمدی، شکری و نه استغفار و توبه‌ای، آیا باید فریاد بزنی که پس کو رحمت خدا؟! خب همین‌ها همه رحمت خداست، استفاده کن:

« أَلَمْ نُجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ » - آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟!

« وَلسانًا وَشَفَتَيْنِ » - و یک زبان و دو لب؟!

« وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ » - و هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم.

« فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ » - پس [او خودش] نخواست از گردنه [عاقبت نگری] بالا رود!

فرصت:

فرمود من اگر بخواهم بنده‌ام را به خاطر کارهای خطا و ظلمش بگیرم که دیگر کسی باقی نمی‌ماند، پس اگر به محض ارتکاب گناه، جان‌شان را نگرفتم و مرگ‌شان را به تأخیر انداختم، یعنی فرصت دادم:

« وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ » (التحل، ۶۱)

ترجمه: و اگر خداوند مردم را بخاطر ظلم‌شان می‌گرفت (مجازات می‌کرد)، جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذارد؛ ولی آنها را تا زمان معینی به تأخیر می‌اندازد. و هنگامی که اجل‌شان فرا رسد، نه ساعتی تأخیر می‌کنند، و نه ساعتی پیشی می‌گیرند.

● - پس، اگر نه تنها با اولین عصیان و گناه، بلکه به رغم این همه معصیت و جسارت، ظلم به خود و دیگران، هنوز زنده هستیم، یعنی خداوند رحمان و رحیم، لطف فرموده و "فرصت" داده است. لذا اگر کسی "فرصت سوزی" کرد و به غفلت گذراند، باید خودش را سرزنش کند، نه این که بگوید: «کو رحم خدا؟!»

امکان استغفار و توبه:

« أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ * وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ » (هود علیه السلام، ۳)

ترجمه: [بگو دعوت من این است که] که: جز «الله» را نپرستید! من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام! * و اینکه: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید؛ سپس بسوی او بازگردید؛ تا شما را تا مدت معینی، (از مواهب زندگی این جهان)، به خوبی بهره‌مند سازد؛ و به هر صاحب فضیلتی، به مقدار فضیلتش ببخشد! و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید، من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم!

امید به فضل، رحمت و مغفرت پروردگار:

به بندگان گناه کارش فرمود: این چنین فریاد ناامیدی سر ندهید، هر چقدر هم که گناه کردید، استغفار کنید، برگردید (توبه کنید)، من همه گناهانتان را یکجا (جمعاً) می بخشم:

« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ » (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

شفاعت:

نفرمود که اصلاً شفاعتی نیست، این را دروغ‌گویان وهابی می‌گویند. بلکه فرمود: شفاعت مال خداست (لله الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا / الزمر، ۴۴)، چرا که زمین و آسمان و هر چه هست، مال خداست و کسی مالک نیست که بتواند بنا به میل و اراده‌اش، خودش را با کسی یا کسی را با خودش همراه کند - شفاعت به اذن خداست و با اجازه خدا صورت می‌پذیرد، و البته این اجازه را نیز به کسانی داده که از گفتار آنها راضی می‌باشد:

« يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا » (طه، ۱۰۹)

ترجمه: در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او (و شفاعت او) راضی است.

نتیجه:

حال با این همه اگر کسی بگوید: خیر، من هیچ کدام از اینها را قبول ندارم یا نمی‌خواهم، بلکه می‌خواهم با خالق، مالک و خدای مهربان خودم قهر کنم، نافرمانی‌اش را بکنم، هر چه دلم خواست انجام دهم، در آخر کار نیز با کوله‌باری سنگینی از گناه، بدون هیچ استغفار و توبه‌ای از دنیا بروم...؛ اما خدا به من در آن دنیا فرصت استغفار و توبه دهد، و تا چندتا کلمه به زبان راندم بپذیرد، گناهانم را ببخشد، مورد شفاعت محبتش قرار دهد و مستقیم به بهشت برود! خب خودش را مسخره کرده است.

استغفار و توبه، مال دنیاست. توبه یعنی بازگشت برای اصلاح؛ وقتی انسان مُرد که دیگر بازگشتی نیست که توبه جایگاهی داشته باشد.

پس، از نعمات، فرصت‌ها، امکانات و لطف و رحمت الهی، همین جا استفاده کنیم، تا آنجا بر ایمان راحت، خشنود کننده و ماندگار باشد.

چطور می‌توان نظریه‌ی جهان شبیه‌سازی شده (که بیان می‌کند افرادی نظیر ما با سطح بالاتری از تکنولوژی دنیای ما را شبیه‌سازی کرده‌اند) را رد کرد؟ واضح است که این نظریه، وجود خدا را الزامی نمی‌داند.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آنها باید بروند دنبال این که چطور می‌توانند اثبات کنند؟! نه این که دیگران بروند دنبال این که چطور می‌شود رد کرد؟! و به فرض که چنین باشد، چه ربطی به الزامی نبودن وجود خدا دارد که تازه گفته شود (واضح است)؟! همیشه دقت کنیم که ابزار شناخت انسان، چه در علوم طبیعی (تجربی)، چه در ریاضیات، چه در علوم نظری (فلسفه، اندیشه، اعتقادی)، "عقل" می‌باشد، بنابر این، هر سؤالی را باید به "عقل" ارجاع داد و سپس تحقیقات علمی را آغاز نمود و نتایج حاصله را نیز به عقل ارجاع داد تا "حکم قطعی" را صادر کند. حالا همین سؤال را که در عرصه علوم تجربی مطرح شده و به نفی خدا (علوم نظری) رسیده را به "عقل" ارجاع دهیم:

- - آیا وقتی نظریه‌ای به ذهن شخص یا گروهی می‌رسد، صاحبان آن باید تحقیق و اثباتش کنند، یا دیگران باید با دلایل متقن نفی‌اش نمایند؟!
 - - چگونه می‌توان برای نفی عالم یا عوالم یا موجوداتی که وجودشان اثبات نشده، اقامه دلیل نمود؟ آیا می‌توانند دلیل از علم تجربی آورند [مثلاً بگویند ما تمام عالم هستی را گشتیم، چنین عالم یا موجودی نبود] و یا دلیل عقلی آورند، در حالی که عقل می‌گوید: "مدعی وجود باید اثبات کند که هست"؟!
 - - به فرض که در عوالم دیگر، موجوداتی پیچیده‌تر از انسان باشند، چه دلیل عقلی و ضرورتی وجود دارد که آنها نیز به تکنولوژی صنعتی نیاز داشته باشند؟
 - در همین زمین، فقط انسان است که به تکنولوژی صنعتی نیاز دارد. نه پرندگانی که در یک پرواز ممتد، قاره پیمایی می‌کنند هواپیما می‌خواهند - نه خزندگان که روی زمین و یا داخلی تونل‌هایی که خودشان حفر می‌کنند، نیازی به ریل و قطار دارند - نه انواع ماهیان ریز یا غول پیکر اقیانوس‌ها نیاز به زیر دریایی دارند و نه حیوانات تندرو یا کندرو، نیاز به خودرو یا دوچرخه دارند و
 - مورچه و موربانه، برای ساختن آن لانه‌های پیچیده، دانشکده معماری و ابزار ساختمان‌سازی نمی‌خواهد - زنبور عسل، نیازی به آزمایشگاه، تجزیه و ترکیب شیمیایی و بالاخره تبدیل شهد انواع گل‌ها به انواع عسل‌ها ندارد - جانوران بسیاری که چشم یا گوش ندارند، هیچ نیازی به سیستم‌های راداری صنعتی ندارند و نه تنها هر حرکتی را تشخیص می‌دهند، بلکه به واسطه امواج صوتی، حرارتی و یا شیمیایی، تمامی مشخصات موجود را تشخیص می‌دهند و حتی آنالیز می‌کنند و

● - بنا بر این، هیچ ضرورتی ندارد که اگر موجودی در سیارات و یا آسمان‌های دیگر باشد، حتماً با تمام پیچیدگی‌های [به قول خودشان بیشتر از انسان]، به تکنولوژی صنعتی نیز نیازمند باشند.

فرشتگان:

انواع و اقسام فرشتگان، در زمین و سیارات و آسمان‌های دیگر هستند و هر کدام نحوه‌ی حیات، مأموریت و فعالیت‌های ویژه‌ی خود را دارند. حتی تمامی امور حیات در همین زمین، از حرکت بادها و ابرها گرفته، تا الهامات ذهن بشر، تا تقسیم ارزاق، تا حفاظت از انسان، تا ثبت عملکردها، تا بالا بردن دعا، تا پایین آوردن استجابات ... و خلاصه هر چه که به ذهن بشر خطور کند یا نکند، توسط فرشتگان مأمور الهی انجام می‌گیرد. آنها ما را می‌بینند و ما آنها را نمی‌بینیم و به هیچ ابزار صنعتی و تکنولوژی دست‌ساز نیز نیاز ندارند. البته هر گاه بگویید "فرشته"، چون منتهی به خدا می‌شود، نفی می‌کنند و خرافه می‌خوانند، اما خودشان به دنبال موجودات برتر از انسان در فضا می‌گردند!

بشر نادان و متکبر:

نوع بشر، با تمامی پیشرفت‌های علمی‌اش، هم بسیار نادان است و هم بسیار متکبر. از یک سو نه تنها نمی‌داند در سیارات یا آسمان‌های دیگر چه خبر است، بلکه حتی به زمین و موجوداتش نیز اشراف کامل علمی پیدا نکرده است و هنوز در وجود خودش نیز به اکتشافات جدیدی می‌رسد؛ از سویی دیگر، چون متکبر است، گمان می‌کند که اگر موجودی باشد، هر چقدر هم کامل‌تر باشد، باید مثل انسان باشد، دست و پا و چشم و گوش داشته باشد و به تکنولوژی (ابزار صنعتی) نیز نیازمند باشد!

***- اگر دقت کنید، یکی از مهم‌ترین اهداف در پروژه‌های فضاشناسی (ناسا یا ...)، بررسی احتمال وجود حیات در سیارات دیگر می‌باشد؛ به همین جهت، پیش و بیش از آن که دنبال موجودی بگردند، به دنبال "آب" می‌گردند، چرا که "آب" برای موجودات زمینی، عامل حیات و بقای مادی می‌باشد.

به سبب همین نادانی و نیز تکبر، وقتی در مورد موجودات فضایی، وارد عالم تخیلات فضایی می‌شوند نیز موجوداتی مثل انسان را تصور می‌کنند و غالباً بسیار زشت و مخوف نیز صورتگری‌اش می‌کنند و در نهایت آن موجودات خیالی را نیازمند به تکنولوژی (نیاز بشر) می‌خوانند.

بدیهی است که در دریا، باید به دنبال موجود زنده‌ی دریایی گشت، و در صحرا باید دنبال موجود زنده‌ی صحرائی گشت، پس در فضا نیز باید دنبال موجود زنده‌ای متناسب با همان محیط گشت. مثلاً اگر موجودی در مریخ، مشتری یا اورانوس باشد، حتماً ویژگی‌هایش منطبق با همان محیط است، نه با زمین. منتهی بشر نادان و متکبر، در فضا نیز دنبال موجوداتی با مشخصات موجودات زمینی می‌گردد(!؟)

انسان کافر و ملحد:

اما، نکته جالب و قابل توجه اینجاست که دقت کنیم، این دانشمندان و نیز نظریه‌پردازان کافر و ملحد، چه در اکتشافات زمینی و چه فضایی، آخر هر کشف یا حتی نظریه و تخیلی را به "نفی خدا" می‌رسانند؟! می‌گویند: کشف کردیم که مغز انسان حافظه‌ی دراز مدت و کوتاه مدت دارد، پس خدا نیست - کشف کردیم که معده غذا را هضم می‌کند، پس خدا نیست - چندین ژن را شناختیم، پس خدا نیست - توانستیم چند هزار کیلومتر به فضا برویم، پس خدا نیست - کمی از انفجارات اتمی خورشید را شناختیم، پس خدا نیست ... و حتی چون فلان نظریه‌ی اثبات نشده را داریم، پس حکم قطعی می‌دهیم که خدایی نیست! حال اگر برسید که این قضیه (صورت مسئله)، چه ربطی به آن حکم قطعی دارد؟ چیزی شبیه همان صورت مسئله طولانی می‌شود که پس از طرح دهها معلوم و مجهول، می‌گوید: «پیدا کنید پرتقال فروش را!»

خدا - خالق و حکم عقل:

در زمین نتوانستند اثبات کنند که "خدا نیست"، در فضا به دنبال دلایل و شواهدش می‌گردند! می‌خواهند با پیشرفت تکنولوژی و ابزار صنعتی، تمامی عالم هستی را تجربه کنند، بعد بگویند: «ما گشتیم و خدایی نبود!» گویی خدا را نیز موجودی مانند انسان، اما بزرگتر و پیچیده‌تر فرض کرده‌اند که اگر باشد، لابد در آسمان و سیاره‌ای زندگی می‌کند! چنان که در تورات و انجیل، او را به زمین آوردند، یا در فلسطین سکنايش دادند و یا به صلیبش کشیدند!

*- بالاخره اگر وجود خالق که خودش مخلوق نباشد - پدیدآورنده‌ای که خودش پدیده نباشد - علت تامه‌ای که خودش معلول نباشد (واجب الوجود)، "حکم قطعی عقل" است، دیگر زمین و فضا ندارد؛ احکام عقلی همه جا یکسان و ثابت می‌باشد.

*- بالاخره اگر هزاران عالم دیگر نیز کشف شود، و در هر کدام نیز هزاران هزار موجود زنده‌ی دیگر کشف و شناسایی شوند، همه و همه دلایل مضاعفی بر وجود خالق آنها و خالق کل عالم هستی می‌باشد و نه دلیلی برای نفی او.

سؤال:

از منکرین خدا برسید: «اگر عالم هستی خالق داشته باشد، آیا باید علیم، حکیم و قادر باشد و کار او باید علمی باشد یا غیر علمی؟» پس اگر باید علمی باشد، چرا هر کشف علمی و یا حتی هر نظریه‌ی ثابت نشده را به ادعای "خدایی نیست" منتهی می‌کنید؟! آیا این نتیجه‌گیری، غیر عقلی، غیر منطقی و غیر علمی نمی‌باشد؟! ●●●

●●● آیا اگر علمی ظهور یافت و شما کشف کردید، پی به علیم می‌برید و یا مدعی می‌شود چون علمی را کشف کردیم، پس علیمی وجود ندارد؟ اگر نظم دیدید، پی به ناظم می‌برید، یا می‌گویید: چون نظمی را کشف و

مشاهده کردیم، پس ناظمی نیست؟! - اگر حرکتی را دیدید، پی به محرک می‌برید یا می‌گویید: چون حرکت را کشف کردیم، پس محرکی نیست؟! ... اگر ظهور هستی را در زمین و آسمان و ... دیدید، پی به هستی بخش می‌برید، یا می‌گویید: چون ظهور هستی در ماهیات گوناگون را همه جا می‌بینیم، پس هستی بخشی وجود ندارد؟! پس این انکارها، همه از عناد و لجاج است، نه این که از کشف علمی و یا حتی نظریه‌ی اثبات نشده و یا حتی تخیلات و تصورات ذهنی باشد.

آیا ذات و فطرت انسان میل به خوبی‌ها ندارد؟ آیا حتما باید دین می‌آمد و به ما راه خوب و بد رو نشان می‌داد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از یک سو باید دانست که فطرت چیست و چه جایگاهی دارد و از سوی دیگر باید دانست که "دین" چیست و چه جایگاهی در هدایت، رشد و کمال دارد، تا دانسته شود که آیا از یک سنخ هستند که با یک دیگر قیاس شوند و یا جایگزین یک دیگر گردند؟! البته هر دو بحث بسیار مبسوط و کلانی است که در این مختصر نمی‌گنجد، اما جهت تقریب ذهن، فقط اشاره‌ای مختصر می‌شود.

عقل و فطرت:

فطرت، به دو معنای «ایجاد، پدیدآوردن یا همان خلقت از عدم» و نیز «بازکردن و شکافتن» آمده است. "فطرت انسان" نیز یعنی پدیدآوردن انسان، با بینش‌ها و گرایش‌هایی که در خلقت او سرشته شده است. علوم پایه و اصولی عقلی، که به آن بدیهیات اولیه‌ی عقلی می‌گویند، و نیز زیرساخت‌ها و اصول بینش و گرایش فطری، در همان خلقت انسان نهادینه شده است، یعنی کسی آن را (مانند سایر علوم یا سرمایه‌ها) از بیرون کسب نمی‌کند.

بنابر این، نه هیچ‌گاه بدیهیات اولیه عقل غلط می‌باشد و نه هیچ‌گاه "عقل" در شناخت و صدور حکم عقلی خطا می‌کند، از این رو "حجت درونی" خوانده شده است. "فطرت" نیز همیشه به حق گرایش دارد و هیچ‌گاه میل و گرایش به بدی پیدا نمی‌کند، بلکه این گرایش‌ها، از نفس حیوانی و نفس اماره می‌باشد.

از این رو، در معارف اسلامی در مورد ذات، عقل و فطرت آدمی؛ "عقل خداشناس" است و فطرت "خداگرا"؛ و چون "عقل و فطرت" چنین خلق شده‌اند، در همه یکسان می‌باشند. لذا همگان خداشناس، خداپرست و خداگرا هستند و تفاوت این است که برخی عقل را تعطیل می‌کنند و به جای رویکرد به گرایش فطرت، به نفس می‌گروند و بالتبع خدایان، إله‌ها و معبودهای کاذب و بدلی را به جای حقیقی قرار داده و به آنها می‌گروند.

حجاب:

عقل و فطرت، به تعبیری مانند "نور و آینه" می‌باشند. عقل نور است، می‌تابد تا مشهود ساخته و بشناساند و فطرت آینه‌ای است که رو به حق دارد و آن را نشان می‌دهد، بنابراین، توجه را به آن سو جهت می‌دهد. از این رو در مورد شناخت عقلی فرمود:

« وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (المؤمنون، ۸۰)

ترجمه: و او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند؛ و رفت و آمد شب و روز از آن اوست؛ آیا تعقل نمی‌کنید؟! و در مورد بینش و گرایش فطری فرمود:

« فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (الزُّمَر، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

اما، شدیدترین نورها و صاف‌ترین و شفاف‌ترین آینه‌ها نیز محجوب می‌شوند؛ از بین نمی‌روند، اما روی آنها پرده می‌افتد و یا زنگار می‌نشیند. برای نور خورشید، از عینک آفتابی گرفته تا هر جسمی، یک حجاب (پرده) است، خواه برگ درخت باشد که سایه می‌اندازد، خواه دیوار و سقف باشد که مانع از عبور نور می‌گردد. آینه نیز با یک بخار دهان تار می‌شود، دود غلیظ روی آن می‌نشیند و زنگار چون پرده‌ای ضخیم‌تر عمل می‌نماید. این پرده‌ها (حجاب‌های) نازک، ضخیم و ضخیم‌تر، سبب می‌شوند که تابش نور شعاعی نداشته باشد و آینه نیز منعکس ننماید.

دین:

مطلق ضرورت دین (صرف نظر از کدام دین)، حکم عقلی است و گرایش به دین نیز یک امر فطری است؛ از این رو، در همگان وجود دارد. با این تفاوت که اگر دین حق را (به خاطر حجاب‌های عقل) نشناسند، دین باطل را به جایش می‌سازند! و اگر به دین حق (به خاطر حجاب‌های فطرت) نگروند، به دین باطل گرایش پیدا می‌کنند.

"دین"، مجموعه‌ای از "جهان‌بینی و ایدئولوژی" می‌باشد که در اصطلاحات دینی به آن «اعتقادات و شریعت = احکام» گفته می‌شود. می‌توان به آن «بینش‌ها، گرایش‌ها و قوانین منطبق با آنها» نیز گفت و یا هم چنین «هست‌ها و باید‌ها و نبایدهای منطبق با آن».

بنابر این، "دین" اختصاص به ادیان الهی ندارد و همگان نیز دین دارند. چنان که فرمود به کفار بگو: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ - دین شما برای خودتان و دین من برای خودم / الکافرون، ۶»

دین الهی:

انسان که فقط "عقل و فطرت" که آنها نیز مستور و محبوب می شوند ندارد؛ بلکه روح دارد، بدن دارد، مقتضیات هر کدام را دارد، ملکوت دارد، نفس در مراتب گوناگون [از نفس اماره تا نفس مطمئنه] دارد، توان‌های بالفعل دارد، استعدادهای بالقوه دارد، خوشایند و ناخوشایند دارد، حبّ و بغض انسانی دارد، شهوت و غضب حیوانی دارد ... و بالاخره آن که «اراده، اختیار و انتخاب» دارد؛ در عین حال وقتی به دنیا می آید، "علم" ندارد و هیچ نمی داند تا بتواند عقل و فطرت را از محبوب شدن محافظت نماید، یا اگر محبوب شد، چگونه پرده‌ها را کنار زند و زنگارها را بزدايد، نشانی شناسی کند، هدف گذاری نماید، با اختیار و اراده‌ی خوش مسیر درست را انتخاب کند، و قوانین [شریعت، احکام، قوانین، بایدها و نبایدها]ی منطبق با عقل، فطرت، علم، نظام حاکم بر خلقت و کمال‌زا وضع نماید. اما ابزار دریافت، شناخت، فهم و گرایش به او داده شده است.

« وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » (التحل، ۷۸)

ترجمه: و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید!

الف - بنابر این انبیا و رسولان فرستاده می شوند تا "دین حق" را بیاورند، نشانه شناسی (آیات) را برای هدف شناسی بیاموزند، با تبیین معارف و قوانین، محافظت از عقل و فطرت (تزکیه) را عملیاتی کنند؛ وحی را [که بیان همان نشانه‌ها (آیات) می باشد] بخوانند و ابلاغ کنند، و علم و حکمت بیاموزند و از آن چه با علوم تجربی و حتی استدلال‌های عقلی، قابل شناخت نیست، خبر دهند.

یک: انسان با عقل، خدا را می شناسد، با فطرت نیز به او گرایش دارد؟ اما حالا چه کند و چگونه را بندگی کند و به سویش رود؟

دو: انسان با عقل، ضرورت معاد را درک می کند، با فطرت نیز به قرب الهی و رسیدن به نتیجه گرایش دارد، اما معاد چیست، محشر کدام است، حساب و کتاب و میزان چگونه است و آنجا چه خبر است؟! اینها همه خبر (نبأ) می خواهد که به "نبی" داده می شود تا ابلاغ کند.

سه: انسان با عقل می فهمد که باید به سوی خیر و منفعتش برود، با فطرت نیز به خیر و منفعت گرایش دارد، اما خیر و منفعتش در هر امری کدام است؟ این علم می خواهد. به فرض که با رشد علمی، پس از قرن‌ها، برخی از خیرها و ضررهای مادی را شناخت، اما خیر و ضررهای معنوی را چگونه بشناسد؟! به فرض که دانست چیزی یا

کاری، به بدن یا روان او چه منافع یا آسیب‌هایی می‌رساند، اما از کجا بفهمد که حقیقت آن به روح چه می‌کند و عاقبتش در حیات ابدی چگونه خواهد بود؟! اینها همه علم و خبر می‌خواهد.

« كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ » (البقره، ۱۵۱)

ترجمه: همان طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.

ب - انبیا و رسولان (علیهم السلام) آمدند تا گنجینه‌های عقل را که زیر خروارها خاک دفن شده‌اند بیرون بیاورند و انسان را به فطرت و میثاق فطری برگردانند و پایبند کنند و جایگزین‌های جعلی، بدلی و باطل را بشناسانند و کنار بزنند.



قرآن کریم و حدیث - مهر ۱۳۹۵

آیا طبق آیه ۴۲ - یوسف (ع)، شیطان یاد خدا را از دل یوسف برد و همین سبب طولانی تر شدن حبس او گردید؟! (نظرات گوناگونی هست، شما نیز بفرمایید)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به این نکته توجه نمایید، شاید جالب باشد و در بسیاری از موارد، کلید حل سؤالات و شبهات (دست کم در ریشه یابی) گردد.

این آدمیزاد، حالات و احوالات عجیب و غریبی دارد که بفهمد یا نفهمد، در نگاه او به هر چیزی تأثیر می گذارد. از جمله احوالات این موجود عجیب و غریب (آدم)، این است که تا وقتی موحد نشود، مشرک است، پس نگاه به "شُرک = شریک قرار دادن" دارد و البته میل به شریک داشتن در گناه، همیشه بیشتر است. چنان که جانیان و متهمان در دادگاهها نیز تلاش دارند دیگران را به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، شریک در جرم خود قلمداد نمایند. آدمیزاد دوست دارد در موفقیت بگوید: «خودم کردم» و حتی خدا را منهای کند (بینش قارونی)، و در شکست بگوید: «دیگران شریک و یا حتی عامل بودند!» (بمانه‌ی شیطانی).

از این رو، خیلی دلش می خواهد که به نوعی به خودش و دیگران القا کند که انبیا و اولیای الهی و همگان نیز چون من بیچاره، از یاد خدا غافل می شدند، معصیت می کردند و حتی گاه خطای مشرکانه (اگر چه به سهو) از آنان سر زده است! (العیاذ بالله).

در مورد حضرت یوسف علیه السلام نیز همین طور است؛ از یک سو تمامی قصه‌ی زندگی ایشان که سراسر توحید و مبارزه با انواع و اقسام مظاهر کفر، شرک، ظلم، نفاق و جهل بود را در اذهان عمومی خلاصه کردند به قصه‌ی عشق "زلیخا"! و از سوی دیگر هر تهمت ناروایی را که برای مؤمنین عادی نیز جایز نیست، به ایشان روا داشتند!

● - آیا یوسفی که در خانه‌ی عزیز مصر از جایگاه و محبوبیت برخوردار بود و در مقابل هوس و دعوت به گناه از سوی زلیخا، ذکر ربش را فراموش نکرد، در زندان از یاد خدا غافل شد؟! این تهمت بزرگی است. یوسف علیه السلام پیامبری بود که خداوند متان درباره‌اش فرمود: « وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ

الأَحَادِيثِ - و اینچنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم! (ما این کار را کردیم، تا او را بزرگ داریم؛ و) از علم تعبیر خواب به او بیاموزیم». (یوسف علیه السلام، ۲۱)

● - تازه این فضایل قبل از بلوغ و رشد او بود، چرا که در آیه‌ی بعد فرمود:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف علیه السلام، ۲۲)

ترجمه: و هنگامی که به بلوغ و قوت رسید، ما «حکم» [= نبوت] و «علم» به او دادیم؛ و اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم!

● - حضرت یوسف علیه السلام، در دوران کودکی که نزد پدر بود، خواب دید خورشید و ستارگان در مقابل او فرود آمده و سجده کردند، و در دوره‌ی رشد و بلوغ که از انبیا و محسنین بود.

آیه ۴۲ از سوره یوسف:

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»

- و به آن یکی از آن دو نفر، که می‌دانست رهایی می‌یابد، گفت: «مرا نزد صاحب [سلطان مصر] یادآوری کن!» ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد؛ و بدنبال آن، (یوسف) چند سال در زندان باقی ماند.

تفسیر ناصواب جای خود، این آیه را ترجمه کردند به این که «به وسوسه‌ی شیطان، یوسف علیه السلام یاد خدا را فراموش کرد و به آن زندانی گفت: مرا نزد اربابت یاد کن، پس خدا هم به تنبیه، چند سال دیگر او را زندانی کرد!»

بدیهی است که وقتی کسی یاد خدا را فراموش می‌کند و یک قدرتی مانند عزیز مصر را کاره‌ای در نجات خودش می‌بیند، حتی برای یک لحظه هم که شده، مشرک شده است، پس تنبیه او قبل از طول حبس به این است که از نبوت ساقط شود و دیگر هیچ گاه به چنین مقامی نرسد.

این تعابیر نادرست [خواسته و ناخواسته - دانسته و ندانسته]، از همان حالات عجیب و غریب آدمیزاد نشأت می‌گیرد که دوست دارد برای خطای خودش، شریک بگیرد! لذا حتی دوست دارد در خطای شرک خود (العیاذ بالله)، انبیا را شریک گرداند.

معنای آیه:

معنای آیه کاملاً روشن و واضح است. یوسف علیه السلام به هم سلولی خویش گفت: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»، یعنی وقتی به اربابت رسیدی، به او یادآوری کن که سال‌ها پیش، یک نفر به نام یوسف را به چنین اتهام ناروایی در زندان انداختید، او فراموش شده و هنوز در زندان است.

«فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ»، پس شیطان، این سفارش را از یاد او برد؛ از یاد کی برد؟ از یاد همان زندانی که قرار بود به اربابش یادآوری کند.

«فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»، این فراموشی سبب شد تا او چند سال دیگر (بضع به عدد کمتر از ده گفته می شود)، در زندان بماند، تا این که فرمانروا آن خواب را ببیند و دنبال معبر بگردد و به یاد آن هم سلولی آزاد شده که اکنون ساقی دربار است بیفتد که یوسف علیه السلام، بزرگترین و صادق ترین معبر است و سفارش او را نیز فراموش کرده است... .

پس، حضرت یوسف علیه السلام، هیچ گاه از یاد خدا غافل نگردید، آن هم به وسوسه شیطان! بلکه آن ساقی، به وسوسه شیطان، پیام ایشان را فراموش کرده بود برساند.

بهترین تعریف از عملکرد نفس:

انسان، چه انبیا و اولیای الهی و چه سایرین، روح الهی دارد، و نفس حیوانی هم دارد که لازمه بدن او در این دنیا است.

نفس حیوانی، عقل و منطق و دین و ایمان سرش نمی شود و کار خودش را می کند، نیاز و میلش را نیز با خواهش و درخواست و التماس مطرح نمی کند، بلکه با فشار شدید، "امر" می کند.

نبا بر این، اولاً هیچ کس از نفس حیوانی مبرا نیست و شیطان نیز از همین راه نفوذ می کند و نه از طریق روح - ثانیاً نفس به بدی "امر" می کند - و ثالثاً فقط کسانی که در ظل رحمت الهی قرار دارند، می توانند از سلطه نفس و بالتبع شیطان خارج شوند.

حال به بیان حکیمانه ی حضرت یوسف علیه السلام دقت کنیم:

« وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ » (یوسف ع، ۵۳)

ترجمه: من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم (که مانند سایر انسان ها نیستم و نفس ندارم)، همانا نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

آیا برخوردار از چنین علم، حکمت، ایمان، تقوا، بینش، بصیرت، صبر و اخلاقی، لحظه ای مغلوب وسوسه شیطان و اوامر نفسانی می شود و از یاد خدا غفلت می کند؟!

خداوند در قرآن (آیات یک و دو در سوره حج) زلزله قیامت را بیان می‌نماید و می‌فرماید «عذاب خداوند شدید است»؛ و از طرفی مگر زمین را بندگان صالح خداوند به ارث نمی‌برند و حکومت بر زمین برای آنان نمی‌شود؟ پس چرا عذاب؟ چه طور این دو مطلب قابل جمع می‌باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیات مطروحه در سؤال و ترجمه آنها (که مشابه نیز دارد) به شرح ذیل می‌باشد:

قیامت:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ » (الحج، ۱ و ۲)

ترجمه: ای مردم! از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزله رستاخیز امری عظیم (و هولناکی) است * روزی که آن را می‌بینید، (آنچنان وحشت سراپای همه را فرامی‌گیرد که) هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را فراموش می‌کند؛ و هر بارداری جنین خود را بر زمین می‌نهد؛ و مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است!

حکومت صالحان:

« وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ » (لأنبياء، ۱۰۵)

ترجمه: و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

الف - هنگام تفکر و تأمل در آیات قرآن کریم، احادیث [و هر گزاره یا جمله‌ی دیگری]، باید به مضامین آن کاملاً دقت نمود و به یک برداشت ظاهری بسنده ننمود. به ویژه هنگامی که قرار است ارتباط (نه الزاماً جمع آن) با آیات دیگر مد نظر قرار گیرد.

ب - در آیات اولیه سوره‌ی حج، بحث از روز قیامت و برپایی آن می‌باشد، نه از اتفاقاتی که در زمین یا آسمانها می‌افتد [که راجع به آنها در آیات دیگری بحث شده است]. می‌فرماید «زلزله قیامت واقعه‌ی عظیمی می‌باشد»؛ پس بحث از زلزله‌ی زمین و کوه‌ها و دریاها، یا سیارات و کهکشان‌ها نیست، بلکه از زلزله‌ی قیامت، یعنی زنده و مبعوث نمودن تمامی انسان‌ها در صحرای محشر می‌باشد.

ج - آنجایی که مردم می‌بینند، برپایی محشر، حضور همگان در محضر الهی با صورت‌های حقیقی و گوناگون، به همراه نامه اعمال، حضور فرشتگان، محاسبه‌ی دقیق ... و بالاخره غل‌ها و زنجیرها و جهنم؛ قیامت است و نه زمین. در قیامت مردم به حالت مستی دیده می‌شوند، و این مستی آنها از گیج و مضطرب شدن در دیدن واقعه عظیم برپایی معاد و عظمت روز محشر می‌باشد.

د - خداوند متعال، علیم و حکیم است و هر کسی را به نتیجه‌ی باورها و عملکردهای خوب یا بد می‌رساند و بسیار سریع الحساب است، اما همانطور که غضب و عذاب دارد، رحمت و واسعه هم دارد، چنان که فرمود: «**اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** - بدانید خدا دارای مجازات شدید، و (در عین حال) آمرزنده و مهربان است / المائدة، ۹۸»؛ پس نباید یک بُعدی نگریست.

و - از این رو در آیه‌ی مبارکه‌ی مورد بحث، ابتدا فرمود: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم** - ای مردم! از پروردگار خود پروا کنید»، و سپس هشدار که «**إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ** - چرا که زلزله رستاخیز امری عظیم (و هولناکی) است»، و انذار داد که «**عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ** - عذاب خدا شدید است»؛ این یعنی چه؟، یعنی این هول، اضطراب، ترس، وحشت و عذاب، برای کسانی است که در زندگی دنیوی، "تقوا" نداشتند و حالا به این نتیجه رسیده‌اند.

اما در مورد اهل تقوا، مؤمنین و کسانی که عمل صالح را پیشه ساختند و در نتیجه در قیامت و زندگی اخروی، شمول رحمت الهی قرار می‌گیرند، آیات دیگری دارد، مانند:

«**يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ**» (الزخرف، ۶۸)

ترجمه: ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید!

«**إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ**» (فصلت، ۳۰)

ترجمه: به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!

زمین از آن صالحان:

آیه‌ی مبارکه‌ی «**أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ**»، نه تنها مربوط به "قیامت" نیست، بلکه حتی مربوط به اهدام زمین و سیارات و ... که قبل از قیامت رخ می‌دهد نیز نمی‌باشد، بلکه مربوط به عاقبت استیلای بشر بر زمین و جوامع انسانی و برقراری "حکومت واحد جهانی" می‌باشد.

انسان و جامعه‌ی بشری، [با رشد علمی و فرهنگی، گستره‌ی ارتباط و پیوند خوردن سرنوشت جوامعه با یک دیگر و ... از یک سو، و وسعت یافتن نظام سلطه‌ی کفر و استکبار جهانی و بالتبع گسترش ظلم، جنایت و فساد از سوی دیگر]، به سرعت به سوی استقرار «حکومت واحد جهانی» پیش می‌رود.

نظامات طاغوتی، در تلاشند این سرانجام اجتناب ناپذیر، با مدیریت و نقشه‌ی خودشان، به رهبری امریکا و در جهت سلطه‌ی فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل انجام پذیرد، اما خداوند متعال، وعده فرمود و خبر داد که چنین

نخواهد شد، بلکه عاقبت، این حکومت جهانی و سلطه بر زمین، از آن بندگان صالح می‌باشد (قیام، ظهور و حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام).

آیا الله می‌توانست یک فرزند داشته باشد؟ در آیه [۴ - الزمر] تأیید می‌کند و در آیه [۶ - الأنعام] این احتمال را رد می‌کند؟ دوستی در خارج، چنین اختلافاتی پیدا کرده و می‌گوید: «تا پاسخ قاطع نیابم، کل قرآن را رد کنم!»؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هر کسی [از جمله آن دوست]، باید بداند که مهم‌تر از پاسخ سؤالاتش، نحوه برخوردش با قرآن [یا حتی هر بیان دیگری]، تعیین‌کننده‌ی مواضعش می‌باشد؛ چنان که خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نمود که همین قرآن برای مؤمنین شفا و رحمت است، اما چیزی جز خسران بیشتر، بر ظالمین نمی‌افزاید!

بنا بر این اگر کسی برخورد ظالمانه داشته باشد، مثلاً از قبل تصمیمش را گرفته باشد، برای ایرادگیری قرآن بخواند، یا با تکبر و از موضع بالا قرآن بخواند و گمان کند که تأیید یا تکذیب او برای حقیقت قرآن مهم و ارزشمند است و ...، هیچ‌گاه به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد.

می‌گوید: «ده تا، بیست تا، یا صدتا سؤال دارم که اگر پاسخ منطقی نشنوم، کل قرآن را رد می‌کنم!»؛ برسید: آیا اگر پاسخ منطقی شنیدی، به کل قرآن یقین می‌آوری و منت می‌گذاری و تأییدش می‌نمایی؟! یا اگر پاسخ گرفتی و قبول هم کردی، اما بعد با صدتا سؤال دیگر مواجه شدی، چه می‌کنی؟ دوباره کل قرآن را رد می‌کنی تا پاسخ آنها را بیابی؟! پس، هیچ‌گاه به یقین و ایمان نمی‌رسی، چرا که علم محدود نیست و بنابراین سؤال، پایان ندارد.

فرزند داشتن خدا:

در سوره اخلاص، بسیار ساده، روان، همه فهم، محکم، صریح و البته بسیار ژرف و عمیق فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»

بنابر این، اگر چه همان "احدیت"، برای شناخت و اثبات این که پس فرزند ندارد، کافی بود - اگر چه "صمد" یعنی همه محتاج او هستند و او را قصد می‌کنند (هدف نهایی است)، و این معنا فرزند داشتن را منتفی می‌نماید، اما باز هم تصریح نمود که «نه هرگز می‌زاید و نه خودش از کسی زاده شده»، و دوباره تأکید نموده که احدی مثل او یا کفو و برابر با او نمی‌باشد. و حال آن که فرزند، هم "کفو" است و هم می‌تواند برابر و یا بالاتر از والدین گردد.

الزمر، ۴ :

« لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » (الزمر، ۴)

ترجمه: اگر (به فرض محال) خدا می‌خواست فرزندی انتخاب کند، از میان مخلوقاتش آنچه را می‌خواست برمی‌گزید؛ منزّه است (از اینکه فرزندی داشته باشد)! او خداوند یکتای پیروز است!

نکته: دقت کنید که شیوهی بیان در این آیه، به گونه‌ایست که در فراز به فراز، فرزند داشتن را نفی کرده، نه این که حتی احتمالش را جایز بداند و سپس نفی نماید.

مردمان، از کافر و اهل کتاب، هر کدام فرشتگان یا افرادی را فرزند خدا خواندند! و این انتساب را نیز از جانب خودشان جعل و وضع کردند! گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند - این پیامبر یا آن پیامبر (موسی، زبیر، عیسی و ...)، پسران خدا هستند و ...؛ حال خدا پاسخ می‌دهد:

● - اراده‌ی فرزند داشتن نیز با خداست، نه با شما! که هم برای او فرزند قایل شوید و هم هر کس را بخواهید، فرزند او بخوانید!

● - « لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا »، یعنی اگر خدا اراده می‌کرد که فرزندی برگزیند - همین یعنی آن کسی او را فرزند خواندید، هرگز فرزند نیست و اگر بخواهد باشد، در نهایت فرزندخوانده می‌شود، چرا که فرزند یعنی از رحم مادری به دنیا آمده باشد. لذا نفرمود: «اگر خدا بچه می‌خواست، خودش می‌زاید یا همسری بر می‌گرفت»، بلکه فرمود: "اگر می‌خواست فرزندی **برگزیند**"؛ یعنی خواه نا خواه، هیچ کس فرزند او نیست، مگر این او بخواهد یکی را به فرزندخواندگی قبول کند.

● - « لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ »، باز می‌فرماید: اگر چنین اراده‌ای داشت، خودش یکی از مخلوقاتش را بر می‌گزید، [نه این فرزندی بزاید]؛ هم تصریح به "اصطفی = برگزیدن" نموده و هم تصریح به «يَخْلُقُ». یعنی بی‌تردید همگان خلق او هستند، نه فرزند او، حال اگر می‌خواست از میان مخلوقات به کسی مقام فرزندخواندگی بدهد، خب خودش او را بر می‌گزید و نیازی نبود که شما نسبت دهید.

● - در عین حال، در رد همه جانبه‌ی چنین ادعاهایی، مجدد تصریح و تأکید می‌نماید که « سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » - یعنی او منزّه است، او الله است، نه این که پدر یا فرزند کسی باشد، واحد است، پس فرزند یا مثل و مانند و شریک و ... ندارد، قهار است، یعنی همه چیز مخلوق و در سیطره‌ی قهاریت اوست. یعنی کسی نمی‌تواند خودش یا دیگری را فرزند او کند و یا حتی منتخب خود را ذره‌ای از شمول مخلوقیت و بندگی او خارج نماید.

بنابر این، در هیچ کجای آیه‌ی فوق، احتمالی برای فرزند داشتن برای خدا را طرح نکرده است، چه رسد به این که تأیید نیز بنماید. بلکه تصریح دارد، نهایتاً اگر فرزند خواندگی نیز به تصور آید، آن را نیز باید او با اراده‌ی خودش از میان مخلوقات برگزیند که چنین نکرده است. او منزّه از این صفات و انتساب‌ها می‌باشد.

الأنعام - ۶:

در این آیه، از زوایه‌ی دیگری، حتی هرگونه فرزند داشتن را برای او رد کرده است:

« بِدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » (الأنعام، ۱۰۱)

ترجمه: پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد در صورتی که برای او همسری نبوده و هر چیزی را آفریده و اوست که به هر چیزی داناست.

● - برای فرض فرزند داشتن، باید یا خدا را [العیاذ بالله] مرد فرض کنند و یا زن؛ چنان که همیشه "مرد" فرض کرده‌اند. و در هر حال، این یعنی جنسیت قابل شدن برای خداوند سبحان. اما می‌فرماید: مگر او همسر دارد که فرزند داشته باشد؟!

● - مجدد تأکید می‌نماید که « وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ »، یعنی هر چه هست را خلق می‌کند، نه این که در نقش پدر یا مادر بزاید! بنابر این همه چیز (کلّ شیء)، خلق اوست، نه فرزند او و نه فرزند خوانده‌ی او.

نکته:

اگر دقت شود، در آیه ۱۰۱ از سوره انعام (همان‌طور که در سؤال نیز تصریح شده)، احتمال هرگونه فرزند داشتن را رد نموده است، و در آیه ۴ از سوره‌ی الزمر، احتمال هرگونه فرزند خواندگی را نیز رد نموده است؛ تا نگویند: این و آن، اگر فرزندان خدا نباشند، دست کم فرزند خواندگان او هستند! می‌فرماید: خیر، اگر چنین چیزی را می‌خواستیم، خودم یکی از مخلوقاتم را بر می‌گزیدم و او را فرزند خوانده خویش می‌نامیدم؛ اما من منزّه از این توصیفات و انتساب‌ها می‌باشم.

**** -** بنابر این، در هیچ کجای قرآن کریم، حتی احتمال و فرض فرزند یا فرزندخواندگی برای خداوند متعال مورد تأیید قرار نگرفته است، بلکه با صراحت و قطعیت رد شده است.

برخی با ذکر آیات یا احادیث، چنان از "مرگ و سختی جان‌کندن"، حتی از قول انبیای الهی می‌گویند که به انسان "استرس" وارد می‌شود؟ متقابلاً نیز بیانات دیگری هست! آیا یک دسته از این بیان‌ها جعلی و دروغ هستند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گاه وقتی کلمات متغیر و جایگزین می گردند، معنا و مفهوم و اثر آنها نیز متغیر می گردد، مثل این که به آزادی و حریت انسان بگویند: «دموکراسی»! و از جمله همین واژه‌ی «استرس» می باشد که معنای نوعی «فشار عصبی» دارد و بیشتر به نحوه‌ی عملکرد سلسله اعصاب (مادی) مربوط می شود.

در قرآن کریم فرمود «خوف و رجا» که به فارسی «ترس و امید» می شود و خیلی با «استرس» فرق دارد؛ اگر چه تمامی تفکرات، تخیلات، تصورات، حالات و احوالات، شعف‌ها و ترس‌ها، موجب تحرکاتی در سلسله اعصاب و یا ترشح اسیدها و ... در بدن نیز می گردد.

الف - «خوف و رجا»، هر دو در وجود انسان نهادینه شده است چرا که برای حیات، حرکت و بقای او لازم و ضروری می باشد؛ در همه امور و همه شرایط و هر موضوع و موردی. از خوردن و نوشیدن و پوشیدن گرفته، تا توحید یا معاد و

آدمی با امید پیش می رود و با خوف از خودش محافظت می کند. مقوله‌هایی مانند مرگ، قیامت و ... نیز این قاعده مستثنا نمی باشند.

ب - عاقل و مؤمن از یک سو به چگونگی شناخت، ایمان و عمل خودش نگاه می کند که متوجه می شود نه تنها تهدیدست می باشد، بلکه انحراف و خرابکاری بسیاری هم داشته است - «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ - بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است / القيامة، ۱۴»؛ پسندیده کردن به این نگاه، یأس و ترس می آورد.

ب/۱ - اما، از سوی دیگر به رحمت خدا نگاه می کند که واسعه است، و امیدوار می شود که یقیناً مورد عفو، مغفرت و رحمت واقع می شود. چنان که به بندگان گناهکارش فرمود، هیچ ناامید نشوید که خدا همه گناهان را یکجا می بخشد:

« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ »
(الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

ب / ۲ - از سوی دیگر به عظمت کسی که در محضرش گناه کرده می نگرد، به سرعت و دقت حساب و کتاب می نگرد که ذره مثقالی از قلم نمی افتد و همه در مقابل چشمش قرار می گیرند، به قطعیت پاداش و عقاب می نگرد، هم بهشت را می بیند و هم جهنم را؛ به قطع هر گونه انتساب و نرسیدن یاری یا مفر نگاه می کند، وضعیتی را که حاضر است تمامی عزیزانش را فدا کند، شاید که برهد، مشاهده می کند... و "خوف" تمام وجودش را می گیرد و بر او مستولی می گردد.

« وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا * يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ * وَصَاحِبَتَهُ وَأَخِيهِ * وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ * وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ * كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْلَى * نَزَّاعَةً لِلشَّوَى » (المعارج، ۱۰ تا ۱۶)

نتیجه: هر دوی این حالات خوب، لازم و مفید در رشد و کمال است. امیدش سبب می‌گردد که اگر زمین خورد، مایوس و هلاک نشود، بلند شود، با استغفار (طلب بخشش) خود را تمیز کند و با توبه (بازگشت به سوی خدا)، به راهش ادامه دهد؛ و خوفش سبب می‌گردد تا مراقب خود باشد و از خود محافظت کند که در چنان شرایط دشوار، نامطلوب و زجرآوری قرار نگیرد. و البته در هر دو حال ممکن است دچار استرس نیز بشود.

مرگ:

مرگ یا سختی جان‌کندن نیز همین‌طور است. یک سوزن به دست انسان فرو رود و یا بخشی از پوست با آتش یا حرارت بسوزد، بسیار دردناک و زجرآور است، چه رسد به جان‌کندن.

سختی جان‌کندن، به احساس و درک دردهای فیزیکی بدن توسط سلسله اعصاب و سلول‌های مغزی نیست، چه بسا کسی را بیهوش کنند و زیر عمل جراحی از دنیا برود؛ بلکه سختی جان‌کندن، همان سختی و زجر بردن و کنده شدن از تعلقات می‌باشد که شدیدترین مُتعلق انسان، بدنش، دنیایش و مظاهر و متاعی که نصیبش شده می‌باشد. هیچ‌کس وقت مرگ، از این‌که نگاه به سیاره ماه را از او می‌گیرند، زجر نمی‌کشد، اما حتی اگر به یک کاسه‌ی گلی تعلق داشته باشد، از جدایی آن زجر می‌کشد.

پس آدمی، که هنوز "مرگ" را تجربه نکرده است و پس از تجربه نیز علم درباره‌ی چگونگی مرگ به دردش نمی‌خورد، با علومی که در زمان حیات به او داده می‌شود، از یک سو با سختی جان‌کندن آشنا می‌شود که مانند کندن پوست حیوان زنده، یا قیچی کردن بند بند بدن می‌باشد، پس از چنین حالتی می‌ترسد - از سوی دیگر مطلع می‌شود که این حالت برای مؤمنین نیست، بلکه مرگ برای آنها به راحتی بو کردن یک گل خوشبوست، و تعبیر سیدالشهداء علیه السلام، زینت است، پس به خاطر پایان سفر و فراق و وصال محبوب، به آن مرگ و این زینت مشتاق هم می‌شود. چنان‌که در سوره جمعه فرمود: به این یهودیان مدعی بگو که اگر واقعاً فقط شما دوستان خداید، از او طلب مرگ کنید، اگر راست می‌گویید!

بنابر این، اگر از پیامبران (علیهم السلام) نقل شد که جان‌کندن بسیار سخت است، معنایش این نیست که برای آنان چنین بوده است، بلکه علم یافتند که چه موقف و جریان هولناک و زجرآوری است، مگر برای اهل ایمان، تقوا و عمل صالح. لذا دیگران را بر اساس آن علم خبر دادند. آیا اگر انسان عاقل و علمی، از زجر بی‌آبرویی، خفت و خواری مطلع باشد و به دیگران بگوید، یعنی خودش دچار چنین وضعیت و زجر شده است؟!!

نکته‌ی بسیار مهم:

همیشه تکذیب و تکفیر و هم چنین "تحریف حقایق"، در کنار یکدیگر حرکت می کنند و از هم پشتیبانی می کنند. از این رو، منکران توحید و معاد و دشمنان اسلام و مسلمین، از هر دو سپاه و یا هر دو سلاح استفاده می کنند؛ اگر مخاطب را ضعیف دیدند، با یک حمله ی ساده و سریع، او را به کفر می کشانند و اگر دیدند که اعتقاداتی کم یا زیاد دارد، همان را برایش تحریف می کنند!

*** -** یک عده از این جبهه وارد شده اند که اخبار حساب و کتاب و نیز جهنم و عذاب، کلاً دروغ است و به قول معروف این آخوندها از خودشان ساخته اند! در واقع اینان هم حکم عقل را نفی می کنند، هم آیات صریح قرآن کریم را تکذیب می کنند و هم به اسم خدا و رحمانیتش، حقایق را تحریف می کنند! و هم به خداوند متعال "افترا" می بندند.

*** -** یک عده می گویند: از جهنم و عذاب نگوئید که به مخاطبان ترس و استرس وارد می شود - از فلان حقایق نگوئید، چون خوش شان نمی آید - مبدا قاطع و محکم جواب بدهید، چون جذب نمی شوند و ...؛ گویی که باید همگان در پیر قوی خیالی، از هر چیزی راحت و بی دغدغه باشند و خم به آبرویشان نیاید! آنها می خواهند ارتباط خداوند متعال با بندگان را مانند رابطه ی غیر معقول و غیر منطقی پدر و مادر با فرزند "لوس و متوقع" و در ضمن "متکبر و مدعی" خود ترسیم کنند، تا بندگان خیال کنند که پسرخاله های خدا هستند، نه بندگان او! و حال آن که تصریح نمود تمامی پیامبرانش که برای دعوت و جذب آمده اند، "مبشر و منذر" هستند، یعنی هم بشارت و امید می دهند و هم هشدار و تهدید را بیان می دارند.

*** - پس،** اینها همه دروغ و تحریف برای ممانعت از شناخت حقایق، تزلزل ایمانها و ایجاد انحراف و اعوجاج در انتخاب راهها و عملکردها می باشد.

اما، این دروغها و تحریفها و عوام فریبیها، هیچ حقیقتی در انسان، اسلام، قرآن، تولد، مرگ، معاد، حساب و کتاب، پاداش و عقاب تغییر نمی دهد. وعدهها و وعیده های خداوند متعال که انبیای الهی به آن بشارت و انذار داده اند، همه حق است و محقق می گردد؛ چه بندگان خوش شان بیاید و چه نیاید.



سیاسی - مهر ۱۳۹۵

چرا با اینکه امام حسین (ع) می‌دانست که قیام‌شان باشکست روبرو شده و باعث کشته شدن اهل بیت و یرانش می‌شود، قیام کرد؟! پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

امام معصوم علیه السلام، نه جز به امر خدا و برای خدا کاری می‌کند، نه خطا می‌کند و نه هیچ گاه شکست می‌خورد؛ کسی را یارای غلبه بر امام نیست که امام مغلوب او شود.

● - خداوند متعال به تمامی مؤمنین وعده فرمود که « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر (آیین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد / محمد صلوات الله علیه و آله، و ۷ »؛ و خداوند سبحان "صادق الوعد" می‌باشد.

● - و هم چنین فرمود:

« إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ » (آل عمران، ۱۶۰)

ترجمه: اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند!

***- بنابر این، دقت کنیم که در طی قرون پس از واقعه‌ی کربلا، مکرر این قبیل سؤالات و شبهات، مبتنی بر این که ایشان شکست خورد، اگر می‌دانست که کشته می‌شود، پس چرا قیام کرد و دیگران را به کشتن داد و ...، به اذهان القا شده و می‌شود که همگی بر مبانی غلطی استوار می‌باشد، ضمن آن که به غیر از ظاهر سؤال یا شبهه، معانی غلط مهم‌تری را القا می‌کنند، مانند:

یک - وعده‌ی حق تعالی بر نصرت، محقق نگردید!

دو - امام علیه السلام مغلوب شد!

سه - اگر نمی‌دانستند چه می‌شود، نه تنها دلیل بر عدم برخوردارگی از علوم متعالی می‌باشد، بلکه حتی دلیل بر نداشتن شرایط حاضر و حاکم می‌باشد.

چهار - ایشان خود را به کشتن داد و سبب کشته شدن دیگران شد!

خب، ملاحظه می فرمایید که دیگر پاسخ به ظاهر سؤال یا شبهه هر چه باشد، اشاره به این نکاتی که به ذهن القا شده، نخواهد بود؛ مگر این که دقت شود که اساسا مبنای سؤال و تمامی وجوه آن، غلط می باشد و در پاسخ باید ابتدا افترای به خداوند متعال را نفی نمود و سپس در مورد سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام و چرایی قیامشان سخن گفت.

الف - تمامی وعده ها و وعیدهای حق تعالی حتمی بوده و محقق شده و می شود.

ب - از جمله این وعده ها، وعده "نصرت به مؤمنین"، به حدی که هیچ کس نمی تواند بر آنها غالب نماید می باشد. بنابراین، از آنجا که نه کسی مؤمن تر از اهل عصمت علیهم السلام می باشد و نه کسی بیش از "امام" می تواند دین خدا را نصرت دهد؛ تردیدی در تحقق این وعده ها در مورد آنها وجود ندارد، چنان که در مورد سایر مؤمنینی که دین خدا را نصرت می کنند وجود ندارد.

نوع نگاه:

در پس این نوع طرح سؤال و یا شبهه، القای یک نوع "جهان بینی مادی"، به انضمام "سطحی نگری و بی بصیرتی" نهفته است! ابتدا اصل را بر غلبه ی ظاهری، مادی و سطحی می گذارند، بعد می پرسند: «اگر می دانست که شکست می خورد، پس چرا قیام نمود؟!» - ابتدا اصل را بر حفظ جان و بدن [آن هم با اولویت جان خود] می گذارند، و بعد می پرسند: «اگر می دانست کشته می شود، پس چرا به سوی این میدان حرکت کرد و وارد شد؟!» - ابتدا اصل را بر عدم اختیار همراهان می گذارند و بعد می پرسند: «چرا امام آنها را به کشتن داد؟!» و بدین سبب یک اتهام و افترای بزرگ دیگر وارد می نمایند.

اما، نه "جهان بینی" امام حسین، خاندان و یارانش علیهم السلام چنین بوده، نه اینقدر خودنگر و جان دوست بودند، نه اینقدر سطحی نگر، و نه بی اختیار و بی اراده (العیاذ بالله).

نگاه و تحلیل درست:

نگاه و تحلیل درست، وقتی حاصل می گردد که اول معلوم شود که ایشان امام حق و اهل عصمت هستند، پس خطا نمی کنند - دوم مشخص گردد که خودشان هدف از قیام را چه توصیف نموده اند و سوم روشن شود که آیا به هدف خود رسیده اند یا خیر؟!!

این درست نیست که یک عده، با جهان بینی مادی، مواضع خودگرایانه، و نگاه سطحی، اول به صورت قطع بگویند که هدف ایشان غلبه ظاهری بر یزید و لشکریانش بوده، و بعد بگویند: حال که چنین اتفاقی نیافتاده، پس چرا و پس چرا؟!!

هدف:

اگر چه سخن، تحلیل و مستندات در این باره بسیار زیاد و قابل تأمل و تعمق می‌باشد، اما شخص ایشان، در یک جمله‌ی بسیار کوتاه و در سه فراز، هدف (سلبی و ایجابی)، استراتژی و روش (تاکتیک) خود را بیان نموده‌اند:

هدف سلبی - (آن چه برای مردم از اهداف یک قیام شناخته شده است و امام برای آن قیام نموده‌اند):

« إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا »

ترجمه: من از روی خود خواهی و برای خوشگذرانی و یا برای فساد و ستمگری قیام نکردم؛

هدف ایجابی - (آن چه برای آن قیام کردم)

« وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي »

ترجمه: من فقط برای اصلاح (در مقابل فساد) در امت جدم خروج نمودم،

استراتژی - (برنامه‌ی هدفدار)

« أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ »

ترجمه: اراده نموده‌ام که "امر به معروف و نهی از منکر" نمایم؛

تاکتیک - (شیوه‌ی تحقق استراتژی):

« وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ »

ترجمه: به سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب (علیه السلام)

نکته:

سیره‌ی پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السلام، در بُعد نظری و اعتقادی و بینشی، بیان حقایق، تعلیم علوم، بشارت، انذار، موعظه، نصیحت، تذکر و هر گونه روشنگری بود و در بُعدی عملی در رویارویی با کفار، مشرکین، منافقین و ظالمین، « أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ - شَدَّتْ بِا كِفَارٍ وَرَحْمَتٌ بَيْنَ خُودِ » بود، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام، در طول حکومت چهار ساله و چند ماهه، ناچار به سه جنگ با "ناکثین، مارقین و قاسطین" شدند که هر سه فتنه‌های داخلی بودند. و امام حسین علیه السلام، چه در طول مدت زمان حرکت به سوی کربلا، چه در مدت اقامت در کربلا و چه در همان نیم روز عاشورا، مکرر تمامی ابعاد نظری (اعتقادی) و عملی را به سیره پدر و جدشان، در عرصه‌های گوناگون عبادی، سیاسی، اخلاقی، بشارتی، انذاری، وعظی، نصیحتی، تبلیغی و بالاخره رویارویی، برای طول تاریخ به ظهور رساندند.

نتیجه:

بنابر این، هر تحلیل‌گری، اگر چه شیعه و مسلمان نباشد نیز به وضوح می‌بیند که سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، به تمامی اهداف خود دست یافتند و غالب میدان بودند. لذا با "نفس مطمئنه" و "رضاً برِضائک" = راضی‌ام به رضای تو"، به لقای معبود محبوب شتافتند.

بی‌تردید اگر قیام امام حسین علیه السلام نبود، امروز حتی از همان ظاهر اسلام که آن را نیز بفرموده امیرالمؤمنین علیه السلام، چون پوستین وارونه پوشیده بودند، چیزی باقی نمانده بود، چه رسد به اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله و تداوم و پویایی قیام و رویایی حق علیه باطل، در طول زمان و میادین گوناگون.

اگر می‌دانستند که کشته می‌شوند...؟

* قطعاً امام حسین علیه السلام، مبتنی بر علم امامت، نه تنها به حوادث گذشته و پیش‌روی خود علم داشتند، بلکه به همه‌ی حوادث جهان و آثار آن تا آخر الزمان علم داشتند.

* علم نسبت به ماجراهای کربلا و عاشورا و حوادث پس از آن نیز منحصر به امام حسین علیه السلام نبود، بلکه اکثر مسلمین نسبت به آن آگاه بودند. چرا که هم پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، مکرر بدان اشاره نموده و به مردم هشدار داده بودند و هم حضرات امیرالمؤمنین، فاطمه‌ی زهرا، امام حسن و شخص امام حسین علیهم السلام، مکرر به آن وقایع اشاره نموده بودند و هم شرایط را با چشم می‌دیدند؛ پس ممکن نیست که همگان بدانند چه خیر است و چه خواهد شد، ولی شخص امام معصوم که علوم جهان نزد ایشان حاضر است ندانند.

* اما، این که اگر می‌دانستند، پس چرا رفتند؟ سؤالی است که پاسخش در درون خودش است. و پاسخ این است که «چون می‌دانستند و علم داشتند رفتند».

* توجه به این نکته ضروری است که در القای افکار و باورهای انحرافی، همیشه سعی دارند به صورت مستقیم و غیر مستقیم به اذهان عمومی تلقین کنند که "اگر انسان نادانسته و اتفاقی به کار خوبی دست بزند و یا در جریانی غافلگیر شود و ... ارزش دارد" (!؟) در صورتی که اگر آگاهانه و با اختیار به علم خود عمل نماید ارزشمند است. ارزش در «عمل به علم و ایمان» است، نه عمل بر اساس جهل و نادانی و یا بی‌خبری.

بدیهی است هر انسان عادل، حکیم و عالمی که بداند چه نقشی در جهان هستی دارد؟ چه تکالیف و وظایفی بر عهده اوست؟ چگونه و در چه زمانی باید بدان جامه‌ی عمل بپوشاند؟ و آثار عمل صالحش چیست؟ و اگر آن عمل را انجام دهد در چه رتبه و درجه‌ای قرار خواهد گرفت؟ حتماً بدان عمل می‌نماید. چه رسد به شخص امام که انسان کامل می‌باشند.

*- مگر آن بسیجی که روی مین می‌رود تا راه را برای سپاهیان خدا در دفاع از اسلام و کشور باز کند، نمی‌داند چه پیش می‌آید؟! مگر آن مادری که فرزند جوان خود را برای انجام عملیات بر علیه دژخیمان غاصب به میدان می‌فرستد، نمی‌داند چه پیش می‌آید و ... ؟

پس، امام حسین (ع) که انسان کامل و امام معصوم می‌باشند، بهتر و بیشتر از هر انسان دیگری می‌دانستند که چه جایگاه و وظایفی در مقابله با ظلم، بیداری اذهان عمومی در طی قرون متوالی، احیای اسلام راستین و ... بر عهده دارند و نتیجه و برکات این حرکت‌شان چه خواهد بود؛ بنابراین، بر اساس علم و آگاهی خود عمل نمودند و پیروز شدند.

چرا در زیارت عاشورا، یزید و ... را لعن می‌کنیم و می‌گوییم از رحمت خدا دور باد؟ اگر مقصود از یزید و لعنت او فقط دوری جستن از رفتارهای یزیدی است که درست، اما اگر مقصود شخص یزید هم هست، سوال این است که چرا باید از خداوند مهربان، نا مهربانی نسبت به کسی را بخواهیم؟ مگر خدا بخشنده‌ی بی‌نهایت نیست ...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حتی اگر یقین داشته باشید که این سؤال در ذهن خودتان مطرح شده است، تردیدی نداشته باشید که ریشه در فضا سازی‌های گسترده، به ویژه در سال‌های اخیر دارد.

دقت کنید که چقدر تلاش دارند تا از سویی دل مسلمانان را نسبت به دشمنان تلطیف و نرم کنند و از سویی دیگر، حتی جایگاه دوست و دشمن را تغییر دهند!

در حالی که مرتب شبهه و القا می‌کنند که چرا باید عزاداری کنیم؟ چرا گریه کنیم؟ مگر جای‌شان در بهشت نیست...؟! و حتی سعی در سانسور مصیبت‌ها دارند و به ذاکرین و مداح‌ها و ... می‌تازند که چرا جنایات را بازگویی می‌کنند؟ از سوی دیگری، لعن کردن را به اشکال متفاوت زیر سؤال می‌برند، و حتی اگر لازم آید، به آیات قرآن و صفات رحمانیت و غفاریت خدا نیز متوسل می‌شوند، تا مردم، آنان را دشمن خود ندانند و اگر می‌دانند نیز دیگر کاری به کارشان نداشته باشند؛ نه با عزا و گریه و ذکر مصیبت، دل‌شان متوجه و معطوف این طرف شود و نه با لعن و برائت و ...، بغض و دشمنی آن طرف را در دل زنده نگه‌دارند!

نکته / ۱: البته دل آنها نه برای امام حسین علیه السلام جایگاهی دارد و نه برای معاویه و یزید و آل ابوسفیان و جهنم آنها سوخته است، بلکه نگران وضعیت حال هستند! چرا که این "تولا و تبرا"، همانگونه که در زیارت عاشورا و دیگر زیارات و ادعیه آمده، «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» می‌باشد، و این مواضع اعتقادی، نظری، فکری و قلبی

برای آنها خطرآفرین و نگران کننده می باشد؛ وگرنه همه می دانیم و می دانند که امروز (به حسب ظاهر)، نه سیدالشهداء علیه السلام هستند، نه کربلا و نه یزید یا عمرسعد و شمر.

نکته / ۲: اگر تبلیغات گسترده در سنوات پیشین را در ذهن مرور کنیم، به وضوح روشن است که به ویژه در این چند سال اخیر، چقدر تبلیغات، جوسازی و شبهه پراکنی کردند که چرا باید «مرگ بر امریکا - مرگ بر انگلیس و مرگ بر اسرائیل» بگوییم، چرا پرچم امریکا را آتش بزیم - چرا دشمن تراشی بکنیم - چرا دشمن فرضی بسازیم - چرا توهم توطئه و خطر داشته باشیم - چرا با آنها مهربان نباشیم - چرا لبخند نزنیم - اسلام دین مهربانی و خداوند ارحم الراحمین است...! و جالب آن که تمامی این معارف و اخلاقیات نیز فقط در رابطه با «**أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ**» می باشد و برای آنها به هیچ وجه «**رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ**»، نه در هدف، فکر و برنامه مطرح است، و نه در عمل و نه حتی در زبان!

زیارت عاشورا:

بنابر این، هدف از این اعوجاجات و القائات، اصلاً "زیارت عاشورا" و فرازهای آن نمی باشد، منتهی چون در زیارت عاشورا، هیچ سخن، مدح، تعریف و تمجیدی از سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام وجود ندارد و همه "اعلام مواضع" شناختی، اعتقادی، سیاسی و عملیاتی شخص زیارت کننده می باشد و در واقع یک «دکترین» کامل از باورها و مواضع شخص زائر می باشد، به آن می تازند؛ چرا که می دانند اگر ریشه را نخشکانند، زدن شاخ و برگها، دردی را برای آنان دوا نمی کند. حالا امریکا نشد، انگلیس - انگلیس نشد، اسرائیل - اسرائیل نشد، عربستان سعودی و ...؛ اینها همه شاخ و برگ هستند و اصل همان «تولا و تبرا» می باشد.

سلام و لعن:

بنابر این، چه مردمان به امام حسین علیه السلام سلام بدهند و به او عشق بورزند و راهش را ادامه دهند، یا ندهند، ایشان حجت خدا، مصباح الهداة، سفینه النجاة... و ولی الله هستند؛ مقامشان چونان جدشات، رسول الله صلوات الله علیه و آله، "مقام محمود" است و جایگاهشان در نزد ایشان «**فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** / القمر، ۵۵» می باشد - و چه مردمان معاویه، یزید، یزیدیان، آل ابی سفیان، عمر سعد، شمر و خولی و ... را لعن کنند یا نکنند، مقامشان «**فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ / النساء، ۱۴۵**» و جایگاهشان دوزخ می باشد. اما زائر، در زیارت عاشورا که بیان اعتقادات، دانش، بینش و گرایش و بالاخره اعلام مواضع اوست، کفویت خود با هر یک از این دو جناح را بیان می دارد و در نهایت یا با اینان در دنیا همسو و در آخرت محشور می گردد و یا با آنان.

رحمت خدا:

برخی وقتی ذکری از "رحمت واسعه‌ی الهی" به میان می‌آید، اول از همه و قبل از خودشان، دلشان برای ابن ملجم، معاویه، یزید و جلادان یزیدی زمان‌شان می‌سوزد و دوست دارند که برای آنان طلب رحمت و مغفرت کنند و دلشان می‌خواهد که این رحمت، شامل آنها نیز بگردد؟!!

در چنین حالتی، مسئله نه زیارت عاشورا است و نه رحمانیت خداوند متعال، بلکه مسئله خود شخص و گرایشات اوست که باید مورد تجدید نظر قرار دهد و ببیند که چرا دلش نسبت به دشمنان خدا، رسول، امامان، اسلام و مسلمین، رئوف و لطیف شده است؟! اگر چه نفس اماره با القائات شیطانی، رحمت خدا را بھانه می‌کند تا این گرایش غلط و مُهلک را بپوشاند و تطهیر کند و فریب دهد؛ و اصلاً دقت ندارند که هدف دشمن، «مساوی نشان دادن حق و باطل، ارزش و ضد ارزش، بد و خوب و خبیث و طیب» می‌باشد!

*- خداوندی که رحمت واسعه دارد، عموم را [به شرط استغفار و توبه]، مورد رحمت خود قرار می‌دهد، غضب و عذاب هم دارد و آنان که فقط رحمت را بھانه می‌کنند، در واقع در ذهن خود، خدا را تجزیه می‌کنند و جزء مطلوب خود می‌نگرند و البته ضرر می‌کنند.

*- خداوند متعال رحمت و غضب، و از بندگانش خواسته که این اسمای "رحمت و غضب - یا حب و بغض الهی" در آنها به رنگ الهی تجلی کند. پس انسان، هم رحمت خدا را طالب است و هم غضب او را؛ منتهی مهم این است که رحمتش را کجا و برای کی، و غضبش را کجا و برای کی می‌خواهد؟! آیا آنان را که خدا مورد رحمت‌شان خوانده "مرحوم"، و آنان را که خدا مورد غضب و لعنت‌شان خوانده، "ملعون و مغضوب" می‌داند یا نه؟!!

به این سه آیه، با تأمل در مفاهیم، توجه شود، تا ضمن رشد در خداشناسی، جلوی فریب‌های تحت عنوان "رحمت خدا" گرفته شود:

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» (المائدة، ۹۸)

ترجمه: بدانید خدا دارای مجازات شدید، و (در عین حال) آمرزنده و مهربان است.

«مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» (المائدة، ۹۹)

ترجمه: پیامبر وظیفه‌ای جز رسانیدن پیام (الهی) ندارد؛ (و مسؤول اعمال شما نیست). و خداوند آنچه را آشکار، و آنچه را پنهان می‌دارید می‌داند.

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْحَيِّثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَيِّثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۱۰۰)

ترجمه: بگو: «(هیچ‌گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند؛ هر چند فزونی ناپاکها، تو را به شگفتی اندازد! از (مخالفت) خدا بپرهیزید، ای صاحبان خرد، شاید رستگار شوید!

طلب مغفرت:

همان خدایی که رحمت و واسعه دارد و فرمود: هر کسی را که استغفار و توبه کند می بخشد، به پیامبرش فرمود که اگر تو [از روی دلسوزی، رحمت و شفقتی که داری]، هفتادبار هم برای کافر جماعت و اهل فسق استغفار کنی، پذیرفته خواهد بود [چرا که خودشان باید ایمان بیاورند، پشیمان شوند، استغفار و توبه کنند، بعد اگر اهل عصمت علیهم السلام یا سایر مؤمنین نیز برای آنها دعا کردند، جای امیدی هست]:

« اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ » (التوبة، ۸۰)

ترجمه: چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی [یکسان است، حتی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید، چرا که آنان به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

لعن ما:

بنابر این، کسی که از خداوند متعال، "لعن" ملعون ها را طلب می کند، شناخت صحیح، اعتقادات درست، گرایشات صواب و مفید، و مواضع رشد دهنده خود را اعلام می دارد؛ و در فکر، قلب، زبان و عمل، نشان می دهد که ضمن بصیرت، "حبّ و بغض الهی" دارد؛ محبوب خدا، نزد او محبوب است، و مغبوض خدا نزد او مغبوض است «إلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

قرب و بُعد:

بین حق و باطل، حد وسطی وجود ندارد؛ اگر چه هر کدام شدت و ضعف مراتب دارند. بنابراین، از آنجا که انسان دائماً در حرکت است و یک لحظه نیز سکون ندارد، به صورت مستمر در یکی از این دو جهت حرکت می کند و بدیهی است که با هر قدمی، به هر طرف که نزدیکتر شود (قرب)، از طرف دیگر دور می شود (بُعد) و این است معنای برائت (دوری گزیدن). لذا کسی که در محضر خداوند سبحان، پیش روی سیدالشهداء علیه السلام قرار گرفته، اعلام مواضع می کند که وقتی از جناح ظلم و فسق دوری می کند، نمی رود یک کناری بنشیند و نظاره کند، بلکه به سمت جناح حق می آید. لذا وسط میدان درگیری و جنگ است، با یک جناح صلح و دوستی دارد، با جناح مقابل جنگ.

از این رو، در زیارت عاشورا و در اعلام مواضع خود به امام حسین علیه السلام، عرض می کنید:

« بَرِّئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ (مِنْ) أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زَيْدٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ شَمْرًا »

من بیزاری میجویم به سوی خدا و به جانب شما از ایشان و از شیعیان و پیروان و دوستدارانشان، ای ابا عبد الله من در صلح ما کسی که با شما صلح کرد، و در جنگم با کسی که با شما جنگید تا روز قیامت، و خدا لعنت کند خاندان زیاد و خاندان مردان را و خدا همه بنی امیه را لعنت کند، و لعنت کند پسر مرجانه و عمر بن سعد و شمر را

کسانی که اعتقادی به اسلام ندارند هم مثل شما که معتقد به اسلام هستید در این کشور به دنیا آمدن و زندگی می کنند، پس به اندازه شما حق دارند؛ چرا شما اعتقادات خود را قانون کرده و به زور به مایی که آن را قبول نداریم تحمیل می کنید؟! شما اگر مسجد می خواهید داشته باشید ما اعتراضی نداریم، چرا شما مانع می شود که ما میخانه داشته باشیم؟ شما مقید به حفظ حجاب هستید ما اعتراضی نداریم چرا شما ما را مجبور به حجاب می کنید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

سیاق جملات ایجاب می کند که در فراز آخر بفرمایید: «شما مقید به حفظ حجاب هستید ما اعتراضی نداریم، اما چرا شما نمی گذارید که ما عریان شویم؟!» نه این که چرا مجبور به حجاب می کنید! - در ضمن، تمامی کسانی که در این کشور به دنیا آمدند، مثل هم ایرانی هستند، اما همه مثل هم زندگی نمی کنند. یک عده ای پاک زندگی می کنند و یک عده هم بیمار و ناپاک؛ و جالب آن که به جای فریاد پاکان از آلوده شدن زندگی و محیطشان، ناپاکان فریاد می زنند که چرا نمی گذارید ما راحت فساد کنیم و از این زندگی لذت ببریم؟! انصافاً که جاهلان متعصب، بسیار متکبر نیز هستند.

اما، قبل از پاسخ حلی، باید بگوییم: به قول معروف «وسط دعوا نرخ تعیین نمایید»!

۱- اگر ما مسجد و به قول شما دعای ندبه می خواهیم - اگر حرم و زیارت و عبادت می خواهیم - اگر حجاب و عفاف می خواهیم - اگر آسایش و امنیت می خواهیم - اگر سلامت فرد، جامعه و محیط را می خواهیم - اگر تحقق قوانین اسلام را می خواهیم - اگر برچیده شدن ظلم و فسق و فساد، از هر نوعش و در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی را می خواهیم؛ شما با جان و دل و گفتار و کردارتان، به آن معترضید و از هیچ گونه مخالفت و حتی دشمنی، چه در ضدتبلیغ، چه در شبهه پراکنی، چه در اعتراض گفتاری و چه در لجاجت رفتاری، چه در تهاجم فرهنگی و چه در فتنه های گوناگون، کوتاهی نمی کنید! همین متن شما، نه سؤال و نه شبهه، بلکه یک اعتراض بسیار روشن است. پس بفرمایید: «ما اعتراضی نداریم». اعتراضات وقیحانه، ظالمانه، جاهلانه و متکبرانه ی شما که تمامی نداشته و ندارد!

۲- اگر چه حتماً باید جلوی فسق، فساد و بزه در جامعه را حتی به زور هم که شده گرفت [و این اختصاصی به جامعه‌ی اسلامی ما ندارد]، اما به علت بی‌عرضه‌گی مسئولین مربوطه، رأفت و گاهی نیز بی‌توجهی و غفلت مسلمانان و یا به هر علت دیگری، متأسفانه شاهدیم که هم مشروب‌فروشی و شرابخواری هست، هم بدحجابی و زنا هست، هم رشوه و ربا و ... هست! همه کار می‌کنید و بعدش فریاد می‌زنید که «چرا نمی‌گذارید ما این کارها را بکنیم و لذتش را ببریم؟!». این هم یک شیوه جنجال‌سازی شناخته شده است.

۳- در واقع سؤال شما این است که چرا نمی‌گذارید ما با علنی‌تر کردن و شیوع فساد و فحشای خود، آحاد جامعه را بیش از این قربانی امیال شیطانی و خواسته‌های دل‌بیمار خود کنیم و چرا به به جای ممانعت، ما را مدرن نمی‌خوانید و به ما جایزه نمی‌دهید و بر ایمان کف و سوت نمی‌زنید؟!.

الف - کسانی که در این کشور به دنیا آمده‌اند، البته که از حقوق شهروندی برابری برخوردارند و حق دارند که از حقوق خود استفاده نمایند؛ اما چه کسی گفته که "حقوق یک شهروند این است که هر چه دلش خواست بتواند بکند؟!." این حقوق را چه کسی وضع کرده است؟! در جنگل نیز چنین حقوقی حاکم نیست. رفتار وحشی‌ترین حیوانات نیز چارچوب و نظمی و قواعدی دارد.

ب - کسانی که اعتقاد به اسلام ندارند، انسان هستند (باید باشند)، پس لابد فهم، فرهنگ و شعور دارند (باید داشته باشند)؛ بنابر این می‌دانند که اولاً قانون مغایر با هرج و مرج می‌باشد و ثانیاً در هر جامعه‌ای، قوانین بر اساس اعتقادات، فرهنگ‌ها، بافت و ساختار همان جامعه، که در راستای تحقق اهداف و منافع آنان می‌باشد تدوین می‌گردد.

ج - کسانی که اعتقادی به اسلام ندارند، دست کم می‌دانند که "قانون" در هر جامعه‌ای لازم الاجراء می‌باشد و قانون شکنی نه تنها اصلاً از "حقوق شهروندی" محسوب نمی‌گردد، بلکه جرم است و مجازات دارد - اگر چه متأسفانه در کشور ما، تساهل، تسامحی که بیشتر شبیه جهل و غفلت است، رواج یافته و در مماشات با بزه‌کاران مماشات می‌شود.

د - کسانی که دین حق ندارند، یقیناً دین باطل دارند و برای تطهیر، توجیه و القای آن، دم از شعایری چون «دموکراسی» می‌زنند؛ پس باید به رأی اکثریت احترام بگذارند و به قوانین پایبند باشند. منتهی آنقدر متکبر هستند که می‌گویند: «دموکراسی یعنی آن چه "من" می‌گویم و "من" می‌خواهم»!

ه - فسق و فساد علنی، چه میخانه و شرابخواری باشد، چه کازینو و قماربازی باشد، چه عریان شدن و زنا، چه هر فساد دیگری، به هیچ وجهی نه از حقوق انسانی است و نه از حقوق مدنی و نه یک مسئله‌ی شخصی؛ بلکه حتماً و یقیناً در دیگران و جامعه اثر سوء دارد، پس از حقوق اجتماعی محسوب می‌گردد. وگرنه هر کسی

می‌تواند در خانه‌ی خودش، آنقدر شراب بخورد، قمار بازی کند، لخت شود، زنا کند و ...، که قبل از طلوع آفتاب فردایش، به آنجا که باید، و حق و حقوق واقعی‌اش می‌باشد، واصل گردد. چه بسا با اعتراض زیادی نیز مواجه نگردد.

نکته:

آزادی و حق و حقوق، خودش یعنی یک چارچوب در حدود تعیین شده و معین. پس به هیچ وجه و در هیچ مکان و زمانی، به معنای هرج و مرج و مبتنی بر اصولی چون: «من دلم می‌خواهد»، نمی‌باشد. در هر مکتب، فرهنگ و جامعه‌ای، اگر کسی از این حدود تعریف و تعیین شده عبور کرد (که حتماً با تجاوز به حقوق دیگران همراه می‌شود) و در مقام توجیه و دفاع از خود شعار داد: «من آزادم و دلم می‌خواهد»، به او می‌گویند: «تو خیلی بی‌جا دلت می‌خواهد که هر کاری خواستی بکنی، هر فساد و تباهی که دلت خواست به راه اندازی، جامعه را کثیف و آلوده کنی و امنیت مردم را به مخاطره اندازی».

و البته جالب است که آخر هر اعتراضی، به "حجاب" منتهی می‌شود (به ویژه از سوی آقایان هوس‌باز)؛ این نشان می‌دهد که اولاً حجاب ریشه‌ی بسیاری از فرهنگ‌ها، شخصیت‌ها، منش‌ها و رفتارهاست؛ و ثانیاً اهل فساد و فحشا، چقدر متکبرانه مایلند که زنان و دختران، بدن خودشان را رایگان و آن هم به صورت عمومی در کوچه و خیابان، در معرض دید آنها قرار دهند تا از زندگی‌شان لذت ببرند!؛

این مردان ناپاک، نگاه آلوده و شهوانی به اندام زنان و دختران جامعه را از "حقوق ملی، مدنی و شهروندی" خود قلمداد می‌کنند و با این نگاه مردسالاری از نوع قرون حَجری و وسطایی، شعار "فمینیسم و دموکراسی و پست مدرنیسم" هم می‌دهند!

پاسخ به اظهارات آقای علی مطهری، در مورد برگزاری مراسم ازدواج در ماه‌های محرم و صفر و مسابقه

فوتبال در عصر تاسوعا

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

علی مطهری: اگر کسی بعد از سال‌ها پدر یا مادر یا فرزندش را در شب عاشورا ملاقات کند آیا نباید خوشحال شود و بخندد چون حرمت آن امام عزیز را شکسته است؟! همین نگاه است که باعث شده است در دو ماه محرم و صفر مردم ایران مراسم ازدواج برگزار نکنند حتی به قیمت صدها و هزاران گناهی که به علت تاخیر در ازدواج جوانان رخ می‌دهد و از طرف دیگر تالارهای برگزاری مراسم ازدواج، قبل و بعد از این دو ماه با تراکم مشتری و مشکلات برای مردم مواجه می‌شوند. چه مانعی دارد غیر از چند روز قبل و بعد از عاشورا و اربعین و سه روز

آخر صفر مردم عرفا مجاز به برگزاری مراسم ازدواج باشند همان طور که شرعاً مجاز هستند. قطعاً امام حسین هم به این وضع راضی تر است.

پاسخ:

انسان گاهی برای خدا حرف می زند، گاهی برای جلب رضایت اربابان و یا گروهی از مردم حرف می زند و گاهی برای مطرح کردن خود. هم چنین گاهی از روی عقل، حکمت، درایت و بصیرت حرف می زند و گاهی از روی نادانی و بی بصیرتی و گاه از روی بلاهت و حماقت. در هر حال به قول مثل معروف فارسی: «شنونده باید عاقل باشد».

و البته ناگفته نماند که این قبیل از آقایان و بانوان مسئول، هر چه بیشتر حرف بزنند، به لحاظی به نفع مردم است، چرا که بهتر و بیشتر با دانش، بینش، ادب و سایر فضایل آنها آشنا می شوند.

الف - عمراً اگر مسئله‌ی دلواپسان برای خندیدن در روز عاشورا، خندیدن به روی پدر و مادر، در ملاقاتی پس از سال‌ها، آن هم در شب عاشورا باشد! و عمراً اگر نگران حرمت امام حسین علیه السلام باشند و یا دغدغه‌ی خرافات داشته باشند؛ بلکه از یک سو خلاف موج حرکت می کنند تا مطرح شوند، و از سوی دیگر، در پی هنجارشکنی و به قول خودشان ساختار شکنی هستند، تا بیشتر مطرح شوند.

می گویند: اگر قابلیتی برای طرح خودت نداری، یا به یک بزرگی بچسب و یا به یک بزرگی حمله کن، تا از قِبَل او مطرح شوی.

خب، اگر آقای علی مطهری و امثال ایشان، هر از چند گاهی، از این افاضه‌ها نمایند، به دلیل ظهور و بروز کدام فضل، دانش و عملکرد دیگری مطرح خواهند شد؟!

والبتّه بی تردید، "سکوت" خود از مراتب تعقل، تفکر، تدبیر و ادب می باشد، لذا بسیاری اگر اصلاً حرف نزنند، هم مردم راحت تر خواهند بود، بالتبع هم خدا و اهل عصمت علیهم السلام راضی ترند و هم به نفع دنیا و آخرت خودشان خواهد بود.

ب - یک سال تمام، وقتی به دلواپسان خنده‌ی بی جهت در روز عاشورا می گویند: این قدر به پدر و مادر بی وفا نباشید - اینقدر سنگدل و بی مهر نباشید - برای مرگ پدر و بردن و خوردن ارث او روز شماری نکنید و برای مرگ مادر و خلاصی از زحمت نگهداری یا هزینه‌ی معالجه و شهریه‌ی خانه‌ی سالمندان، ثانیه شماری نکنید - خدا فرمود که آغوش رحمت برایشان باز کنید و حتی یک "اف" یا به تعبیر ما یک "آه" نگویید، یا نگاهی بدین معنا به آنها نداشته باشید - ادب، احترام و محبت را حفظ کنید و ...؛ در فضای مجازی فریاد عمومی می زند که "پدرم، اشقی الاشقیاء بود و به من و مادرم ظلم کرد" - "مادرم، اسفَهُ السفهاء (نفهم‌ترین ناهم‌ها) بود و مرا درک نکرد"،

آن وقت خدا و قرآن می گویند که محبت کنیم و اُف نگوییم؟!؛ اما ناگهان شب عاشورا، پس از سال‌ها دوری به یاد "پدر و مادر" می‌افتند و تنها دغدغه‌ی آنها نیز این است که به روی آنها بخندند یا نخندند!

ج - به آقای علی مطهری و این فرزندان پر مهر و نگران برای احترام امام حسین علیه السلام بفرمایید: اگر شما روح پدر و مادر را آزرده نکنید، همت والا و ثواب بسیاری نموده‌اید. شما حتی شده ظهر عاشورا به دیدن آنها یا سر خاکشان بروید و به رویشان لبخند بزنید. نه تنها پدر و مادر، بلکه برادر و خواهر را که دیدید نیز تبسم کنید، چنان که امام باقر علیه السلام فرمودند: « تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَسَنَةٌ - لبخند آدمی به روی برادر مؤمنش، حسنه است. / بحار الأنوار - ج ۷۴ - ص ۲۸۸ »

نکته:

و البته اگر کسی نگران روابط خانوادگی و اجتماعی و هم چنین رعایت عقل، شعور و اخلاق است، باید بداند چنان که اهل عصمت علیهم السلام فرمودند و حکم عقل (حتی بدون مراجعه به حدیث) نیز همین است: «خندیدن نزد مصیبت‌زده و غم دیده، نشانه‌ی حماقت و بی‌ادبی می‌باشد».

پس، به دنبال بهانه گشتن برای خندیدن در شب یا روز عاشورا، در برابر پدر و مادر و یا یک ملتی که مصیبت‌زده، عزادار و محزون می‌باشند، اگر نشانه‌ی بغض، کینه و دشمنی نباشد، حتماً نشانه‌ی نادانی، حماقت و بی‌ادبی می‌باشد.

ازدواج:

اگر چه آقای علی مطهری، نماینده مردم و عضو کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی می‌باشد، اما معلوم نیست که در کدام عالم سیر می‌کند که خیال کرده اکثریت قابل توجهی از جوانان، همه مشکلات ازدواج‌شان مرتفع شده و فقط مانده برپایی مجلس عروسی‌شان، آن هم در محرم و صفر؟! و چون چنین مراسمی در این ایام، نزد فرهنگ خودشان و فرهنگ عمومی جامعه مطلوب نیست، اصلاً ازدواج نمی‌کنند و بنابر این مستقیم به طرف هزاران گناه می‌روند؟!؛

آقای علی مطهری! بخش عظیمی از این مردم، شیعه هستند - بخش دیگری مسلمان هستند و بخش دیگری غیر مسلمان؛ اما اکثریت قریب به اتفاق ایرانی‌ها، انسان‌های با شعور و با فرهنگی هستند. از این رو، شما که آن بالا نشستی؛ مشکلات اشتغال، مسکن، وام ازدواج، شکاف عمیق طبقاتی ... و هزاران مفسده‌ی دیگر را چاره‌اندیشی کن؛ مردم خودشان می‌دانند که چه زمانی برای مراسم ازدواج و جشن عروسی مناسب‌تر است. به قول حافظ:

نگویمت که همه ساله می پرستی کن

سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش

حالا جنابعالی، مشکلات ازدواج در ده ماه سال را رها کردی و نگران مراسم ازدواج جوانان در ماه های محرم و صفر هستی؟!

تالارها:

آقای مطهری! مثل این تالارها، مثل مرغ (البته برای شما گوسفند و بره) است که می گویند: «فرقی ندارد، در عزا و عروسی سرش را می برند!»؛ اینها نیز در تمام سال کارشان سکه است و تراکم به خاطر برگزار نشدن مراسم عقد و عروسی در دو ماه محرم و صفر نمی باشد.

امروزه الحمدلله وضع عموم مردم خوب است، همه که مثل خواص، در فقر و یا با زهد زندگی نمی کنند، اکثر مردم از مرفهین بی در هستند! لذا از جشن ختنه سوران فرزندشان، تا جشن تولد، تا نامزدی، حناپندان ... تا مجلس ختم و هفت ... و حتی جشن طلاق را در تالارها برگزاری می کنند.

پس مشکل این تعداد اندک از مردم؛ که شما حلش را در برگزاری مجلس عروسی در محرم و صفر می بینید، در هزینه تالارها (یا باغ های داخل و خارج از شهر)، از نفری حداقل ۵۰ هزار تومان تا ۷۵۰ هزار تومان است! البته شما اصلاً ناراحت نشوید و خم به ابرو وارد نکنید و هم چنان بخندید؛ چرا که اینها زیاد نیستند، یک تعداد اندکی از مردم هستند که مانند انبوهی از آقازاده ها، از نبوغ اقتصادی و سیاسی برخوردار نمی باشند.

فوتبال:

البته تمامی این حرف ها و شعارهای خرافی، برای توجیه برگزاری مسابقه فوتبال بین ایران و کره جنوبی در عصر تاسوعا و شب عاشورا می باشد؛ و البته که آقای علی مطهری، باید هم از یک سو توجیه کند و از سوی دیگر، موضوع را بمانه ای برای ترویج شادی و خندیدن و خنداندن در شب تاسوعا و روز عاشورا قرار دهد.

وقتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، به انتقام برگزار نشدن کنسرت در مشهد و به مناسبت روز مباحله و هفته ی جنگ، در شهر قم و ساختمان اداری آن وزارت کنسرت برپا می کند؛ فوتبال شب تاسوعا نیز باید از سوی ایشان توجیه و تطهیر شود.

اما، آقای مطهری! اگر به فکر خنده ی مردم هستید، فوتبال شب عاشورا را رها کنید و کاری کنید که مردم سالی ۳۶۳ روز، به خاطر انواع و اقسام مصیبت های وارده ی شخصی، اجتماعی و سیاسی از ناحیه تدابیر و عملکردهای شما نگریند؛ در آن دو روز خودشان می دانند که چه کنند؟! تمام سال مردم را می گریانید، بعد می خواهید شب تاسوعا و عاشورا بخندانید؟!

حالا به سخنان شما بخندیم یا گریه کنیم!؟

آقای علی مطهری می گوید: «در خصوص بازی فوتبال ایران و کره جنوبی در عصر تاسوعا، روشن است که بهتر بود این بازی به زمان دیگری موکول می شد. اما اکنون که امکان این امر وجود ندارد و لغو این بازی هم

خسارت‌های جبران‌ناپذیر برای کشور دارد، به نظر می‌رسد که ابراز حساسیت بیش از حد نسبت به این موضوع، امری ضد تبلیغ دین به شمار می‌رود. فرضاً مردم برای گلی که ایران به کره جنوبی بزند خوشحال شوند و عده‌ای ابراز شادی کنند آیا این امر به معنی خوشحالی و شادی برای شهادت امام حسین علیه السلام و هتک حرمت و اهانت به ساحت سیدالشهداست؟»

آقای مطهری! اولاً نقد، اعتراض و انتقاد منطقی جدی مردم را "ابراز احساسات بیش از حد" و افاضات خود را منطبق با فرهنگ غنی اسلام نخوانید و ثانياً بدانید که گل زدن و گل خوردن در شب تاسوعا، "امر ضدتبلیغ دین" نیست؛ بلکه این تحلیل‌ها و تفسیرها و نتیجه‌گیری‌های ضعیف و سخیف و انحرافی، به نام دین و سیدالشهداء علیه السلام، «امر ضد تبلیغ دین» می‌باشد.

آقای مطهری! فعلاً که توپ در زمین ماست، بسیاری از بازیکنان اصلی ما، یا به جای بازی تدافعی و تهاجمی با حریف، با مربی خودی درگیر شده‌اند و یا گل به خودی می‌زنند و دروازه هم که باز و خالی است و دروازه‌بانی ندارد؛ بنابر این، با بازیگرانی چون شما، روزی چندگل وحشتناک، چندگل اسفناک، چندگل مُضحک و چندین گل خجالت‌آور و تأسف بار می‌خوریم و باخت‌های مکرر جبران‌ناپذیر در میادین سیاست خارجی، سیاست داخلی، اقتصاد، فرهنگ و ... داریم؛ آن وقت شما می‌گویید: « لغو این بازی هم خسارت‌های جبران‌ناپذیر برای کشور دارد؟! »

حال به این سخنان بخندیم یا گریه کنیم؟!
 خنده‌ی تلخ من از گریه غم‌انگیزتر است
 کارم از گریه گذشته است بدان می‌خندم



گوناگون - مهر ۱۳۹۵

با توجه به سوابق عبادی که از شیطان آمده، آیا شناخت انسان نسبت به عظمت خداوند موقن تر و دقیق تر است یا شیطان؟ و اگر شیطان پس چرا لعنت خدا و عذاب قیامت را برگزید؟ ۲ - با توجه به مختار نبودن فرشتگان (چنانچه در کتب دینی مدارس آمده) آیا شیطان در سجده به آدم اختیاری داشته است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه ابلیس لعین، عبادات بسیاری داشته که به درجه‌ای از ملکوت رسیده و در صف برخی از ملائکه جای گرفته است، اما الزاماً کثرت "عبادت" از کمال و زیادتی "شناخت" نمی‌باشد. نکته‌ی دیگر آن که نمی‌شود گفت: ابلیس لعین، یا از تمامی انسان‌ها بیشتر می‌شناخته، یا از تمامی انسان‌ها کمتر می‌شناخته! چه بسا بیش از بسیاری می‌شناخته و کمتر از بسیاری دیگر می‌شناخته است. چنان که نه شناخت تمامی فرشتگان و جنیان مساوی است و نه شناخت تمامی انسان‌ها با یکدیگر برابر است. حال به نکات ذیل دقت شود:

الف - "شناخت"، یک مقوله است و "عبادت = بندگی"، یا به تعبیر دیگری «حرکت به سوی هدف و محبوب»، یک مقوله‌ی دیگری می‌باشد. گاه کسی به وحدت "عقل و قلب" می‌رسد و "معقول و محبوب" نزدش یکی می‌شوند و گاه شناخت عقلی او با گرایش قلبی او نه تنها متفاوت، بلکه متضاد می‌باشد. ساده‌تر آن که بارها بیان شد: «انسان چیزهای بسیاری را می‌شناسد، اما در نهایت به سوی محبوبش (آن چه دوستش می‌دارد) می‌رود و نه الزاماً به سوی معروفش (آن چه آن را شناخته است). مگر مبتلایان به انواع و اقسام گناهان، رذیله‌های اخلاقی، خلاف‌ها و بزه‌ها؛ نسبت به بدی کار خود شناخت ندارند و یا از عواقبش بی‌اطلاع هستند؟!»

ب - مشکل ابلیس لعین، بیش از نشناختن خدا، نشناختن خودش بود، نفهمید که چیزی نیست، خیال کرد هم چیزی هست و هم بیشتر از دیگران، لذا "استکبار" کرد. چنان که خداوند رحمان و رحیم، بلافاصله پس از عصیان، او را اخراج نمود، بلکه محاکمه نمود و پرسید:

« قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ » (ص، ۷۵)

ترجمه: [خداوند سبحان] گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین‌ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود، تو را نیز شامل گردد)»
 *- ابلیس لعین، می‌توانست بگوید: خداوندا! یک لحظه غفلت کردم، خطا کردم، تو مرا عفو کن! می‌توانست بگوید: « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » و مورد عفو و رحمت قرار گیرد؛ اما تکبرش اجازه نداد و گفت:

« قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ » (ص، ۷۶)

ترجمه: گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»
 پس، خدا می‌شناخت که مخاطب قرار گرفت و پاسخ داد «تو مرا خلق کردی»، اما این خودبرتر بینی و تکبر در درگاه کبریایی بود که موجب اخراجش گردید، نه صرفاً آن نافرمانی.

« قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ » (ص، ۷۸)

ترجمه: فرمود: «از آسمان‌ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده‌ی درگاه منی! * و مسلماً لعنت من (دوری از رحمت من) بر تو تا روز قیامت خواهد بود!»
 باز هم متنبه نشد و نترسید! چرا که "تکبر" اش به جای فروکش کردن، تازه فوران کرده بود، لذا به دشمنی و لجابت برخاست و گفت: پس من هم چنین و چنان می‌کنم!

اختیار و اراده ابلیس لعین:

چنین نیست که فرشتگان، هیچ شعور، اختیار و اراده‌ای نداشته باشند، اما نوع و سنخش متفاوت است و البته درجات آنها نیز متفاوت می‌باشد. هر فرشته‌ای که در مقام چهار ملک مقرب قرار ندارد، علم آنها نیز یکسان نمی‌باشد، چنان که در احادیث تصریح شده که فرشتگان بسیاری در عوالم گوناگون وجود دارند که اصلاً خیر ندارند، موجودی به نام آدم یا انسان خلق شده و در زمین زندگی می‌کند.

اما، مهم این است که بدانیم، اگر چه ابلیس لعین به خاطر سابقه‌ی عبادتش به ملکوتی رسیده بود و در صف فرشتگانی قرار داشت، اما خودش از جنس و سنج فرشتگان نبود، بلکه از جنیان بود، چنان که گفت: «مرا از آتش خلق کردی - انسان را از خاک خلق کردی»؛ و جنّ در مراتبی پایین‌تر از انسان، از شعور و نیز قوه‌ی اختیار، اراده و انتخاب برخوردار می‌باشد:

« وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا » (البقرة، ۳۴)

ترجمه: و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد.

*- بنابراین این، ابلیس لعین، همان گونه که در عبادات خود مختار و با اراده بود، در نافرمانی و عصیان و تکبر خویش نیز مختار و با اراده بود.

کمال و حال انسان:

نباید به صورت مطلق گفت که انسان از هر موجودی و حتی تمامی فرشتگان برتر و بالاتر و یا پست تر و پایین تر است! برخی از انسان ها، نه تنها از برخی ملائک، بلکه از تمامی فرشتگان نیز بالاتر هستند، چنان که آدم علیه السلام، مسجود ملائک گردید. اینان "انسان های کامل"، یا همان اهل عصمت و حجج الهی علیهم السلام هستند که در رأس شان حضرت خاتم الانبیاء، محمد مصطفی، صلوات الله علیه و آله می باشند که در مقام "محمود" هستند. برخی درجات پایین تری از ایشان دارند، اما از فرشتگان بالاتر هستند، برخی پایین تر و پایین تر، تا برسد به کسانی که درجه و مقام شان از حیوانات نیز پست تر می باشد.

به آدمی نیز "روح، عقل، شعور، منطق، قلب، فطرت، وحی، الهام ... داده شده است و مظهر تجلی "اختیار و اراده"ی الهی می باشد و در امکان و استعداد ظهور و تجلی این کمالات (اسمای الهی)، از همه برتر است و به همین دلیل می تواند "خلیفه الله" باشد؛ البته به شرطی که این استعدادها را شکوفا نماید.

انسان نیز از یک سو "می شناسد"، از سوی دیگر "دوست می دارد"؛ و نه تنها مجبور نشده که حتماً به سوی آن چه که می شناسد برود، بلکه "محبت" در وجودش سرشته شده و حتماً به سوی آن چه دوست می دارد (محبوب) می رود. خواه خدا باشد، یا غیر خدا، از طاغوت بیرون گرفته، تا طاغوت درون و هوای نفس.

تکبر:

در انسان نیز "تکبر" وجود دارد، چرا که اگر وجود نداشته باشد، اصلاً مقام "کبریایی الوهی" برایش قابل درک و شناخت نمی گردد و نمی تواند بر اساس معرفت و شناخت و ایمان، "الله اکبر" بگوید. مضافاً بر این که در مواردی به این "تکبر" نیاز دارد، وگرنه همیشه و در همه جا "ذلیل" خواهد بود. چنان که فرمود: « وَ تَكْبَرُوا مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ؛ فَإِنَّ تَكْبَرُوا مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ عِبَادَةٌ - با متکبران متکبرانه رفتار کنید که این گونه رفتار خود عبادت است » (مشکینی (ره)، تحریر المواعظ العددیه، قم، الهادی، ص ۱۷۱-۱۷۲)

مگر بدون برخورداری از صفت و توان "تکبر"، می توان « يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ » و « أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ » بود؟! پس، اگر پرسیدند: چنان چه تکبر بد و مذموم است و سبب رانده شدن از رحمت الهی می گردد، چرا خداوند سبحان آن را در وجود انسان نهادینه نمود؟ بگویید: اولاً برای این که "کبریایی خداوند سبحان" را بشناسی و

بفهمی - دوماً برای این که در مقابل متکبر، ذلیل نگردی - اما کنترل و مهارش را نیز به دست خودت داده‌اند، تا در مقابل خداوند سبحان، یا بندگان متواضع خدا، یا ضعفا، تکبر ننمایی.

بَهشت جای متکبرین نیست:

برخی می‌دانند که بهشت، جای انسان خوب با عمل خوب است، در ازای ایمان صحیح و عمل صالح است، اما توجه ندارند که اینها نیز سازوکارهایی دارند.

نیت‌های خوب، باید از مرحله‌ی وهم، خیال، تصور و تصدیق گذر کنند و به مرحله‌ی «اراده» برسند. پس از اراده، اقدام به عمل می‌شود، حال چه انسان موفق به آن شود و چه نشود؛ پس مهم‌تر از عمل، "اراده"ی انسان می‌باشد.

از این رو فرمود: بهشت جای کسانی است که "اراده"ی برتری‌جویی و فساد نکرده‌اند، چه رسد به "عمل". چرا که ممکن است بسیاری اراده کنند، اما در عمل موفق نشوند. چنان که ابلیس لعین اراده کرده که همه را منحرف کند، اما خودش هم می‌گوید: «به غیر از بندگان خالص تو»؛ چرا؟! آیا برای آنان احترام ویژه‌ای قایل است؟! خیر؛ بلکه می‌داند آنها را نمی‌تواند منحرف کند.

« تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » (القصص، ۸۳)

ترجمه: (آری)، این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که **اراده‌ی** برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است!

درباره اهدا کردن ثواب اعمال به دیگران (مثلاً به امام زمان و سایر معصومین ع) توضیحاتی بفرمایید. آیا می‌توانیم ثواب اعمال واجب (مثل نمازهای یومیه) را نیز به ایشان هدیه کنیم؟ آیا هدیه کردن ثواب بهتر از هدیه نکردن آن است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هدیه دادن، با صدقه دادن و انفاق و ... فرق دارد.

شاید پرداخت صدقه، برای دفع بلا از خود باشد؛ شاید انفاق به دیگران، از روی دلسوزی و رقت به حال آنان و توجه به نیازشان باشد و یا مانند انواع زکات‌ها، انجام یک امر واجب باشد؛ اما "هدیه" چنین نیست.

هدیه، از روی "محبت" است (باید باشد). هدیه، ظهور و ابراز توجه همراه با محبت، به طرف مقابل می‌باشد، پس همیشه خوب است و هدیه دادن، بهتر از هدیه ندادن می‌باشد. البته منظور انجام کاری غیر عاقلانه، غیر منطقی،

غیر حکمیانه و خلاف شرع و اخلاق نمی باشد، مثل این که کسی به دشمن خدا، اسلام و مسلمانان، برای ابراز محبت هدیه بدهد! بلکه بحث در روابط انسانی عاقلانه و حکمیانه و در چارچوب ایمان و تقوا می باشد. پس اصل "هدیه دادن" خوب و در برقراری، حفظ و تشدید روابط دوستانه بسیار مؤثر است، چنان که حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه فرمودند: «تَهَادَوْا فَإِنَّهَا تَذَهَبُ بِالضَّعَائِنِ» - به یکدیگر هدیه بدهید، زیرا کینه‌ها را از بین می برد. [البته معنی ضغن، فراتر از مصداق کینه است، بلکه یعنی سدهای نزدیکی را بر می دارد تا فاصله‌ها کم شود] و می دانیم که اهل عصمت علیهم السلام، از کسی کینه‌ی شخصی ندارند، آنها خالصاً و مخلصاً برای خدا، دیگران را دوست یا دشمن می دارند.

ثواب اعمال:

به همین لفظ «ثواب اعمال» دقت شود.

بدیهی است که کسی نمی تواند خود عمل را به کسی هدیه دهد، چرا که در هر حال "فاعل" خودش می باشد و با لفظ "هدیه دادن"، فاعل تغییر نمی کند. حال چه کسی یک شاخه گل به کسی هدیه دهد، یا ثواب نمازی را به پدر و مادر، یا رفتگان، یا اهل عصمت علیهم السلام هدیه دهد. در هر حال "فاعل = عمل کننده، انجام دهنده" خودش می باشد.

هم چنین کسی نمی تواند "نیت" از عمل را هدیه دهد؛ چرا که نیت از هر کاری [چه واجب و چه مستحب] باید خدا باشد. چنان که در نماز، روزه، حج و هر کار دیگری، نیت می کنیم: «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ». بدیهی است که هر نیت دیگری، مصداق شرک می شود و خود عمل را باطل می کند و اصلاً ثوابی ندارد که بتواند آن را هدیه بدهد که هیچ، گناه هم دارد.

پس، در اعمال و عبادات، تنها چیزی که می توان آن را هدیه داد، همان «ثواب اعمال» است.

ثواب اعمال یعنی چه؟ یعنی خدایا! من به امر تو، بنا بر چارچوب‌ها و باید و نبایدهایی که تو برای رشد من تعیین و ابلاغ نمودی (اعم از واجب یا مستحب، یا ترک گناه)، با نیت «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» این کار را انجام می دهم (یا ترک می کنم)؛ اما از آنجا که خودت فرمودی اجر محسنین و عمل صالح را ضایع نمی کنی، لابد اجر و ثوابی در نظر گرفته‌ای که من آن ثواب را به فلانی هدیه می کنم.

هدیه ثواب، پاداش را بیشتر می کند:

برخی نگران می شوند که نکند "هدیه ثواب اعمال" به دیگران، سبب شود که دیگر برای خودشان چیزی منظور نگردد و یا کاهش یابد! مثل اموال دنیا، که اگر به هر بابی به دیگری دادی، دیگر مال خودت نیست و سهمی در آن نداری.

اما، باید دقت شود که اولاً پاداش دهنده، خداوند کریم و جواد است و کسی نمی‌تواند برای مقدار ثواب، حد و حدود بسته شده‌ای را معین نماید. مگر نه این است که بهشت جاوید را به مؤمنی که عمل صالح کرده باشد، هدیه می‌دهند؟! ثانیاً توجه شود که وقتی کسی با نیت «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» کار حسنه‌ای - اعم از واجب یا مستحب - انجام می‌دهد، یک کار خوب کرده و یک پاداش دارد؛ اما وقتی ثوابش را به دیگری هدیه می‌دهد، دو کار خوب کرده و دو پاداش دارد؛ بنا بر این نه تنها با هدیه دادن، از ثواب خودش کم نمی‌شود، بلکه ثواب و اجرش بیشتر و مضاعف نیز می‌گردد.

حدیث:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَشْرِكُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ قَرَابَتَهُ فِي حَجِّهِ فَقَالَ إِذَا يَكْتَبُ لَكَ حَجٌّ مِثْلَ حَجِّهِمْ وَ تَزْدَادُ أَجْرًا بِمَا وَصَلْتَ»؛ (الكافی، ج ۴ ص ۳۱۶)

امام صادق علیه السلام در مورد کسی که پدر و برادر و یا خویشاوند خود را در حج خود شریک سازد، فرمودند: در آن صورت، یک حج در نامه عمل تو ثبت می‌کنند و مانند آن را در نامه عمل آنان ثبت می‌کنند. و تو اجر و پاداش زائدی دریافت می‌کنی؛ بدین جهت که صله‌ی رحم کرده‌ای.

محاسبات خدای سبحان:

محاسبه، ثواب و عقاب اعمال، آن طور که برخی به سادگی می‌اندیشند و یا عددی، ریالی، کیلویی، متری، حجمی و بالاخره مقداری حساب می‌کنند نمی‌باشد، بلکه بسیار دقیق، جامع و کامل است؛ او علیم، خبیر، بصیر و نیز رحمان، رحیم، جواد و کریم است.

به عنوان مثال: کسی که نیت می‌کند کار خوبی را برای خدا به انجام رساند، پاداش نیت خوب دارد - وقتی آن را به انجام می‌رساند، پاداش مضاعف دیگری برای عملش دارد - باور و امید به رحمت و اسعه‌ی الهی که خودش پاداشی به مراتب بزرگتر دارد - وقتی به هنگام برخورداری از نعمت، به یاد دیگران می‌افتد، ثوابی دیگر دارد - وقتی اراده می‌کند در راه رضایت خدا، دیگران را در این نعمت سهیم کند، پاداش دیگری دارد - و وقتی به آن عمل می‌کند، پاداش مضاعف دارد - وقتی اهل عصمت علیهم السلام را شناخت و باور کرد، پاداشی دارد؛ وقتی به آنان محبت داشت، پاداش مضاعفی دارد و وقتی این محبت را بروز داد و اهل "مودت" شد، پاداشش همان بشارت بزرگ خدا توسط تمامی انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد؛ خداوند متعال شاکر است.

« ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ » (الشورى، ۲۳)

ترجمه: این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد! بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم]؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است. پاداش دنیوی او قابل شمارش نیست، چه رسد به پاداش اخروی او. در پاداش دنیوی همین بس که بگوییم «ساخته‌تر و کامل‌تر» می‌شود، قرب بیشتری می‌یابد، پس سرنوشتش در دنیا و بالتبع در آخرت نیز متغیر می‌گردد.

هدیه ثواب اعمال به معصومین علیهم السلام:

بیان شد که "هدیه"، ظهور و بروز "توجه و محبت" می‌باشد؛ بنابراین این "هدیه دادن ثواب اعمال به اهل عصمت علیهم السلام و به ویژه امام عصر و زمان [که ما امت ایشان هستیم]، بیانگر و نمود توجه و محبت به آن بزرگواران می‌باشد.

معصومین علیهم السلام، به کسی بدهکار نمی‌مانند:

نه خداوند سبحان به هیچ یک از بندگان بدهکار می‌شود [که هر نعمتی از اوست و بندگان باید شاکر باشند]، و نه اهل عصمت علیهم السلام که انسان‌های کامل هستند، صفوة الله، خلیفة الله و امام الرحمة هستند، به کسی بدهکار می‌مانند.

بنابر این چنین نیست که کسی گمان کند که می‌تواند در مستحبی (اگر چه آغاز به سلام) از آنان پیشی بگیرد [بلکه هر موقع که متوجه شدید و سلام دادید، پاسخ سلام آنهاست]؛ و یا چیزی به آنها هدیه دهد، و هدیه‌ی مضاعفی دریافت ننماید.

مگر فرمودند: "به هنگام تنگدستی نیز صدقه دهید؟" چرا؟ چون صدقه را در راه خدا می‌دهی و او مضاعفش را به خودت بر می‌گرداند. مگر فرمود: در راه خدا قرض الحسنه بدهید؟ چرا؟! چون مضاعفش را به خودت بر می‌گرداند، به جان و مال و دین و ایمانت "برکت = ماندگاری" می‌دهد.

« مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَبُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ » (الحدید، ۱۱)

ترجمه: کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!

نکته: البته این مطلب برای آشنایی بیشتر بیان شد و مبادا کسی برای اخذ هدیه‌ی متقابل، به کسی هدیه بدهد. این اگر نفاق نباشد، تجارت است، نه هدیه. بلکه هدیه (هر گونه بخششی) باید با اخلاص کامل، برای رضایت خدا و از روی صدق در محبت باشد. چنان که خداوند کریم، مؤمنین را متذکر شد و هشدار داد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » (البقرة، ۲۶۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشاندن شود؛) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

من برای اعمالی نیاز به توبه دارم؛ بهترین راه توبه چیست؟ و اگر درباره گروهی غیبت کنم و قادر به گرفتن حلالیت نباشم، یا از حلالیت گرفتن خجالت بکشم، چگونه می‌توانم گناه غیبت را پاک کنم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نیاز به "استغفار و توبه"، یک نیاز همگانی و مستمر می‌باشد، اگر چه شاید همگان و همیشه متوجه این نیاز مبرم خود نباشند و عمل ننمایند.

همگان همیشه در محضر حق تعالی هستند، و هیچ کس معصوم نمی‌باشد؛ پس امکان خطا یا گناه همیشه هست، مضافاً بر این که حتی اگر کسی (فرض کنیم در یک شبانه روز) گناهی نکند، دست کم این است که اولاً شکر نعمات را نمی‌تواند به جا آورد، ثانیاً چه بسا اصلاً متوجه همه نعمات نباشد و ثالثاً بسیاری از آنها را ضایع کرده باشد و رابعاً دچار غفلت‌های بسیاری شده باشد.

تفاوت استغفار و توبه:

اگر چه اذهان عمومی «استغفار و توبه» را به یک مفهوم قلمداد می‌کنند، اما خیلی با هم فرق دارند. "استغفار" طلب بخشش و پوشش است؛ چه بخشش گناه و آثارش باشد، و چه گناه (معصیت) نباشد، بلکه "ذنب" باشد، یعنی هر چه به انسان متصل شده و ممکن است مزاحم یا مانع رشد او گردد. به عنوان مثال: حقدها، چشم زخم‌ها، حسادت‌ها، تهمت‌ها، شایعه‌ها، بدبینی‌ها، کدورت‌ها و ... که از سوی دیگران ایجاد می‌گردد. از این رو شاهدید که انبیا و اولیای الهی، مدام استغفار می‌نمودند. بدیهی است که معنایش گناه و معصیت مدام نمی‌باشد.

نکته: دقت کنیم که خداوند متعال به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمود: فتحی به تو می‌دهم که سبب از بین رفتن «ذنوب تو» در گذشته و آینده شود! آیا معنایش این است که ایشان [العیاذ بالله] در گذشته مرتکب معصیت شده و در آینده نیز خواهند شد؟! اگر چنین باشد که باید به نبوت برگزیده نشوند و یا سپس خلع گردند، نه این که یک جایزه نیز به ایشان بدهند! بلکه، یعنی آن چه از حقه‌ها، تهمت‌ها (شاعر، مجنون و ...)، تهمت‌ها، شایعه‌ها، عصبیت‌های قومی و نژادی، حسادت‌ها و ...، به تو نسبت دادند و به تو چسبیده است و مزاحم کارت می‌شود را مورد مغفرت قرار می‌دهم؛ یعنی پوشش می‌دهم و تو را یاری می‌نمایم.

« إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا » (الفتح، ۱ تا ۳)

ترجمه: ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی! * تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایت فرماید * و تو را به نصرتی ارجمند یاری نماید.

*- بنا بر این، استغفار (طلب مغفرت - بخشش و پوشش)، همیشه لازم و ضروری است، چه برای گناه باشد و چه برای غیر گناه.

"توبه"، یعنی بازگشت و روی آوردن به خدا. پس این نیز اختصاصی به ارتکاب گناه ندارد. چنان که "تواب" به معنای بسیار بازگشت کننده و روی کننده، از اسم‌های باری تعالی می‌باشد. مگر خدا گناه می‌کند؟! خیر، او سبحان (منزه) است؛ بلکه یعنی اگر چه بندگان بسیار مرتکب گناهانی می‌شوند که حق‌شان شمول "قهر" الهی و برگرداندن نظر رحمت و لطف و کرم او می‌باشد، اما او رحمان و رحیم است و بسیار نظر لطف خود را به سوی آنان بر می‌گرداند. پیامبران الهی، همگی "اواب و تواب" بوده‌اند، اما گناهکار نبودند. بنا بر این، توبه، روی کردن به خداست، چه گناهکار از گناهش به سوی خدا برگردد و چه اصلاً گناهی نداشته باشد و دائماً خود را متوجه و متذکر او نماید.

اول استغفار و سپس توبه:

حال که به تفاوت "استغفار و توبه" اشاره شد، باید دقت کنیم که خداوند متعال تصریح نمود که حتماً اول "استغفار" کنید و سپس "توبه" نمایید:

« وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ » (هود علیه السلام، ۹۰)

ترجمه: «و از پروردگار خود آمرزش (بخشش و پوشش) بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید (برگردید)، که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است.»

*- سبب این تقدم و تأخر روشن است. درگاه کبریایی، درگاه پاکی، طهارت و سلامت است، بنابر این اگر کسی در راه به زمین افتاد، یا به باتلاق و گندابی قدم گذاشت یا فرو رفت، جراحی برداشت و ...، اول باید از آن مهلکه بیرون بیاید، تمیز و پاک و سالم شود، و سپس در مسیر درست (به سوی او) به حرکت ادامه دهد. و البته بی‌تردید انسان خودش نمی‌تواند این نواقص و عیوب و جراحات را از خود برطرف نماید، لذا "استغفار" می‌کند، تا خداوند برایش چنین نمایند و او را قابل "توبه" سازد.

*- «**ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ**»، یعنی پس از این که استغفار کردید، به سوی او برگردید، چه از گناه به سوی او برگردید، چه همیشه و مستمر به او روی نمایید.

چه کنیم (چگونه استغفار و توبه نماییم)؟

۱- پس، گام نخست این بود که بدانیم اساساً "استغفار و توبه" یعنی چه؟ چه تفاوت‌هایی با هم دارند و کدام مقدم هستند.

۲- گام دوم این است که بدانیم خداوند متعال، قلب و نیت را می‌خرد، نه فیزیک اعمال بی‌روح را. از این رو، توبه، شکل و فیزیک خاصی ندارد. چه بسا یک حالت استغفار و توبه، اگر چه به زبان نیز نیاید، پذیرفته شود، و هزاران ذکر «استغفر الله ربی و اتوب الیه»، هیچ مقبول نیافتد و اثری نداشته باشد. مضافاً بر این که چه بسا اثر سوء نیز داشته باشد! مثل این که ذاکر گمان کند که چون دائم تسبیح چرخانده و ذکر می‌گوید، دیگر خیلی مؤمن شده و هیچ خطا، گناه و غفلی برای او باقی نمانده است! این گمان غلط و تکبرزا، سبب سقوط بیشترش می‌شود.

۳- گام سوم، باور، ایمان و یقین به فضل و رحمت الهی می‌باشد که او "یأس از رحمت" را که اهانتی بزرگ به اوست، مانند شرک نمی‌بخشد. پس مستغفر و تائب، اول باید یقین کند که او رحمان، رحیم، غفور و عفو می‌باشد و به شرط استغفار و توبه‌ی قلبی (که در مرتبه نازل، ذکرش نیز به زبان جاری می‌شود)، تمامی گناهان را یکجا می‌بخشد؛ چنان که به بندگان گناهکارش بشارت داد و فرمود:

«**قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ**»
(الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.

۴- گام بعدی، اقرار و اذعان این استغفار و توبه می‌باشد، که اصلش همان نیت و عزم می‌باشد و نمودش، با دو رکعت نماز به این نیت، با ذکر، با دعاهایی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده و شامل بهترین و عمیق‌ترین

مفاهیم است [البته با توجه به مضامین] انجام می‌گردد. (مانند: دعای کمیل، یا "مناجات التائبین، امام سجاد علیه السلام، مفاتیح الجنان".

۵- گام بعدی، مراقبت است، که انسان سعی کند [به ویژه در آن چه بابتش استغفار و توبه نموده]، مرتکب معصیت و غفلت نگردد و اگر احیاناً گناهی مرتکب شد و یا همان گناه را تکرار کرد، مجدداً استغفار و توبه نماید.

حق الناس:

اما، حق الناس، یا باید ادا شود، یا رضایت و حلّیت از صاحب حق اخذ شود. بدیهی است حقوقی که از دیگران بر ذمه‌ی انسان قرار دارد، یا مادی است [مثل مال، امانت و ...] که باید عودت شود و یا مهلت گرفته شود، یا حلّیت اخذ شود و خلاصه رضایت صاحب حق جلب گردد؛ و یا حق الناس به "حقوق معنوی" بر می‌گردد، مانند بدگمانی، غیبت و

البته باز هم بهترین کار این است که از صاحب حق، طلب حلّیت شود؛ مجبور نیست که عین مطلب را بگوید، شاید بگوید: من غیبی کردم، تو نپرس چه و چگونه، ولی پشیمان شدم و مرا حلال کن. اما گاهی ممکن است نتواند بگوید؛ ممکن است اگر بگوید، مفسده‌ی بزرگتری ایجاد شود؛ ممکن است سبب آبروریزی از خودش یا دیگران شود؛ ممکن است که خجالت بکشد؛ یا دیگر به او دسترسی و ...؛ در این صورت باید ضمن آن که نزد پروردگار عالم، برای گناهش استغفار و توبه می‌کند، برای صاحب حق نیز استغفار و توبه و دعا نماید.

توجه:

● - البته دقت شود که این موارد، بیشتر در مورد "حقوق معنوی، در روابط شخصی" می‌باشد، اما ضایع نمودن حقوق عمومی، چه مادی و مالی و چه معنوی [مانند: فتنه، توطئه، جوّسازی، تولید یا دامن زدن به شایعات، شبهه پراکنی، ضد تبلیغ، سیاه‌نمایی و ناامیدسازی، و ایجاد هرگونه انحراف و اعوجاج در اذهان عمومی و ...]، به این راحتی هم نیست. باید برگردد و اصلاح کند و کار بسیار دشواری می‌باشد.

این روزها بسیار مطرح است که آیا در روز عاشورا عقل حکم فرما بود یا عشق؟ بعضی‌ها می‌گویند کسانی که با امام حسین (ع) در روز عاشورا ماندند و شهید شدند کُشش و قدرت عقل در آنها بود که با امام حسین (ع) ماندند و بعضی‌ها هم می‌گویند کُشش و قدرت عشق بود که با امام حسین (ع) بودند. آیا عقل انسان در روز عاشورا می‌گفت باید با امام حسین (ع) باشند یا عشق؟ همین طور در مورد آب نوشیدن حضرت عباس (ع) و ...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه): پس از توجه به انحرافی بودن این سؤال در جهت مُثله کردن شخصیت یاران امام حسین علیه السلام [یا فاقد عقل، یا فاقد عشق]، اولین ضرورت هنگام مقایسه‌ی دو معنا یا دو امر با یک دیگر، این است که قیاس‌کننده خودش معنا، مفهوم و مصادیق هر کدام را بداند. مثلاً بداند که "عقل" یعنی چه و چیست و چه اقسامی دارد؟ آیا از "عقل نظری" سخن می‌گوید یا "عقل عملی"؟ از عقل معرفتی (شناختی) می‌گوید یا عقل ابزاری و عقل معاش؟ و هر کدام را از مرتبه‌ی پایین آن مورد توجه قرار داده است و یا مرتبه‌ی بالای آن؟ و "عشق" یعنی چه و چیست و چه مراتبی دارد و تفاوتش با میل، عواطف، احساسات و ... چیست؟ [که در مجال، موضوع و امکان بحث آن نیست].

تفرقه در انسان تکامل نیافته:

در مملکت وجود انسان‌های تکامل نیافته، تشمت آرا، تفرقه‌ها، رویارویی‌ها و درگیری‌های بسیار متعدد، مستمر و شدیدی واقع می‌شود. در هر امری و هر موضعی، عقل یک حکمی می‌دهد، [میل، کُشش، محبت، علاقه و یا عشق که با یک دیگر متفاوت هستند]، هر کدام رو به سوی دارند و "نفس" نیز چیز دیگری می‌گوید و می‌خواهد! خلاصه آن که "وجود" میدان جنگ « اربابٌ مُتَفَرِّقُونَ » می‌شود و لشکریان این ارباب‌ها به جان هم می‌افتند و با هم جنگ‌های سخت و نرم فراوانی دارند. گاه یک دیگر را می‌پوشانند، گاه (نفس) که شیطان نیز با وسوسه‌ها به مددش می‌آید، سعی در اغفال و فریب عقل و عشق دارد؛ و در هر حمله و رویارویی، یکی غالب می‌شود و دیگری یا دیگران مغلوب.

نزاع‌ها و جنگ‌های بیرونی نیز همین‌طور است.

توحید در انسان تکامل یافته:

معنای "توحید"، فقط شناخت و علم به یکتایی خداوند سبحان نمی‌باشد، بلکه یکتاشناسی و یکتاپرستی انسان است.

در این که "خداوند متعال واحد و اَحد هست" تردیدی نیست؛ در این که او مالک و رب (صاحب اختیار و تربیت‌کننده‌ی امور) می‌باشد که شکی نیست؛ در این که بازگشت به سوی اوست شک و شبهه‌ای باقی

نمی‌نماید، اما این که انسان در بُعد نظری و عملی چقدر توجه به شناخت عقلی، محبت و عشق واقعی قلبی، گرایش‌ها و کشش‌های فطری دارد و چقدر به جای حرکت در ظلمات جهل، در روشنایی و نور علم حرکت می‌کند، تفاوت دارد.

وحدت عقل و عشق:

در انسان تکامل یافته، "توحید" تجلی می‌کند، یعنی به تناسب تکاملش، "عقل و عشق" به وحدت می‌رسند، عقل همان را می‌شناسد که قلب همان را دوست می‌دارد و حقیقت این محبت را "فهم" می‌کند و فطرتش نیز چون آینه‌ای صاف و روشن، همان را نشان می‌دهد که عقل می‌شناسد و قلب فهم می‌کند (ایمان می‌آورد) و دوست دارد. این وسط می‌ماند "نفس"، که آن نیز به عنوان یک "مرکب رام شده و تحت کنترل"، در جایگاه خودش قرار می‌گیرد و افسارش در اختیار سوارش که عاقل عاشق است قرار می‌گیرد.

تجربه‌های بشری:

هر انسانی، تمامی این مراحل و نمودها را به کرات تجربه کرده است و البته مسلمانان بیشتر. هر انسانی (اعم از مسلمان و یا غیر مسلمان)، بارها چیزی را که شناخته دوست داشته و یا محبتش متعلق به آن چیزی شده که آن را با عقل شناخته است. سربازی که به میدان می‌رود، مادری که فداکاری می‌کند، همسر و پدري که عمر و توانش را هزینه می‌کند، امدادگری که جانش را به خطر می‌اندازد و...؛ حکم عقل است یا عشق؟ بلکه تجلی "وحدت" این دو حاکمان و جنودشان می‌باشد. آیا هیچ می‌پرسند که آن سرباز، با عقلش به میدان آمد و یا با عشقش؟! مسلمانان از آن جهت که اعتقاد صحیح‌تر و محکم‌تری به توحید و معاد دارند، بیشتر از سایرین که اغلب تابع حاکمیت "هوای نفس حیوانی" نیز می‌باشند، این حالات را تجربه کرده‌اند. آنجا که مسلمان به نماز می‌ایستد، آنجا که به امید رشد، کمال و قرب، در ماه مبارک رمضان، امیال نفسانی را بنا بر احکام الهی به کنترل در می‌آورد، آنجا که برای قسط قیام می‌کند و با تمام وجود به میدان می‌آید، آنجا که شور، اشتیاق و عشق به "شهادت" در او موج می‌زند...، حکم عقل است یا عشق یا نفس؟! بدیهی است که وحدت "عقل و عشق" است و مهار نفس.

سیدالشهداء امام حسین علیه السلام:

امام علیه السلام، انسان کامل است، مظهر اتم اسمای الهی می‌باشد و یاران او نیز به تناسب ظرفیت وجودشان، انسان‌های کاملی شده‌اند، چرا که انسان کامل را الگو و امام خویش گرفته‌اند. امام حسین علیه السلام، خود در یک جمله و سه فراز، به این سؤال "حرکت از روی عقل یا عشق" پاسخ داده‌اند:

الف - نفس:

آنجا که سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا - خروج من، از روی خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد نبوده است (نمی‌باشد)»، یعنی "نفس" در این قیام و خروج، هیچ‌کاره است؛ کمترین نقشی ندارد و قوای نفسانی نیز همه در کنترل و تحت فرمان خودم درآمده‌اند و من یکپارچه تحت فرمان خدا. لذا به او می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً... » (الفجر، ۲۷ و ۲۸)

ترجمه: تو ای نفس مطمئنه (روح آرام گرفته)، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است... .

* - و می‌دانیم که قلب (جان و روح) به ذکر خدا مطمئن می‌شود و آرام می‌گیرد.

ب - آنجا که می‌فرمایند: « وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي - و به درستی که به قصد (طلب و مطالبه) اصلاح (مقابل افساد) در امت جدم خروج کرده‌ام »؛ یک پارچه "حکم عقل" است. عقل همیشه حکم به "اصلاح" می‌کند، حکم به رفع نقص و نیل به کمال می‌کند، حکم به برداشتن موانع رشد و قرب می‌کند.

ج - و آنجا که می‌فرماید: « أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - می‌خواهم (اراده کرده‌ام) امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب عمل کنم»، سخن از "وحدت" است، چرا که "اراده"، پس از وحدت نظر پدید می‌آید. چه نفس اماره حاکم شده باشد و عقل و عشق را محبوس کرده باشد و به تنهایی سبب اراده شود [که اراده به کار شر پدید می‌آید]؛ و چه نفس اماره مهار شده باشد، "شهوة و غضب"، به کنترل درآمده باشند و افسارشان در اختیار "حبّ و بغض الهی" قرار گرفته باشد که "وحدت عقل و عشق" ایجاد می‌شود و "اراده به عمل خیر" پدید می‌آید.

بنابر این، هدف، نیت، اراده و عمل سیدالشهداء علیه السلام، و حضرات ابوالفضل العباس، زینب کبری، علی اکبر و سایر خویشان و یاران که سلام خدا بر آنان باد، همه از توحید و "وحدت عقل و عشق" بوده است.



حقوقی و احکام - مهر ۱۳۹۵

آیا در منابع حدیثی اهل سنت نیز فضیلت سجده بر خاک آمده است؟! در مورد خاک کربلا نیز می گویند: شیعه اعتراف دارد که آغشته به خون شهدای کربلاست، پس نمی توان بر آن سجده کرد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در حکایات حمله سپاهیان یزید لعنة الله علیه به مدینه، که هزاران نفر از مردان را کشتند و زنان و دختران را مورد تجاوز قرار دادند و ... آمده است که دو نفر از لشکریان او وارد خانه ای شدند و تمامی اهل آن خانه را از مرد و زن و کودک سر بریدند. پس از خروج از خانه، یکی از آنها در کوچه، لقمه نانی روی زمین دید، برداشت، الحمدلله و استغفروا الله گفت و آن را بر دهان گذاشت! ناگهان همراهش به شدت به او زد که لقمه را از دهان بیرون بیاورد و گفت: مگر می دانی که مال کیست؟ این لقمه اشکال دارد و ... !

حال حکایت مباحثات برخی از دوستان شیعه و سنی نیز نظیر همین است! شیعه و سنی را سر می برند، آن وقت ما بحث می کنیم که سجده بر خاک افضلیت دارد یا با بر پارچه؟ آیا روی تربت کربلا خون ریخته شده و بنا بر این می شود بر آن سجده کرد یا نه؟!

سجده:

خداوند علیم، در اسلام، از بندگانش عبادت بی فکر نمی خواهد. بنابر این، لازم و ضروری است که مسلمان، قبل و بیش از توجه به ظواهر، و نیز احکام (که رعایتش ضروری است)، به باطن امر هر عبادت و دستوری و از جمله "سجده" فکر کند. وگرنه از این سجده ها، فایده ی زیادی نمی برد و چه بسا مثل خوارج گذشته و حال، ضرر نیز بنماید. به قول حکیم و عارف نامی، شیخ بهایی رحمه الله علیه:

ای عقل خجل ز جهل و نادانی ما

درهم شده خلقی ز پریشانی ما

بُت در بغل و به سجده پیشانی ما

کافر زنده خنده بر مسلمانی ما!

سجده، در اصل یک حرکت فیزیکی نمی باشد، بلکه نمودی از اوج بندگی و عبادت پروردگار عالم است و مداوای بیماری "تکبر" می باشد، چنان که ابلیس لعین، فقط به خاطر تکبرش سجده نکرد، هبوط داده شد و برای همیشه ملعون (دور از رحمت) گردید.

سجده برای - سجده بر:

فرق است بین «سجده برای» با «سجده بر». فرشتگان الهی که زمین، سنگ و مهر کربلا یا پارچه تمیز و سجاده از ترمه نداشتند، اما به آنها دستور داده شد که «برای اطاعت امر خدا»، "به آدم سجده کنید". وقتی روح، جان، قلب و فکری آدمی، بندهی هوای نفس درون یا طواغیت بیرونی شد، مسجودش شهوات گوناگون یا قدرت‌ها و سمبل‌های آنان شد، دیگر چه فرقی دارد که "بر" چی سجده می کند یا در کجا، یا به کدام جهت سجده می کند؟! مسجود و قبله‌اش، هوای نفس، طاغوت و ابلیس لعین است.

دقت در یک آیه:

به این آیه در مورد پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، و نیز یاران و اتباع واقعی ایشان و "امر سجده" توجه نماییم:

« مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاؤُهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد (صلوات الله علیه و آله) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

● - بنابر این، تا آدمی به عقل، فطرت، فکر، بصیرت، اراده و ایمان، « يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ » نشود، ظواهر قرآن، نماز و سجده، برایش کاری نمی کند. اول « أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ » و سپس « تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا ».

فضیلت سجده بر خاک:

شیعه و سنی در فضیلت خاک و سنگ (زمین)، برای آن که به هنگام سجده، پیشانی روی آن گذاشته شود، اتفاق قول دارند. هر دو از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله حدیث نقل کرده‌اند که فرمود: «و زمین برای من محلّ سجده و پاک کننده قرار داده شده است» (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱ / سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۳۳) - یا حاکم نیشابوری در روایت صحیح آورده است: «سجد رسول الله علی الحجر - پیامبر اکرم (ص) بر روی سنگ سجده کرد / سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۳۲۸» - یا در حدیث دیگر آورده‌اند: «پیامبر را دیدم که نماز می‌خواند و بر حصیر سجده می‌کرد / صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۶۲»

بنابر این، اگر چه در فقه اهل سنت، سجده بر چیزهای دیگری چون پارچه و ... نیز جایز شمرده شده (و البته اختلاف نظرها در چهار مذهب بسیار است)، و در فقه تشیع، فقط بر پنج چیز جایز می‌باشد، اما در هر حال هر دو بر فضیلت "خاک و سنگ" اتفاق نظر دارند. لذا عمل صالح، عمل به سنت رسول الله صلوات الله علیه و آله، طبق "قول معروف" و رأی مشترک و نیز عمل به "فضیلت" می‌باشد.

تربت کربلا، یا مکه و مدینه:

بحث علمی، فقهی، کلامی، حدیثی و ...، یک مقوله است و "سفسطه" مقوله‌ی دیگری می‌باشد. این که شیعه می‌گوید: خون امام حسین علیه السلام روی خاک کربلا ریخته شده، پس سجده بر آن صحیح نیست، یک سفسطه و آن هم از نوع سخیف و جاهلان‌انه‌اش می‌باشد و معمولاً این روش بحث وهابی‌هاست و نه اهل سنت. معلوم است که ما نیز اگر روی خاک، خونی ببینیم، بر آن سجده نمی‌کنیم، چرا که طهارت تن، لباس و محل نمازگذار و چیزی که بر آن سجده می‌کند، شرط اول است.

● - مکه‌ی معظمه؛ مدینه‌ی منوره و نیز کربلا؛ هر سه در حضور و آمد و شد "حق و باطل" در آنها مشترک هستند. در مکه‌ی معظمه، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله تشریف داشتند «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ - سوگند به این شهر (مقدس) * و تو در این شهر ساکنی / البلد، ۱ و ۲»، جبرئیل امین علیه السلام در آن قدم گذاشته است، حضرات ابراهیم و اسماعیل و بسیاری از انبیای الهی علیهم السلام در آن حضور داشته‌اند و ... - مدینه نیز همین طور، کوفه [که شاید بیش از سایر شهرها] همین طور و هم چنین کربلا‌ی معلی. اما در مکه، مدینه، کوفه، کربلا و ...، ابلیس و ابلیسیان، شیاطین انس و جن، کفار، فساق و ظالمین نیز بودند. ابوسفیان و سفیانی‌ها، یزید و یزیدیان، کوفیان و شامیان ناهل و جنایتکار نیز بودند، چنان که امروز وهابی‌ها و سعودی‌ها بر مکه و مدینه حاکم شده‌اند و دیروز صدام و صدامی‌ها بر کوفه، کربلا و نجف و ... حاکم بودند. پس ریشه‌ی فضیلت، به جنس خاک و سنگ یا محل قرار گرفتن آن نمی‌باشد.

فضیلت زمین و خاک:

تردیدی نیست که زمین، سنگ، خانه و هیچ چیزی بر "انسان" فضیلت ندارد. چنین نیست که خداوند علیم و حکیم، به ملائک فرموده باشد که بر آدم سجده کنند و به آدم بفرماید که بر سنگ و خاک سجده کند! پس تمامی سجده‌ها، برای خدا و بر مظاهر ظهور "ولایت الله" است، چنان که بدن حضرت آدم علیه السلام که از خاک خلق شد، مظهر ظهور شخصیت و مقام ایشان بود که «صفوة الله و خلیفة الله» بود و کعبه (قبله) نیز زادگاه ولایت است.

از این رو، گفته شده: «شَرَفَ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ»، یعنی مقام و منزلت و شرف یک مکان، به خاطر یک انسان شریفی است که در آن قرار گرفته است «وَأَنْتَ جَلُّ جَلِّ بَهْدًا الْبَلَدِ». چنان که در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم «شَرَّفَ بِهِ مَكَّةَ وَ مِنی»، یعنی: مکه و منا به ایشان مشرف شد، نه این که شرافت آن بزرگواران به مکه و منا باشد.

بنابر این فضیلت یک خاک (مثل کربلا)، یک آب (مثل زمزم)، یک مکان (مثل مکه یا کربلا ... یا هر مسجدی)، حتی یک سلاح (مثل ذوالفقار)، یک شیء (مثل عصای موسی یا انگشتر سلیمان علیهما السلام)، یا یک فعل (ضربت شمشیر مولا در جنگ خندق که افضل از عبادت ثقلین خوانده شد) و ...؛ به این است که خداوند متعال، آن را برگزیده و افضل نموده باشد، نه این که انسان خودش انتخاب کند؛ و او نیز به واسطه حضور بنده‌ی شریف و مخلصش این فضیلت را به مکان می‌بخشد.

کربلا:

کربلا، محلی است که در آن انسان کامل، مظهر اسمای الهی، خلیفة الله فی ارضه، با ظهور و نمایش تمام حق، در مقابل جهل، کفر، استکبار و ظلم با تمام ظهورش ایستاد و با شهادت و ریخته شدن خورش، اسلام مُرده، اسلام متعفن شده، اسلام مضرّ و اسلام تحریف شده را زنده کرد و به اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، اسلام زنده، اسلام پویا، اسلام روشنگر و هدایت کننده برگرداند، تا مسلمان جهان تا آخر الزمان، احیا شوند. پس به تربتش فضیلت داده شد، تا سجده بر آن برای خدا، رنگ و بوی «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ» و «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» داشته باشد و انسان را اهل "ولایت الله" کند.



اعتقادی - آبان ۱۳۹۵

از طرفی گفته می‌شود خدا رحمن و رحیم است و به بندگان خود [حتی کفار] نظر لطف دارد، و از طرف دیگر در قرآن آمده است "ان الله لایهدی القوم الکافرین"؛ این تناقض چگونه قابل جمع می‌باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نباید اول حکم قطعی داد که این یک "تناقض" است، سپس سؤال نمود که "حالا این تناقض چگونه جمع می‌شود؟"؛ بدیهی است که اگر "تناقضی" در کار باشد، هیچ گاه قابل جمع نخواهد بود. ذهن ما گاهی معانی واژگان را یا نمی‌داند و یا خلط مبحث می‌کند، گاهی نیز موضوعات را خلط مبحث می‌کند و همین موارد سبب می‌گردد که برخی از مباحث در نظر ما تناقض بیایند. به عنوان مثال، به همین سؤال اشاره می‌گردد که معانی و مصادیق «رحمت خدا»، «لطف خدا» و نیز "امر هدایت"، با هم خلط مبحث شده‌اند، آن هم بدون اطلاع و توجه به معانی هر کدام!

رحمت واسعه‌ی خداوند سبحان:

رحمت خداوند متعال، واسعه است، یعنی همگان را در بر می‌گیرد، چنان که فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» - و رحمت همه چیز را فرا گرفته است / الأعراف، ۱۵۶؛ و چنان که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، دعای ژرف و جامع کمیل را با این جمله آغاز می‌نماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» - پروردگارا! من از تو درخواست می‌کنم، به [حق] رحمت تو که همه چیز را فرا گرفته است».

*- این رحمت عام و واسعه، وجود بخشی به هر چیزی است. خواه پدید آمدن انسان باشد، یا حیات و پدیداری لحظه به لحظه‌ی او باشد - خواه سایر پدیده‌ها باشد - خواه رزق و روزی و آن چه به وجود آمده و انسان آن را برای خود کسب و اخذ می‌کند و از آن بهره می‌برد باشد - خواه عقوبت نکردن به کفر، شرک، ظلم و هر گناهی و نیز مهلت دادن برای بخشیدن باشد - خواه بخشش پس از استغفار و توبه باشد و ... پس همگان شمول این رحمت قرار گرفته‌اند.

*- اما، تداوم این رحمت، چه در دنیا و چه در آخرت (الرحیم)، مستلزم مهیا شدن بسیاری از امور، حالات و مواضع اعتقادی و عملکردها می باشد، همیشه برای پدید آمدن معلولها، باید علتها فراهم شوند. چنان که گفته می شود: «اینجا مدرسه ابتدایی یا متوسط و یا دانشگاه است؛ بنابر این تمامی شرکت کنندگان آن، دانش پژوه هستند، اما تداوم تحصیل در آن، مستلزم گذر موفق از هر مرحله می باشد.

از این رو، تداوم رحمت، شامل کسانی می گردد که اولاً رحمت الهی را باور کرده باشند - ثانیاً خود را در میدان این رحمت قرار داده باشند و ثالثاً مسببات تداوم و زیادت آن را با یأس از رحمت و نیز ضایع نکردن رحمت، از بین برده باشند.

فرض کنید که آبی را برای گرم شدن، روی حرارتی قرار داده اید. بدیهی است که اگر حرارت (علت) را بردارید، دیگر آب گرمی (معلول) به دست نمی آید. چنان که امید و یا یأس از رحمت را به عنوان "علت" برای شمول رحمتش بیان نمود:

مؤمنان (امیدوار به رحمت):

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ - آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و راه خدا جهاد نموده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند خداوند آمرزنده مهربان است / البقره، ۲۱۸ »

کافران (مایوس از رحمت):

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » (العنکبوت، ۲۳)

ترجمه: و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پر درد خواهد بود.

قصه عشق و محبت:

قلب انسان، که جایگاه فهم و محبت اوست، مانند ظرفی است و البته به بزرگی عالم خلقت؛ لذا "حرم الله و بیت الله" می باشد. این ظرف، مانند هر ظرف دیگری، دهانه ای دارد. اگر دهانه اش رو به رحمت الهی شد (حب الله)، از ریزش آن نصیبی می گیرد؛ اما اگر پشت به رحمت الهی کرد و دهانه را رو به دنیا گرفت (حب دنیا)، قطره ای از این بارانی که وسعت دارد و همه جا را فرا گرفته، در آن نمی ریزد. حال تصور کنید که کسی ظرف قلب خود را معکوس قرار دهد و هر از چند گاهی به خداوند متان گله مند شود که «مگر نفرمودی رحمت تو واسعه است، پس چرا به من چیزی نرسید؟!»

لطف خداوند متان:

لطیف، در مورد اجسام، یعنی سبک و نرم و شفاف. هر چه جرم کمتر باشد، ماده لطیف تر است و البته بر اثرتر. مانند تفاوت آتش موم، با آتش نفت، آتش بنزین، آتش گاز، آتش برق ... و بالاخره آتش غضب الهی و جهنم.

در امور غیر مادی نیز لطیف به معنای "بخشنده" نیست، بلکه به معنای بسیار دقیق، پرنفوذ، ظریف و شفاف تر از رویت های مادی می باشد. این که ما در مقابل محبتی می گوئیم: «لطف کردید» نیز ناظر بر همان معنای ظرافت و دقت غیر مادی می باشد.

آری، خداوند متعال، به تمامی مخلوقات و بندگان خود، خبیر، بصیر و لطیف است، چنان که فرمود:

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ » (الحج، ۶۳)

ترجمه: آیا ندیده ای که خدا از آسمان آبی فرو فرستاد و زمین سرسبز گردید آری خداست که دقیق و آگاه است. بنابراین، همگان مخلوق خدا، مرزوق خدا و مشمول "لطف" خداوند متعال می باشند و احوال هیچ مخلوقی از او پوشیده نمی باشد.

نکته:

دقت شود که رحمت، لطف، جود، کرم، فضل، عفو و مغفرت واسعه ی الهی، هرگز به معنای بی حکمتی، بی نظامی و بی عدالتی در نظام خلقت و هدایت و مساوی قرار دادن همگان [مؤمن، کافر، متقی، فاسق، عادل، ظالم و ...] نمی باشد؛ بلکه نظام هدفمند، حتماً نظم، چارچوبها و قوانین هدفمند و حکیمانه ای دارد. لذا تصریح نمود که "رحمت واسعه"ی الهی، دلیلی برای منتفی ساختن مجازات مجرمان نمی باشد:

« فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ » (الأنعام، ۱۴۷)

ترجمه: [ای پیامبر] پس اگر تو را تکذیب کردند بگو پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است و [با این حال] عذاب او از گروه مجرمان بازگردانده نخواهد شد.

رحمت هدایت:

رحمت هدایت نیز از این قواعد و چارچوبها مستثنا نمی باشد. هدایت عامه است و همگان را شامل می گردد؛ پیامبر این هدایت نیز « رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » می باشند، قرآن کریم نیز برای همگان نازل شده است، چنان که فرمود:

« تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا » (الفرقان، ۱)

ترجمه: بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود فرقان [= کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده ای باشد.

اما، اگر کسی خودش این رحمت را پس زد، از جرگه‌ی رحمت خارج شد، هدایت را نپذیرفت، راه کج را انتخاب کرد و با اراده‌ی خویش، مسیر هلاکت را پیمود، او را به زور مشمول این رحمت قرار نمی‌دهند و به زور (جبر) در صراط مستقیم نگهش نمی‌دارند.

● - بدیهی است که تا کسی گام نخست را برندارد، نمی‌تواند گام دوم و گام‌های بعدی را بردارد - تا کسی کلاس اول را با موفقیت طی نکند، نمی‌تواند وارد کلاس دوم شود ...؛ حال آیا و می‌تواند بگوید: «مگر اینجا مدرسه نیست و همه محصل نیستیم - یا مگر اینجا میدان مسابقه نیست و همه دوندان نیستیم، پس چرا من به گام یا کلاس دوم نرسیدم؟!»
گفت: «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟».

هدایت نشدن کفار:

بنابر این، همگان در گام نخست، مشمول رحمت و هدایت الهی قرار می‌گیرند. به همه عقل، قلب، فطرت و امکان تحقیق، تفحص و کسب علم و عمل صالح داده شده است. پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و قرآن کریم نیز عمومی است و راه رشد از گمراهی نیز به خوبی تبیین و روشن شده است؛ پس اگر کسی نخواست، خودش نخواست است. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...» - در دین هیچ اجباری نیست (هدایت جبری نیست) و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است ... / البقره، ۲۵۶» یعنی همین.

● - هدایت نیز چارچوب دارد، علت و معلول دارد، پس اگر کسی خودش را از شمول رحمت هدایت خارج کرد، بدیهی است که هدایت نخواهد شد. وقتی علت از بین رفت، معلولی نیز پدید نمی‌آید. چنان که فرمود:

« كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ *
أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ » (آل عمران، ۸۶ و ۸۷)

ترجمه: چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می‌کند با آنکه شهادت دادند که این رسول بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند * آنان سزایشان این است که لعنت (دوری از رحمت) خدا و فرشتگان و مردم همگی برایشان است.

خدا را در این حد قبول دارم که یک آفریدگاری در این جهان کنونی وجود دارد و بسیار منظم است و در واقع این جهان قانون و نظم دارد؛ نه در این حد که امروزه از آن دم می‌زنند.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

سریعاً تفکرات و باورهای خود را مقابل دیگران قرار ندهید، بلکه مقابل عقل و علم قرار دهید! گاه انسان به هزاران هزار دلیل، از کسانی یا موضوعاتی خوشش نمی آید و همین امر سبب بروز نوعی "مقاومت ادراکی" در آنان می گردد.

شناخت و باور:

"شناخت" یک مقوله‌ی "عقلی" است، و "گرایش، باور، ایمان و اعتقاد" نیز یک مقوله‌ی "قلبی" می باشد. در بسیاری از موارد، "شناخت" انسان (به تناسب) کم و محدود است - در بیشتر موارد و مواقف، گرایشات انسان، مغایر با شناخت‌های عقلی اوست، چرا که هر کسی در نهایت دنبال آن چه می رود که آن را دوست دارد و نه آن چه که آن را می شناسد! [ابلیس لعین، بلعم باعور، سامری گوساله ساز و ... همه عارف بودند و خدا را می شناختند] - در برخی از افراد و یا پاره‌ای از موارد نیز "عقل و قلب" در انسان به "وحدت" می رسند.

* - بنابر این، موضع گیری عقلی و قلبی، بر اساس «آن چه امروز دم می زند - آن چه دیروز دم می زند - آن چه "من" با تمام منیتی که دارم می گویم و ...»، همه انفعالات نفسانی می باشد.

حد شناخت خدا:

همین که انسان در ذهن خودش، برای خداوند متعال "حد" می گذارد، یعنی او را محدود کرده است! و عقل حکم می کند که "هر محدودی، ممکن و مخلوق می باشد"! بنابراین، خدای ذهن او، خدای حقیقی نمی باشد و باید در شناخت خود تجدید نظر نماید.

اساساً شناخت (در هر موضوعی)، هیچ حدی ندارد، چرا که "علم" حدی ندارد؛ چرا که "علیم" حدی ندارد. بدیهی است که "وجود" یا "موجود" هر چه بزرگتر، بسیط تر و لطیف تر باشد، شعاع امکان "شناخت"، وسیع تر می گردد و اگر آن "وجود"، خودش هستی و کمال محض باشد و بالتبع هستی بخش ممکنات باشد، (الله اکبر) است و حدی بر او وارد نیست که انسان بتواند او را در این محدوده بشناسد و به حد محدودی توصیفش نماید.

* - بنابر این، جملاتی چون: «خدا را تا این حد قبول دارم»، محدود و ناقص شمردن و نفی کمال از اوست و چنین موجودی اصلاً خدا نیست. چنان که خالقیت را قبول دارند، ربوبیت را رد می کنند! یا آن را نیز قبول دارند، اما الوهیت و سایر اسمای کمالیه را رد می کنند! پس خدا را محدود و سپس تجزیه می کنند، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«... فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ ...»

(نهج البلاغه، خطبه اول)

ترجمه: پس هر کس خداوند را وصف نمود (برای او صفاتی خارج از ذات و عارض قائل شد)، برای او قرین جسته است - و هر که برای او قرین قرار دهد، او را دوتا دیده است (موحد نیست)، و هر کس او را دوتا (جمع و ترکیب) انگارد، همانا تجزیه‌اش کرده است - و هر کس او را تجزیه کند، نسبت به او جهل دارد. (خداوند سبحان، واحد و احد است و ترکیب نیست که تجزیه شود).

شناخت خدا به عنوان خالق:

شناخت خدا به عنوان خالق عالم هستی، کمترین حدّ شناخت اوست؛ بالاخره هر عقل سلیمی که به زمین و آسمان و نظم حاکم بر آنها و تدبیر امور آن نگاه کند، تا همین حد از شناخت را به دست می‌آورد، اگر چه "نفس" او اجازه‌ی تعمیم این شناخت و بالتبع تسلیم و بندگی را ندهد. از این رو، در قرآن کریم تصریح نمود که حتی اگر از کفار بپرسید که «چه کسی زمین و آسمان را خلق کرده است، یا مال کیست و یا چه کسی صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور آن است؟ خواهند گفت: الله!» [البته منظور این نیست که حتماً به زبان بگویند، بلکه عقل راه دیگری ندارد]

« قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ » (المؤمنون، ۸۴ و ۸۵)

ترجمه: بگو: «زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست، اگر شما می‌دانید (علم دارید)؟! * بزودی (در پاسخ تو) می‌گویند: «همه از آن خداست!» بگو: «آیا متذکر نمی‌شوید؟!»

اندیشه‌ی التقاطی یهود:

اگر چه حضرت موسی علیه السلام، یکی از رسولان اولی العزم و صاحب کتاب و شریعت خداوند متعال بود، اما قوم یهود (بنی اسرائیل)، هیچ‌گاه به "توحید و معاد" ایمان نیاوردند، اگر چه بزرگان‌شان به خاطر ایمان مردم، ادعای ایمان، دینداری و حتی پرچمداری تورات را داشتند. آنها از سویی، مانند سایر کفار، نمی‌توانستند اصل وجود خدا را رد و تکذیب کنند و مانند گذشته، ادعای کفر و یا بت‌پرستی یا فرعون‌پرستی کنند، و از سویی دیگر نیز نمی‌خواستند سلطه‌ی متکبران‌هی خود را از دست داده و تسلیم امر خدا گردند (مثل صهیونیسم امروز)! لذا این تضاد را اینگونه برای خود حل کرده و به اذهان عمومی القا کردند که «آری، خدا هست، اما دستش بسته است!»؛ یعنی: بله، او هست، اما فقط یک خالق است و خلق کرده و با مابقی‌اش کاری ندارد، [پس ما تعیین و تکلیف می‌کنیم] و ما نیز با مابقی حرف‌ها و (آن چه از آن دم می‌زنند)، مانند معاد که ضرورت تسلیم و اطاعت از احکام را ایجاد می‌کند، کاری نداریم!

« وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَاللَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ » (المائدة، ۶۴)

ترجمه: و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دستهایشان بسته باد! و بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می بخشد! ولی این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید. و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکنديم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت؛ و برای فساد در زمین، تلاش می کنند؛ و خداوند، مفسدان را دوست ندارد.

اغوا (Seduction):

ژان بودریار، نظریه پرداز پست مدرن و معاصر، در کتاب "اغوا - (Seduction)"، همان اندیشه‌ی یهود را با ادبیات پست مدرنی طرح کرده است. او عالم هستی را به یک زمین بازی و خود بازی تشبیه کرده و می نویسد: «بازی قواعد و قوانین دارد. با قواعدش کاری نداریم، چون در اختیار ما نیست و یکنواخت است و ما نمی توانیم دخالتی در آن بنماییم» (نمی خواهد اسم از خدا و قوانین حاکم او بر عالم طبیعت یا هستی را بیاورد) - و ادامه می دهد: «اما قوانین برای ما جذاب و هیجان انگیز است، چون در اختیار خودمان است و خودمان آنها را وضع می کنیم!» - یعنی جهان خالق دارد، اما دستش بسته است! قواعد را او گذاشته، اما قوانین را ما می گذاریم!

اعتقاد به معاد تکلیف آور است:

بنابر این، محدود کردن شناخت خود از خداوند متعال به این که "خالق" است، برای هدایت، رشد و کمال کفایت نمی کند، بلکه این اعتقاد به معاد و بازگشت به سوی او و بالتبع حساب و کتاب و نتایج حاصله می باشد که هدایت کننده و تکلیف آور است. چنان که در قرآن کریم مکرر فرموده که کفر، فسق، فساد، ظلم و تکبر آنها، به خاطر این است که معاد و لقاء الله را باور ندارند [نه به خاطر این که خدا یا خالق را نمی شناسند].

- اگر به کسی گفتید: "این عالم هستی، خالق دارد که ما به آن "خدا" می گوییم، و یا نامهایی چون "الله، خالق و ... به زبانهای گوناگون دارد"؛ و او بگوید: "به من چه و یا به شما چه ربطی دارد؟ و یا بگوید: حالا من چه کنم که این عالم خالق دارد؛ خب داشته باشد؟!؛ چه پاسخی می دهید؟! مثل این است که بگویید: «سرمایه گذار، مالک و مهندس این برج یا ساختمان، فلانی بوده است».

تعمیم شناخت و علم:

بنابر این، انسان نباید برای این که از سویی خود را توجیه کند که به خدا کافر شده است، و از سویی دیگر به گمان خود، مجبور به تسلیم و اطاعت نشود، شناخت خود را به جمله‌ی «خالق هست» محدود نماید؛ بلکه باید توجه نماید که شناخت و علم، اگر تعمیم نیابد، هیچ رشدی حاصل نمی گردد.

به عنوان مثال: وقتی شناختیم که این عالم هستی، خالق دارد که او هم قادر است که خلق کرده و هم علیم است که نظم علمی بر خلقت خود حاکم نموده، معلوم می‌شود که "حکیم" نیز هست و کار بیهوده و عبث نمی‌کند و حتماً غایت و نتیجه‌ای (معاد) در کار هست!

« أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ » (المؤمنون، ۱۱۵)

ترجمه: آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و بسوی ما باز نمی‌گردید؟!

حال که چنین است، معلوم می‌شود که او "إله" است، یعنی باید فقط او مورد پرستش قرار گیرد و معلوم می‌شود که عالم هستی را به سوی هدف، تدبیر و هدایت می‌نماید. پس او، بزرگ مرتبه، صاحب اختیار و تربیت کننده (رب) است:

« فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ » (همان، ۱۱۶)

ترجمه: پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بی‌هدف آفریده باشد)! معبودی جز او نیست؛ و او پروردگار عرش کریم است!

بنابر این، انسان عاقل و سلیم که عاشق و جوای کمال است، باید او را بندگی کند و نباید جز او را «إله» و معبود خویش بگیرد. خواه مجسمه‌ای از سنگ یا چوب باشد، خواه فرعون زمان و خواه هوای نفس خویش و دیگران. و هر کس که چنین نماید، کاری به دور از عقل کرده و برهان عقلی ندارد:

« وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ » (همان، ۱۱۷)

ترجمه: و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند - و مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت - حساب او نزد پروردگارش خواهد بود؛ یقیناً کافران رستگار نخواهند شد!

"من" خدا را در حد خالق قبول دارم (!؟)

بنابر این، کسی که بگوید: "من خدا را فقط در حد خالق قبول دارم"، باید با بصیرت توجه نماید که اولاً تا همین حد نیز قبول ندارد (خیال می‌کند که قبول دارد)، وگرنه متوجه می‌شود که پس او "خالق" خودش نیز هست، در نتیجه، مقابل او، محدوده‌ی شناخت و باور "من" را میزان حق قرار نمی‌داد، بلکه نگاه می‌کند که آن خالق، خود را به قلم صنوع (خلقت)، و به قلم وحی (قرآن)، چگونه در عقل، فطرت، قلب و علوم اکتسابی (به واسطه سمع و بصر) معرفی کرده است - ثانیاً متوجه می‌شود که خدای خالق و ناظم، حتماً علیم، حکیم، قادر، رب، رازق، رحمان، رحیم و ... نیز می‌باشد و منزّه (سبحان) از هر عیب، نقص، حدّ و حدود و ... هست.

خدا خیر مطلق می باشد، یعنی جز خیر برای بنده اش نمی خواهد، پس چه لزومی دارد که ما دعا کنیم و از خداوند بخواهیم؟ هر چیزی که خیر است به ما عطا کن، پس چطور باید دعا کنیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حالا اگر خدای خیرخواه فرموده باشد: سعادت و خیر شما در این است که مرا بخوانید و از من بخواهید چه؟ البته که خداوند سبحان، هستی و کمال محض می باشد، پس خیر محض است و بنابراین، جز خیر نمی خواهد و جز خیر از او صادر نمی گردد؛ اما خیر خواهی خدا، اولاً به مثابه‌ی حکیمانه نبودن و بالتبع بی‌نظمی در نظام هستی نمی باشد و یقیناً سلسله اسباب وجود دارد و ثانیاً به معنای حاکم نمودن جبر در تمامی امور بشر نیست. بنابر این، در بسیاری از امور، تحقق خیرخواهی خدا، مستلزم خیرخواهی بنده‌ی خدا می باشد؛ وگرنه اختیار، اراده و انتخاب بی‌معنا و منتفی خواهد بود.

از این رو، ما نباید حتی ناخودآگاه، خود را "خدا" فرض کنیم! چرا که "خدا خیر می خواهد"، به معنای "بنده‌ی خدا خیر می خواهد" نمی باشد.

الف - افاضات و موهبتاتی که بدون هیچ درخواستی، از سوی خداوند متان به اعطا می گردد، قابل شمارش نمی باشد. بشر، فقط برخی از نیازهای خود را درک می کند و متوجه سایر نیازهای خود نمی باشد؛ به عمق و عواقب آن چه درک می کند نیز اشرافی ندارد؛ چرا که یا علم و آگاهی تام ندارد و یا چون نعمت به او عطا شده است، احساس نیاز به آن را نمی کند. چنان که تا قلب یا چشم کسی سالم کار می کند و بیمار نشده است، احساس نیاز خود به قلب و چشم را درک نمی کند و به همین دلیل زیاد هم شاکر نیست، اما همین که با مشکلی در این خصوص مواجه شد؛ می فهمد که چه نیاز مبرمی دارد و به دست و پا می افتد.

ب - اما، نعمات و کمالات بسیاری وجود دارند که برخورداری از آنها، مستلزم درک نیاز و درخواست بندگان می باشد؛ شاید بتوان گفت: نعماتی است که خداوند منان موهبت کرده، اما تا بندگان خودشان نخواهند، به آنها نمی رسند.

به عنوان مثال: خداوند متعال و خیرخواه، هدایت، رشد، کمال و رستگاری بندگانش را می خواهد. بنابر این آنها را هدایت می کند. در هدایت تکوینی به آنها عقل، قلب، فطرت، سمع، بصیر و الهام داده و در هدایت تشریحی، برای شان پیامبر، کتاب (وحی)، شریعت (احکام = تبیین حقوق = قوانین - بایدها و نبایدها) و نیز امام و اسوه فرستاده است؛ راه رشد از راه گمراهی را روشن نموده « قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ » و به آنها اختیار و اراده‌ی انتخاب داده است و سپس می فرماید:

« إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا » (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

« إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ »
(الزمر، ۴۱)

ترجمه: این کتاب را برای [رهبری] مردم به حق بر تو فرورستادیم پس هر کس هدایت شود به سود خود اوست و هر کس بیراهه رود تنها به زیان خودش گمراه می شود و تو بر آنها وکیل نیستی.
پس در این امور، خواست بنده شرط تحقق خواست خدا درباره اوست؛ یا به تعبیر دیگر: دعا یکی از سلسله اسباب تحقق می باشد.

دعا:

- - "دعا" یعنی خواندن کسی و خواستن از او؛
 - - انسان چون از سویی ناقص و نیازمند است و از سویی دیگر عاشق کمال می باشد، همیشه و در هر امری، رفع نیازش را از دیگری می خواهد؛ پس کسی را گریزی از اصل "دعا" نیست؛ منتهی می فرماید: ای بنده من، کسی از خود چیزی ندارد که به تو نیز بدهد - همه مثل خودت نیازمند هستند - کسی مالک چیزی نیست و حتی مالک خیر و ضرر خودش هم نیست - خالق، إله، معبود و رازق تو و همه عالمیان من هستم؛ پس مرا بخوان و از من بخواه.
 - - بسیاری از نعمات الهی، بدون خواندن و درخواست از او [حتی به کافران] موهبت می گردد؛ اما بسیاری دیگر [چه مادی و چه معنوی]، منوط و مشروط به خواست از این طرف می باشد.
- مثال: ممکن است "خیری"، در شهر یا روستایی، مدرسه یا بیمارستان یا مسجد احداث نماید تا این نیازهای ساکنین مرتفع گردد؛ اما ممکن است که صندوق قرض الحسنه یا خیرات و میرات و صدقات نیز ایجاد کند و بگوید: «به هر کس که خواست بدهید»، به قول معروف «به متقاضی» بدهید.
- - اگر "دعا" (خواندن و خواستن) نباشد، تکبر جایگزین آن می گردد.

نتایج:

- ۱- بنابر این، "دعا" قبل از آن که عرض نیاز به درگاه الهی باشد، یک ارزش اعتقادی است، چرا که انسان در هر حال نیازمند است و اگر خدا را نخواند و از او نخواهد، حتماً دیگری را می خواند و از او می خواهد!
- ۲- بسیاری از دشمنان مترصدند که به هر نوع و بهانه‌ای که شده، ارتباط انسان با معبود حقیقی را کم‌رنگ و قطع کنند؛ از این رو از انکار و تکذیب گرفته تا ایجاد شک و شبهه، و حتی تا ایجاد بغض و دشمنی با خدا را موضوع کار قرار می دهند و حتی اگر لازم شد، اسماء کمالیه‌ی حق تعالی را بهانه قرار می دهند و

می گویند: او عالم است می داند، پس ما چرا دعا کنیم؟ - او خیرخواه است، پس ما چرا خیر خودمان را از او بخواهیم و ...؟!

اما همان طور که بیان شد: اولاً برآورده شدن بسیاری از نیازها، مستلزم خواست و اراده‌ی نیازمند است؛ و ثانیاً هر کس خدا را نخواند و از او نخواهد، حتماً و یقیناً چشم به ربوبیت و رزاقیت دیگران خواهد داشت؛ ثالثاً: خواست و اراده‌ی الهی نیز از طریق سلسله علل محقق می گردد که "دعا" یکی از آنهاست، چنان که کار و تلاش و برنامه ریزی و نظم و ایجاد شرایط و ظرفیت مناسب نیز از سلسله علل و یا ملزومات استجابت می باشد؛ و رابعاً "دعا" خودش نوعی عبادت و رابطه و اتصال مدام "عبد با معبود" خویش می باشد.

WWW.X-SHOBBHE.COM



قرآن مجید و حدیث - آبان ۱۳۹۵

چرا خداوند در سوره توبه آیاتی آورده است که امکان برداشت سو و نادرست از آنها وجود دارد؟ امروزه فرقه‌های انحرافی با سو برداشت از این آیات دست به خشونت می‌زنند. چرا آیات بطور شفاف بیان نشده‌اند که نیاز به چند نوع تفسیر در مورد آنها نباشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

فقط سوره توبه نیست، در سوره‌های دیگر نیز آیات جهادی وجود دارد، اگر چه در همان سوره توبه، آیات مربوط به صلح نیز وجود دارد، و البته همه شفاف نیز هستند. اما، آیا بشر، از یک سو می‌خواهد نسبت به خداوند سبحان، علیم و حکیم، معرفت و ایمان داشته باشد و از سوی دیگر به او بگوید: چرا این آیه را نازل کردی؟! چرا این طور نازل کردی؟! چرا آن طور نازل نکردی!؟

این روش برخورد با توحید، نبوت و وحی (قرآن مجید)، جدید نیست؛ در زمان حیات رسول اکرم صلوات الله علیه و آله نیز یک عده می‌گفتند: «اگر می‌خواهی ما به تو ایمان بیاوریم، این آیات را ببر و آیات دیگری را که موافق میل باشد بیاور!»

« وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِمُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلْتَهُ فُلٌّ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدَّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ عَظِيمٌ » (یونس علیه السلام، ۱۵)

ترجمه: و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند می‌گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن! (و آیات نکوهش بتها را بردار)» بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم! من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم!»

*- همان‌طور که خداوند متعال در این آیه تصریح نموده، سبب اصلی این نوع ایرادگیری‌ها به کلام الله، عدم ایمان به آخرت (لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا) می‌باشد! در دنیا مشغول بازی هستند و گمان می‌کنند که دین و قرآن نیز ملعبه و بازی آنهاست.

*- بشر از سویی، به حکم عقل و فطرت، نمی تواند "توحید" را نفی کند، و از سویی دیگر، به خاطر ناباوری آخرت، مایل است تا بندگی هوای نفس خودش و دیگران را بنماید، از این رو، با دست خود خدایانی می تراشد که مصنوع و مخلوق خودش باشند و می گوید: «این همان خداست!»! هم چنین به خاطر جهل و استکبارش، می گوید: «اگر قرار است که من تحت عنوان وحی، مطیع کتابی باشم، خودم باید بگویم که در آن کتاب چه مطالبی و چگونه باید نوشته شده باشد!» همین امر علت اصلی شرک، بت پرستی، طاغوت پرستی، ظهور مکاتب و ایسم ها و مانیفست ها، و این بدل سازی ها می باشد.

نیاز به تفسیر:

مرتب یا می گویند: «قرآن نیازی به تفسیر ندارد!» یا می گویند: «چرا اینگونه است که نیاز به تفسیر داشته باشد؟!»؛ در حالی که همگان می دانند: «تفسیر یعنی باز کردن»، و هر جمله ای و حتی هر کلمه ای، با "تفسیر" باز، تشریح و بیشتر تفهیم می گردد.

بنابر این، هیچ گزاره ای در این عالم وجود ندارد که با تفسیر، جوانب یا عمق و یا افقش، شرح نگردد. حال خواه یک جمله ی حکیمانه باشد - یا یک غزل - یا یک آیه و

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد (حافظ)

*- بنابر این، حتی آیه ی کریمه ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، که هر مسلمانی آن را بلد شده و بارها و بارها تکرارش نموده و گمان دارد که معنایش را نیز به خوبی می داند، نیاز به تفسیر دارد و با تفسیر است که افق های گوناگون آن مشهود می گردد. لذا هم در مورد «اسم الله»، آیات بسیاری وجود دارد، و هم کتاب هایی فقط در مورد همین واژه "اسم" و "اسم الله" نوشته شده است؛ و امروزه فهمیده اند که «علم، همان نشانه شناسی می باشد». به حسب ظاهر، همگان در این عالم می دانند "اسم = نشانه" یعنی چه؟ هم خودشان اسم دارند، هم روی فرزندان شان و هر چیز دیگری "اسم" می گذارند و هم به هر چیزی با بردن "اسم" اشاره می کنند و در موردش سخن می گویند؛ اما به حسب واقع، کمتر کسی درباره ی همین یک کلمه ی "اسم"، مطالعه و تدبیر کرده است! به ویژه در آیات قرآن کریم و احادیث.

آیه:

« وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (الأعراف، ۱۸۰)

ترجمه: و برای خداست، نام های نیک (هر چه کمال است، اسم خداست = نشانه خداست)؛ خدا را به آن

(نامها) بخوانید! و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند، و شریک برایش قائل

می شوند)، رها سازید! آنها بزودی جزای اعمالی را که انجام می دادند، می بینند!

حدیث:

امام صادق علیه السلام: **فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا، قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا.**» (اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۴۳)

ترجمه: در تشریح معنی این گفته خدا در قرآن که فرموده است: برای خدا نام‌هایی نیکو است پس خدای را بدانها بخوانید؛ امام صادق (ع) فرموده‌اند: بخدا ما هستیم نام‌های نیک او که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود جز به شناخت ما.

سوء استفاده از آیات قرآن کریم:

از هر جمله‌ای، مطلبی و موضوعی، می‌توان سوء استفاده نمود. سوء استفاده نیز فقط به انجام یک سری اعمال خلاف و استناد آنها به قرآن کریم محدود نمی‌شود، بلکه سوء استفاده‌ی منفی یا سلبی هم داریم. یعنی به بهانه‌ی این آیه یا آن آیه، با خدا و قرآن لج می‌کنند و نه تنها انکار حقانیت، بلکه دشمنی نیز می‌ورزند و با تمام قوا به جنگ خدا و قرآن می‌روند!

بنابر این، باید بگویند که سوء استفاده مذموم است و نباید انجام پذیرد، نه این که بگویند: «چرا آیه این طور نازل شده است»؟!

بی‌تردید آیات الهی، هر طور دیگری هم که نازل می‌گردید، اهل سوء استفاده و کسانی که قلب‌های‌شان مریض است، از آن سوء استفاده می‌کردند.

خشونت:

از جمله اصطلاحاتی که از گذشته علیه اسلام مطرح بود و پس از انقلاب اسلامی، "بنی صدر" فراری دوباره آن را علیه مسلمانان انقلابی به کار برد و بعد سایرین از همان قماش روی آن مانور آمدند، همین واژه‌ی "خشونت" می‌باشد.

خشونت یعنی چه و آیا خشونت مطلقاً بد و مذموم است؟! کدام قانونی در این عالم بشری، بدون ضمانت اجرایی زور [که به وقتش به آن خشونت می‌گویند]، اعمال می‌شود؟! این همه مقررات، نیروهای نظامی، انتظامی، امنیتی، دادگاه‌ها، جریمه‌ها و حبس‌ها و ... برای چیست؟!

اگر دشمن مستکبر، قدار، جلاد، کودک‌کش و قصابی، به یک کشور یا یک ملت حمله کرد، در مقابل چه باید کرد؟! آیا باید با دست‌گُل و شیرینی، اهدای فرش و پسته و خاویار و نیز لبخندهای احمقانه به استقبالش رفت؟!

قرآن و خشونت!

در قرآن کریم، بیش از آن که آیات (به قول آنها) خشونت باشد، آیات رحمت، جود، کرم، فضل، اخلاق حسنه، محبت، مودت، گذشت، عفو، تعاون و ... وجود دارد.

اما، دشمنان ناراحتند که چرا خداوند سبحان، در مجرای هدایت، به مسلمانان دستور داده است که زیر بار ظلم نروید - علیه مستکبر و ظالم، قیام به قسط کنید - ریشه فتنه را بکنید و بخشکانید - اگر کفار و ظالمان، دین، مال، جان و نوامیس مادی و معنوی شما را مورد تعرض قرار دادند، به شدت مقابل کنید - اگر به شما حمله کردند و با شما جنگیدند (جنگ نرم یا سخت)، اصلاً کوتاه نیایید و تمامی قوای خود را تجمیع کنید و به جنگشان بروید و

انتظار دارند که خداوند متعال به بندگانش بفرماید: هر گاه با کفار، مستکبران و ظالمان و ظلمشان مواجه شدید، خود را به حماقت بزنید - لبخند بزنید - از ذلت استقبال کنید - هر چه دارید را طبق اخلاص تقدیم کنید - اگر این طرف صورت شما را سیلی زدند، آن طرف را بیاورید - اگر اموالتان را خواستند، نوامیس را خودتان پیش کش کنید و اگر نوامیس را نیز خواستند، خودتان را هم تسلیم کنید و بار ننگین ذلت و خواری را تا آخر عمر به دوش بکشید!

خیر؛ خداوند علیم، حکیم، سبحان و هادی، نه تنها هیچ گاه به بندگانش چنین دستورالعمل‌های خفت‌باری نمی‌دهد، بلکه دستور به ایمان، عمل صالح، هوشیاری، بصیرت، ایستادگی و استقامت، جهاد در راه خدا و شدت با کفار و ظالمان را می‌دهد. حال اگر نامش "خشونت" است، بسیار خوب، عالی، ممدوح و نجات‌بخش است و خود نشان از کمال این دین را دارد.

آیا نیاز برخی آیات به تفسیر و موضوعات گوناگونی که توسط مفسرین بیان می‌گردد، یا حتی ترجمه‌های گوناگون از یک لغت مثل (صلب و ترائب)، مغایرتی با ساده بودن قرآن کریم ندارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"ساده بودن" به معنای ابتدایی، سبک، سخیف و بی‌محتوا بودن نمی‌باشد. همین قرآنی که چند صفحه بیشتر نیست، و مانند برخی از کتب، در چندین جلد نوشته نشده و در یک جلد قابل جمع‌آوری بوده است، "تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ" می‌باشد و نه تنها اصلاً حاوی کلمات، معانی و تفاسیر ابتدایی و سبکی نیست، بلکه سنگین و حتی "ثقل اکبر" می‌باشد. لذا به مخاطب وحی و پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» - در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می‌کنیم / المزمّل، ۵ - و در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: «اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، متلاشی می‌شد» - و رسول گرامیش صلوات الله علیه و آله نیز فرمود: من از میان شما می‌روم و ثقل اکبر (قرآن کریم) و ثقل اصغر (اهل بیت علیهم السلام) را بین شما می‌گذارم.

ضرورت تفسیر:

بنابر این، سادگی یک کلمه و قابل خواندن و مفهوم بودنش برای همگان، بدین معنا نیست که کلمات و جملات (آیات) و مضامین آن، فاقد تفسیر باشند و یا نیازی به آن نداشته باشد! و البته باید توجه داشته باشیم که تمامی کلمات و جملات، در تمامی زبان‌ها همین‌طورند.

کلمه‌ی سلام:

"تفسیر" یعنی باز کردن، که برای فهم بیشتر از مفهوم، عمق، جوانت و ... ضرورت دارد. به عنوان مثال: کلمه‌ی "سلام"، بسیار ساده، مفهوم و متداول بین همگان می‌باشد. معنایش همان مفهوم "سلامتی" را می‌دهد، اما سلامتی در چه؟ در بدن، در روح، در روزگار، در راه، در هدف ... یا همه؟! به راستی چرا "سلام" از اسم‌های خداوند متعال می‌باشد؟ آیا ارتباطی بین "سلام" با "اسلام" وجود دارد یا ندارد و ...؟ هر پاسخی که ارائه شود، تفسیر است.

حال به همین کلمه‌ی ساده و مفهوم برای همگان، در آیات متعدد قرآن کریم و یا احادیث و آموزه‌های اسلامی و حتی فقه (سلام مستحب و پاسخش واجب است) توجه کنیم. آیا همه جا به یک معنا و مفهوم به کار رفته است؟! است؟! است!؟

*- در آیاتی می‌خوانیم که خداوند متعال به انبیا و بندگان خاصش سلام می‌دهد، مانند: « **سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ** » - « **سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَهِیْمَ** » .

*- در آیه‌ی دیگری، "سلام" به یک زمانی خاص در همین دنیا اطلاق می‌گردد: « **سَلَامٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ** »

*- در آیه‌ی دیگری، "سلام" به یک زمانی خاص در آخرت و بهشت اطلاق می‌گردد: « **حَتّٰی تَهْتُمُ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامًا** **وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِیْمًا** / الأحزاب، ۴۴ »

*- در آیه‌ای می‌خوانیم که فرشتگان به صورت انسان نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند و به او سلام گفتند: « **إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقَالُوا سَلَامًا** » .

*- در آیه‌ی دیگری می‌خوانیم که فرشتگان به هنگام ورود مؤمنان به بهشت به آنها می‌گویند که با "سلام - سلامتی کامل" وارد شوید: « **ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ یَوْمُ الْخُلُودِ** / ق، ۳۴ » .

در یک آیه می‌خوانیم که اهل بهشت، هیچ سخنی لغوی نمی‌گویند و نمی‌شنوند و سخن آنها با یک دیگر فقط "سلام" است: « **إِلَّا قِیْلًا سَلَامًا سَلَامًا** / الواقعة، ۲۶ »

و بالاخره در آیاتی می‌خوانیم که انسان عاقل و مؤمن و بندگان خاص [که از آنها به عباد الرحمن یاد می‌نماید]، وقتی با جاهل مواجه می‌شود، به او "سلام" می‌کنند!

« **وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِیْنَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا** » (الفرقان، ۶۳)

ترجمه: بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان ناخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).

حال آیا معنا، مفهوم، مقصود، چگونگی و آثار تمامی این "سلام"ها، یکیست؟! پاسخ هر چه که باشد، می‌شود "تفسیر = باز کردن"، بنابر این ترجمه‌ی یک کلمه نیز گاه باید با توجه به تفسیر آن صورت پذیرد.

ترجمه:

در ترجمه نیز (از هر زبانی به هر زبانی) مشکلاتی وجود دارد که بیشتر در کمبود کلمات جایگزین در آن زبان ریشه دارد.

به عنوان مثال: کلمات "حمد و شکر" را در فارسی به "سپاس" ترجمه می‌کنیم، ولی به طور حتم معانی این دو با یک دیگر متفاوت است و هر کدام به مقصودی اشاره دارند. بنابر این اگر کسی بخواهد کلمه حمد را ترجمه (نه تفسیر) کند، مجبور است که چندین صفحه بنویسد؛ و همین‌طور برای "شکر"، تا وقتی هر کدام گفته می‌شود، ذهن تفاوت‌شان را درک کند. پس این دیگر تفسیر است و نه ترجمه.

حتی یک کلمه در یک زبان نیز گاه مشترک معنوی است و گاه مشترک لفظی و حاوی دو یا چند معنای متفاوت. به عنوان مثال: آیا کلمه "پشت" در مشتقاتی چون: "پشت، مقابل جلو" - "پشتیبانی" - "پشت به معنای اجداد" - "پشت سر هم ردیف کردن" - "پشت هم اندازی" - "پشت کردن به یک دعوت یا مقام" و ... همه به یک معنا است؟! آیا واژگان عربی چون: عقب، سلف، صُلب و ... را به همان یک کلمه "پشت" معنا نمی‌کنیم؟! آیا واژه‌ی جایگزین دیگری داریم؟!

ترائب:

ترائب، جمع تریبه نیز از همین کلمات است که معانی گوناگونی دارد و به همین دلیل، آیه‌ی مربوطه محل بحث، مناقشه و حتی ضد تبلیغ علیه قرآن کریم قرار گرفته است. در آیه می‌فرماید:

« فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ » (الطارق، ۵ تا ۷)

ترجمه: پس، انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است * از یک آب جهنده آفریده شده است * آبی که از پشت و ترائب (توضیح داده خواهد شد) خارج می‌شود.

● - برخی معترض شدند که با توجه به شکل گرفتن نطفه در بیضه‌ی مرد، چرا فرموده است «صُلب = پشت» و چرا فرموده است «ترائب»؟! و این خطاست!

- - برخی دیگر توجه نمودند که بحث در خصوص «آب جهنده‌ی مرد» است و گمان کردند که بحث تشکیل جنین است و باید حتماً نقش زن را در آن بیان کنند و از معنای «جناق سینه» [که این معنی را نیز دارد] استفاده کرده‌اند.
- - برخی دیگر گفتند: «ترائب، به اعضای دوتایی، مانند دو دست، دو پا و ... نیز گفته می‌شود»، پس منظور آیه می‌تواند نزدیکی شکل‌گیری اولیه تطفه به دو کلیه باشد.
- - بنا بر این، از یک سو مشکل ادبیات، از سوی دیگر رشد علمی و کشفیات و از سوی دیگر ذوق مترجم و ... همه دخیل می‌گردند. هر چند روشن است که مراد از «مَاءٍ دَافِقٍ» همان "منی" مرد است و حتی نه آن اسپرم نطفه‌ای که پس از قرار گرفتن در رحم، به جنین مبدل می‌گردد. "منی" مرد نیز از بین "پشت و پیش روی او = محل اتصال آلت تناسلی = و یا بین دو استخوان پا" خارج می‌شود و البته معنای جامع‌تر، کل بدن مرد است که در تشکیل "منی" نقش دارند.
- - در هر حال اینها همه تفسیر است، رشد علمی و کشفیات نیز ابعاد دیگری را باز می‌کند، چنان که تا چند دهه‌ی گذشته، زن‌ها کشف نشده بودند، آب نخاع شناخته شده نبود، چگونگی انتقال تمامی این ویژگی‌ها به هر اسپرم در یک منی و ...، اما در عین حال به سادگی آیات لطمه نمی‌زند؛ «آب جهنده، از پشت و جلوی مرد خارج می‌شود» و این را همه می‌فهمند.

آیا منظور آیه ۲۵ سبا این است که ای کافران شما کار خود را کنید و ما هم کار خودمون رو می‌کنیم؟ آیا امروزه کافران میتونن همین حرف رو به مومنان بزنن؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چرا باید از سوی خود، منظور و مقصودی برای آیات تصور نمایم و سپس آن را ملاک قرار داده و آیه یا مقصود را زیر سؤال ببریم؟!

متن و ترجمه آیه‌ی مورد بحث، و آیه‌ی بعدی او (که باید با هم دیده شوند) به شرح ذیل می‌باشد:

« قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ * قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ »

(سبا، ۲۵ و ۲۶)

ترجمه: بگو: «شما از گناهی (جرمی) که ما کرده‌ایم سؤال نخواهید شد، (همان گونه که) ما در برابر اعمال شما مسؤول (مورد مؤاخذه و پاسخگو) نیستیم! * بگو: «پروردگار ما همه ما را جمع می‌کند، سپس در میان ما بحق داوری می‌نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می‌سازد)، و اوست داور (و جداکننده) آگاه!»

الف - همان طور که از آیه، آیات قبل و بعد آن روشن است، بحث در مورد قیامت است و نه دنیا.

ب - بحث در مورد قیامت نیز مربوط به «جرم، مؤاخذه و داوری» آن می باشد.

ج - در خصوص داور و داوری در قیامت نیز بیان شده که داوری بر اساس "حق" است و داور، خداوند متعال است که "علیم" به احوال تمامی بندگانش می باشد.

توضیح:

* - مشرکین (بت پرستان) از سویی قایل به شفاعت بت های خود بودند، البته نه شفاعتی که در قرآن کریم مطرح شده است و نه برای آخرت. بلکه مدعی بودند که هر امری یا منطقه ای از این عالم، ملک یکی از این بت ها، به عنوان ارباب (صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور) می باشد و خدا نیز مالک این ارباب های (مصنوعی و خودساخته) می باشد؛ پس این مالکان و اربابان، ما را در گشایش روزی دنیا و هم چنین در آخرت شفاعت می کنند؛ و از سویی دیگر به جای آن که با هدایت ها، ادله، براهین و رهنمودهای پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و بیان وحی، متوجه و متذکر جهالت ها و جرم های خود شوند، مؤمنان را متهم می کردند که شما "مجرم" هستید! [این خصلت تمامی کفار و مستکبرین قدیم و جدید می باشد که خود را تنزیه و دیگران را متهم می کنند].

* - بنابر این، اگر توجه کنیم، متوجه می شویم که خداوند متعال، در این سلسله آیات، پنج بار فرموده: «وَقُلْ - و بگو»؛ و در هر کدام، یکی از ادعاهای آنان را پاسخ داده است که از جمله مباحث مربوط به «خالقیت - رازقیت و شفاعت» می باشد و تصریح نموده که در این میان، هر واسطه در خلقت، یا رازقیت یا شفاعتی نیز باشد، به امر خداست و به اذن خدا کار می کند، نه این که هر کسی از طرف خود، رازق و شفیع بتراشد و سپس به بهانه ی واسطه گری، او را شریک خداوند سبحان در مالکیت و داوری نماید! چنان که در آیات دیگر در همین بحث، تصریح نموده که در آخرت تمامی آنان و نیز اشخاص یا بتان و ... که شفیع فرض کرده بودند، از یک دیگر می پرسند: «خدا چه فرمود؟!»؛ یعنی ربوبیت، داوری و حکم با اوست. حتی در مورد شفیعان به حق، که خداوند متعال خود آنان را شفیع قرار داده نیز چنین است. آنها (انبیاء، رسولان، امامان، اولیاء، مؤمنان، شهدا، صالحان و ...)، نه سرخود و بدون اجازه می توانند شفاعت کنند و نه این که شفاعت آنها به صورت مستقل کارساز است، بلکه در نهایت این خداوند سبحان است که باید بپذیرد.

تعامل مؤمنان و کافران:

شاید به حسب ظاهر، از آیه ی ۶ در سوره الکافرون «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»، بتوانند چنین برداشت کنند که به کافران گفته شده «بروید کار خودتان را بکنید و ما نیز کار خودمان را می کنیم»، اما از آیه ی ۲۵ در سوره سبأ، هرگز چنین برداشتی نمی شود.

*- در عین حال، معنای «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ»، و یا «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، و یا «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» - ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس / الإنسان، ۳»، این نیست که هر کسی آزاد و در ضمن "مجاز" است که هر راهی را که دوست داشت برود و هر چه دلش خواست انجام دهد و در دنیا و آخرت نیز همه یکسان هستند!

چنین اندیشه و گمان غلطی، نه تنها با علم، حکمت و عدالت حق تعالی منافات دارد، بلکه لزوم ارسال رسولان، نزول وحی و تبیین و ابلاغ شریعت را منتفی می کند و بنابر این، محشر، محاکمه و بهشت و جهنم نیز بی مورد و نفی می گردد.

*- بله، انسان در انتخاب هدف و راه، مجبور آفریده نشده است؛ اسباب و ملزومات درونی و بیرونی، برای شناخت و انتخاب به او داده شده است، پس می تواند خدا را هدف گیرد و راه رشد یا سعادت را بییابد، و یا بالعکس متاع قلیل دنیای زودگذر را هدف قرار دهد و راه گمراهی و هلاکت را بییابد، و هر هدف و راهی هم که انتخاب نمود و پیمود و هر کاری هم که کرد، به نتایج همان می رسد.

***- اما، نکته ی قابل، توجه و بحث این است که مسئله «عقیده» با مسئله «راه و عمل» متفاوت است. هیچ کس نمی تواند در عقیده کسی را به زور مؤمن به توحید و معاد نماید [اگر چه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله باشند]، و هم چنین کسی نمی تواند دیگری را به زور به کفر و شرک بکشاند [اگر چه ابلیس لعین باشد]؛ اما در عرصه ی "عمل"، در بسیاری از موارد، تضاد اهداف و منافع پیش می آید که موجب تزاخم (ایجاد مزاحمت برای یک دیگر) می گردد و بالتبع تنش و درگیری، حمله و دفاع، تشویق یا ممانعت و ... به وجود می آورد.

● - فرض کنید که "کافر و مستکبر"ی (مثل امریکا یا صهیونیسم بین الملل) می گوید: من دلم می خواهد بر اشخاص، جوامع و جهان، پنجه ی سلطه بیافکنم! حال مسلمان چه کند؟! آیا به بانه ی «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ»، و یا «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» بگوید: تو هر کاری که دوست داری بکن و من نیز فقط نظاره گرم؟!؛

● - یا فاسد و فاسق بگوید: «من آزادم و دوست دارم که در جامعه فحشا، منکر و فساد (تباهی) راه بیاندازم؛ این به کسی ربطی ندارد و حتی در اسلام نیز بیان شده که دین اجباری نیست!»؛ حال مسلمانی که تمامی

آرامش، امنیت، منافع، عزت، دنیا و آخرت خود را به فنا می دهد، چه باید بکند؟! باید بگوید: «بله، شما درست می گوید و بفرمایید هر کاری که دوست دارید انجام دهید؟!» و به دورغ به خودش و دیگران بگوید که در دین نیز همین آمده است؟! پس این همه آیاتی که دستور به قیام، جهاد، برپایی قسط، مبارزه با ظلم و فساد، امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی و استقامت (صبر) می دهد، چه می فرمایند و برای چه کسانی هستند؟!؛

● - پس، در اینجا مسئله "حقوق" یا همان احکام مطرح است؛ و حتی از دیدگاه کفار و مستکبران نیز تمامی آزادی ها (حتی فردی)، محدود هستند و در چارچوب عدم نفوذ و تعدی به حقوق دیگران تعریف می شوند؛ و اگر

تعدی و ظلمی واقع شد، حتماً باید با آن مقابله شود و ظالم نیز در همین دنیا، محکوم و مجازات شود؛ البته کیفر اخروی، در روز محشر، در محضر خدا و با داوری او صورت می‌پذیرد. داوری که بفرموده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، خود شاهد نیز هست.

آیه ۴۳ سوره توبه خداوند به پیامبر می‌فرماید "خدا تو را ببخشد چرا فلان کار را انجام دادی؟" آیا این آیه با عصمت پیامبر اکرم (ص) و یا آیه "ما ينطق عن الهوى" تناقض ندارد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چون مشابه این شبهات بسیار است، به ناچار باید ابتدا به نکاتی اشاره نمایم:

- آن چه که حتماً با روح قرآن کریم و اهداف رسالت و نیز ضرورت تبعیت از آن تناقض دارد، این است که قرآن کریم، فقط برای "یافتن تناقض و خطا" مورد مطالعه قرار گیرد!
- البته بروز سؤال و شبهه حین مطالعه اشکال ندارد؛ آدمی تا زنده و سالم است و فکر می‌کند، سؤال دارد و گاه ممکن است شبهه‌ای نیز برای او پیش آید، اما مهم این است که با چه هدف، غرض، قصد و نیتی به قرآن کریم رجوع می‌نماید. از این رو فرمود: « ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - آن کتاب (با عظمتی است) که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است / البقره، ۲».
- دقت کنیم که "تقوا"، الزاماً ایمان راسخ، زهد و نماز شب نیست، بلکه "برخورد متقیانه"، یعنی "ظالمانه" نباشد. لذا تصریح نمود که اگر کسی ظالمانه با قرآن کریم برخورد نماید، فقط به خسراش افزوده خواهد شد. «... وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا - و بر ظالمین نمی‌افزاید، جز بر خسراشان / الإسراء، ۸۲».
- - بنابر این، اگر کسی برخورد متقیانه داشته باشد، حتماً برای سؤالات و شبهاتی که برای ذهن خودش مطرح شده و یا از بیرون القا شده، پاسخ‌های متقنی می‌یابد، اما اگر قصد کسی این باشد که حتماً دنبال عیب و ایراد بگردد، اگر چه عیب، کاستی و تناقضی نمی‌یابد، ولی نه تنها هدایت نمی‌شود، بلکه گمراه‌تر نیز می‌گردد!
 - - بدیهی است که وقتی کسی شناخت و باور لازم در مورد توحید، نبوت، وحی و عصمت را ندارد، ساده‌ترین سؤال‌ها نیز برایش تبدیل به "شبهه = شبیه شدن حق و باطل" می‌گردد و اگر با تقوا و سلامت قلب با قرآن کریم و معارفش مواجه نگردد، حتماً زیان می‌کند و گمراه‌تر نیز می‌شود.
 - - دقت کنید که اخیراً چه تلاش گسترده‌ای برای زیر سؤال بردن و نفی عصمت از پیامبر اکرم و سایر معصومین علیهم السلام صورت می‌پذیرد؟! تا جایی که اگر لازم شد، حتی با استناد به آیاتی که خود پیامبر اکرم صلوات الله

علیه و آله، آنها را به عنوان وحی به دیگران ابلاغ نموده است، سعی دارند خود ایشان و یا عصمت‌شان را زیر سؤال ببرند؟! سؤال ببرند؟!

پاسخ:

بنابر این، پاسخ فقط به کسانی است که (مانند کاربر محترم)، به دنبال شناخت و معرفت بیشتر می‌باشند: **یک** - قدمت این شبهه، بیش از صدها سال می‌باشد، چنان‌که مفسرین قدیمی چون فخر رازی، زمخشری ... و مفسرین شیعی نیز بحث‌های گوناگونی ذیل این آیه داشته‌اند و جالب‌تر آن‌که بدانیم مقصود آیه، از محضر امامان علیهم السلام نیز سؤال شده است.

دو - اینگونه شبهات، ریشه در اندیشه‌های برخی از اهل سنت دارد که اصرار دارند "عصمت" پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را نفی و یا دست کم محدود به برخی موارد "چون ابلاغ وحی" کنند! تا بتوانند در برخی دیگر از موارد [که ظاهر آیات بر آن صراحت و دلالت ندارد و باید مصداق یا چگونگی آن را از ایشان بپرسند]، نظرات و تصمیمات خود را صائب بشمارند! و البته می‌دانند که اگر بخواهند عصمت را به طور کلی نفی کنند، دیگر به قرآن کریم نیز نمی‌توانند رجوع و استناد نمایند؛ چرا که مبدل به کلام غیر معصوم می‌شود، پس و حیانت آن نیز زیر سؤال می‌رود.

سه - دوباره شایع کردن اینگونه شبهات قدیمی، [از سوی وهابیت و نیز برخی از کسانی که خودشان را شیعه می‌نامند، اما معتقدند که همه اشتباه فهمیده‌اند به جز آنان؛ مثل دگر اندیشان، قرائت جدیدی‌ها و ...] همین است که در اذهان عمومی، و حیانت قرآن مجید را از اساس مخدوش نمایند!

بررسی آیه:

« عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ » (التوبة، ۴۳)

ترجمه: خدایت ببخشاید، چرا پیش از آنکه [حال] راستگویان بر تو روشن شود و دروغگویان را بازشناسی، به آنان اجازه دادی؟

الف - برخی گمان دارند که واژگانی چون «عفو و مغفرت»، حتماً در مقابل «معصیت و گناه» به کار می‌روند. از این رو می‌گویند: «هر کجا که سخن از عفو و مغفرت کسی آمد، لابد از او گناه و خطایی سر زده بود و مورد بخشش قرار گرفته است!» - و البته برای زیر سؤال بردن و نفی عصمت کلی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، بیش از آیه مذکور، به آیه ذیل استناد می‌کنند:

« إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِئْسَ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا » (الفتح، ۱ و ۳)

ترجمه: تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را [که به تو نسبت می‌دادند و خواهند داد]، بپوشاند (و حَقَّانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید.

نکته: اینها توجه ندارند که اولاً معنای "عفو و مغفرت" الزاماً بخشش معصیت نیست، بلکه پوشش دادن است و معنای "ذنب" نیز الزاماً گناه و معصیت نیست، بلکه هر آن چه (از تهمت، شایعه، نسبت گناه از نظر دیگران و ...) که به انسان بچسبد می‌باشد؛ و گناه را نیز به همین دلیل "ذنب" می‌خوانند - و ثانیاً: اگر العیاذ بالله ایشان در گذشته گناه کرده بود و خداوند علیم می‌فرماید که در آینده نیز گناه خواهی کرد، که بابتش جایزه (فتح مکه) نمی‌دهند، بلکه عزل و عقوبت می‌کنند.

ب - واژگانی چون: "رحم الله - غفر الله و عفا الله"، در زبان محاوره‌ای خودمان نیز به کار می‌رود و همگان معنای آن را می‌دانند. به عنوان مثال اگر به کسی بگوییم: «خدا پدرت را بیمارزد که چنین کردی - و یا - خدا پدرت را بیمارزد، چرا چنین نکردی؟»، معنایش این نیست که حتماً پدر یا رفتگان او گناه کار بوده‌اند! اگر چنین معنایی داشته باشد که این لفظ، از دعای خیر، به اتهام و غیبت مبدل می‌گردد؛ چرا که ممکن است حتی پدر او را نشناسد و با دعای خویش، به او تهمت گناه می‌زند! بلکه این واژگان، لطف و مهربانی در کلام است.

ج - در قرآن کریم می‌خوانید که خداوند متعال به پیامبرش صلوات الله علیه و آله می‌فرماید: «**لَا تُجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا**» - هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که نکوهیده و بی‌یار و یاور خواهی نشست! / الإسراء، ۲۲ - آیا معنایش این است که العیاذ بالله ایشان چنین نموده و خداوند متعال می‌فرماید که دیگر چنین نکن؟! و از این دست آیات بسیار است.

توضیح آیه:

از ادامه آیات معلوم می‌شود که به هنگام وقوع جنگ (جهاد)، یک عده می‌آمدند نزد ایشان و به بهانه‌های متفاوتی اجازه می‌خواستند که شرکت نکنند. بدیهی است که مشکل برخی چنان باشد که خود به خود آنان را معذور دارد، اما از باب اطاعت و احترام، کسب اجازه نیز می‌نمودند، اما بسیاری دروغ می‌گفتند و منافقانه عمل می‌کردند.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله که پیامبر رحمت است و بالتبع پرده‌پوشی هم دارند، به گروهی از آنان اجازه داد که شرکت نکنند و خداوند متعال فرمود: چرا چنین کردی؟ می‌گذاشتی تا راستگو از دروغگو معلوم شود، تا همه بفهمند که اینها اهل ایمان و جهاد نیستند.

پس نفرمود: چرا گناه کردی؟ بلکه فرمود: چرا چنین لطفی کردی؟ مثل این که شما از حق خود که بر عهده‌ی دیگری است درگذرید، و کسی به شما بگوید: خدا پدرت را بیامرزد - خدا تو را رحمت کند - تو را مشمول عفو و مغفرت خود قرار دهد، چرا از حق خود گذشتی، نمی‌گذشتی تا رسوا و مجازات گردد.

نتیجه:

بنابر این، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله که تاج عصمت هستند، معصیت نکرده‌اند؛ امری از اوامر الهی را نافرمانی ننموده‌اند که به آن گناه یا معصیت گفته شود؛ بلکه اختیار داشتند که به چه کسانی اجازه عدم شرکت در جهاد بدهند و به چه کسانی ندهند؛ و خداوند فرمود: لطفی به آنها کردی، نمی‌کردی تا رسوا شوند! و البته که الطاف ایشان (و هیچ عاقل، حکیم و صادق دیگری)، از روی هوای نفس نمی‌باشد، چون آن وقت دیگر "لطف" نیست. و مشابه این آیات بسیار است.

اگر شما تصمیم بگیرید که دیگر "کیاب نخورید"، و کسی به شما بگوید: چرا حلال خدا را بر خود حرام می‌کنی؟! معنایش این نیست که شما در آن تصمیم، مرتکب معصیت شده‌اید.



سیاسی - آبان ۱۳۹۵

جمهوری اسلامی ایران از یک سو با غرب و سکولاریسم مخالف است، و از سوی دیگر پایه‌های نظام (تفکیک قوا) را از قوانین سکولاریسم گرفته است و سیستم بانکداری‌اش نیز غربی و مبتنی بر "ربا" می‌باشد؟! می‌باشد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مگر سکولاریسم قوانین دارد؟!

سؤال از زیرساخت‌ها و چارچوب‌های یک نظام حکومتی، یک سؤال کاملاً علمی (در عرصه علوم سیاسی) می‌باشد، لذا نباید به شکل "شعاری" مطرح گردد. آنگاه که سؤال را اینگونه درهم و شعاری مطرح می‌کنند، دنبال پاسخ نیستند.

غرب:

جمهوری اسلامی ایران، نه با غرب مخالف است و نه با شرق، و نه با هیچ نقطه یا جهت جغرافیایی دیگر؛ بلکه با "نظام سلطه" مخالف است؛ خواه از سوی غرب باشد یا شرق. البته چون اکنون نظام سلطه بر جهان، توسط قدرت‌های "اقتصادی - سیاسی" فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل در غرب اعمال می‌شود، در اصطلاح گفته می‌شود: «مخالفت با غرب»، یعنی: "مخالفت با نظام استکباری سلطه".

سکولاریسم، یک دروغ بزرگ:

شاخصه‌ی "سکولاریسم"، تفکیک قوا نمی‌باشد، بلکه «تفکیک دین از سیاست» می‌باشد که البته دروغ بسیار بزرگی است.

البته در مورد تعریف واژه سکولاریسم، که حدوداً در قرون ۱۴ و ۱۵ به این شکل مطرح شد و سپس شاخ و برگ پیدا کرد، تفاوت‌های بسیاری وجود دارد؛ ولی در هر حال به مقوله‌ی «حیات، دین و سیاست» مربوط می‌شود، نه الزاماً "تفکیک قوا"! در این سه مورد نیز تعاریف اسلام، کاملاً متفاوت می‌باشد.

به عنوان مثال: علامه جعفری رحمه الله علیه، در تعریف سیاست از دیدگاه اسلام می‌فرماید:

«سیاست عبارت است از تفسیر و توجیه حیات انسان‌ها به سوی عالی‌ترین هدف مادی و معنوی و ملکوتی حیات برای به ثمر رسیدن آن، همان مقدار دین و سیاست معقول دخالت دارد که تنفس از هوای سالم برای ادامه زندگی طبیعی».

در هر حال، هر تعریفی که برای "سکولاریسم" شده باشد، یک دروغ بزرگ است، چرا که انسان و تمامی شئونش به هم پیوسته‌اند و نمی‌شود بین حیات، اعتقادات و مواضع و عملکردهای فردی و اجتماعی‌اش تفکیک نمود؛ و هم چنین انسان‌ها و جوامع به هم پیوسته‌اند. مضافاً بر این که مطلق "دین"، فطری است، بنابر این هیچ کس در این عالم بی‌دین نیست، خواه دینش اسلام عزیز باشد و یا فراماسون، صهیونیسم و یا سایر "ایسم‌های من درآوردی! و البته سیاست هر شخص یا حکومتی، مطابق با دینانش می‌باشد و دینانش نیز مطابق با سیاستش می‌باشد.

*- امروزه جهان غرب نیز نظریات "سکولار" را پس گرفته است، از نظریه‌پردازانی چون "سندل - جامعه‌گرایی"، تا سیاستمداران و حکامی چون "اوباما"، به صراحت اذعان دارند که نمی‌شود دین، فرهنگ، ملیت و ... را از سیاست جدا نمود.

نظریه تفکیک قوا:

نظریه "تفکیک قوا" (Separation of powers)، از مباحث اساسی اندیشه و فلسفه سیاسی می‌باشد که قدمت آن نیز محدود به نظریات سکولاری نوین نمی‌باشد، بلکه دست کم به دوران ارسطو بر می‌گردد که توسط اندیشمندانی چون جان لاک و منتسکیو (معروف به پدر تفکیک قوا)، سامان کامل‌تری یافت.

اسلام و جمهوری اسلامی ایران:

مقوله‌ی "تفکیک قوا"، نه تنها ربطی به سکولاریسم ندارد، بلکه همیشه و در هر سازماندهی و تشکیلاتی مطرح بوده و هست. خواه نظام خانواده باشد، یا نظام اجتماع، یک کارخانه تولیدی باشد و یا یک مسابقه ورزشی و ... - اسلام غنی و عزیز نیز به طرق گوناگون در آیات و احادیث، به ضرورت نظم و سازماندهی، به ویژه در عرصه‌ی امور اجتماعی، از جمله "فضا، سیاست و حکومت"، تصریح و تأکید نموده است. مقوله‌هایی چون: نبوت، رسالت، ولایت، امامت، قضاوت، امت، سیاست، حکومت، مردم، نیروهای نظامی، نیروهای علمی ...، و تمامی احکام اجتماعی، دال بر همین تفکیک قوا، بر اساس استعدادها، قابلیت‌ها، ارزش‌ها، نیازها، شرایط، ضرورت‌ها و ... می‌باشد.

بنابر این، هر نظامی (چه حکومتی، چه اقتصادی، چه آموزشی و ...) ناچار از سازماندهی و تفکیک قوا می‌باشد.

بانکداری:

اما، مقوله‌ی بانکداری، بانکداری زبوی، بانکداری اسلامی و ... نیز مسائل مربوط به خود را دارد. به عنوان مثال: می‌دانیم که بانکداری نوین، از قرن پانزدهم به بعد شکل گرفت و از همان ابتدا نیز توسط قدرت‌های استعمارگر [فرانسه - اسپانیا - پرتغال و انگلیس]، و متناسب با اهداف استعماری آنها هدفگذاری و سازماندهی شد و امروزه نیز قدرت‌های اقتصادی، که قدرت‌های سیاسی و فرهنگی را پدید آورده و اداره می‌کنند، به واسطه نظام بانکداری تصمیمات خود را بر جهان اعمال می‌کنند؛ چنان که شاهدیم تمامی معاملات داخلی و خارجی، توسط بانک‌ها انجام می‌پذیرد و تمامی تحریم‌ها یا بلوکه کردن سرمایه‌ها نیز توسط بانک‌ها عملیاتی می‌شود. بنابراین، نه تنها "بانکداری اسلامی"، هنوز به صورت "تئوری" تدوین کاملی ندارد و انتظار هم نمی‌رود که طی چهاردهه از استقرار یک نظام حکومتی (جمهوری اسلامی ایران)، تدوین گردد؛ بلکه نظام بانکداری جهان نیز به هم پیوسته است و ایجاد یک نظام مستقل و در ضمن حفظ ارتباطات و تعاملات با سایر بانک‌ها، به این راحتی نیز ممکن نمی‌باشد.

سکولارها و رباخواران نظام جمهوری اسلامی ایران:

باید بسیار دقت نمود که «زیرساخت‌ها، ساختارها و شاکله‌ی نظام»، با افرادی که آن را اداره می‌کنند و یا در اداره‌ی آن نقش‌آفرینی دارند، بسیار متفاوت می‌باشد؛ چنان که نظام حکومتی امریکا، به حسب ظاهر، هم سکولار است و هم لیبرال دموکرات؛ اما حاکمان اقتصادی و سپس سیاسی و بالتبع فرهنگی آن، نه سکولار هستند و نه لیبرال و نه اهل دموکراسی. بنابراین، اگر چه ساختار و شاکله‌ی نظام سیاسی و حکومتی این کشور، "اسلامی" می‌باشد، اما معنایش این نیست که اولاً "اسلام" مثل یک صاعقه یا جسم خارجی، از آسمان به زمین افتاده باشد و ثانیاً همه مسلمان شوند و طبق اندیشه‌ها، آموزه‌ها، اخلاق و احکام اسلام عمل نمایند. از این رو، گاه در میان دولتمردان (در هر سه قوه) نیز افرادی وجود دارند که به رغم ادعای مسلمانی، تحت تأثیر "نفوذ" قرار گرفته‌اند و رشد، پیشرفت و توسعه را نه تنها در گرو تقلید مو به مو از غرب می‌دانند، بلکه حتی مستلزم تسلیم، ذلت و نوکری نیز می‌دانند! هم چنین سرمایه‌داران کلانی وجود دارند که به رغم ظاهر مسلمانی، سود و منافع خود را در گرو نظامات اقتصادی متکی بر ربا، رانت، رشوه و ... می‌دانند! مردم نیز گاه به گمان‌رهایی از فشارهای اقتصادی و معیشتی و یا تحقق برخی از آمال و آرزوهای‌شان، به این افراد رویکرد مثبت نشان می‌دهند [در واقع فریب‌شان را می‌خورند] و آنها را بر خود حاکم می‌کنند! و البته به هنگام مواجهه با نتایج سوء، ارتش جنگ نرم، وارد میدان شده و می‌گوید: «جمهوری اسلامی!»

در هر حال "جمهوری اسلامی"، یعنی قرار گرفتن در خط اسلام و پیمودن مراحل رشد و کمال آن، که البته با توجه به تمامی دشمنی‌های نظام سلطه، مستلزم استقامت، تلاش و پویایی می‌باشد.

آیا درست است که امام خمینی (ره) فرموده‌اند: «مصدق مسلم نبود»؟ ضمن توضیح، بفرمایید، اگر درست است، سند آن کجاست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در زمان سلطنت محمدرضا پهلوی، که خود را «شاهنشاه آریامهر» می‌نامید و نزد مردم ملقب به «شاهنشاه عاری از مهر» بود نیز (مانند همه دوران‌ها در همه جا و امروز)، جریان‌های سیاسی متفاوتی وجود داشتند که مشهورترین آنها عبارتند بودند از:

یک / سلطنت‌طلب‌ها، شامل محمدرضا، خویشان، سرمایه‌داران کلان، بھایی‌ها ... و سایر طرفداران.

سلطنت‌طلب‌ها به صورت کامل، جیره‌خواران انگلیس بودند و سپس به صورت صد در صد، به امریکا وابسته شدند.

دو / توده‌ای‌ها، که به صورت حزبی فعالیت داشتند و به صورت صد در صد، وابسته به رژیم کمونیستی شوروی بودند. از این جهت، در نظر مردم و حکومت، هم "ملحد" قلمداد می‌شدند و هم جاسوس!

البته همین‌طور هم بود. چنان‌که پس از انقلاب اسلامی نیز طی نشست‌های تلویزیونی، مرحوم آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، به کیانوری (رئیس حزب)، به صراحت گفت: «شما جاسوسید!» - کیانوری گفت: «پس چرا مرا را دستگیر نمی‌کنید؟» و ایشان پاسخ داد: «این کار را نیز خواهیم کرد» و چنین هم شد؛ و البته اعترافات سران حزب به جاسوسی، بارها در شبکه‌های رسانه ملی، پخش شد.

سه / ملی‌گراها، که به حسب ظاهر [یا دست کم باور خودشان] گرایش‌های ملی‌گرایانه (ناسیونالیستی) داشتند، اما به حسب واقع، به خاطر اندیشه‌های به اصطلاح لیبرالی، گرایش شدیدی به غرب داشتند و البته به "غرب‌زده‌ها" نیز معروف بودند، اما خودشان را "روشنفکر" می‌خواندند!

این جریان، خود به چند جناح تقسیم شده بود که مشهورترین آنها «جبهه ملی» و سپس انشعاب آن «نخست آزادی» بود که کمی بیش از جبهه ملی، ادعای مسلمانی داشت.

چهار / اما جریان اصلی، "اسلام‌گراها" بودند. متشکل از مراجع تقلید، علمای اسلام و مردمی که اکثریت آنان را مسلمانان تشکیل داده بودند. منتهی این جریان، خطر درجه‌ی اول جناح‌های چپ و راست محسوب می‌گردید. بنابراین، هیچ‌گاه نگذاشتند که به عنوان یک جریان مطرح شوند و در نهایت به عنوان "گروه" از آنان نام می‌بردند (مثل گروه فدائیان اسلام). اما در نهایت معلوم شد که جریان قدرتمند، پرنفوذ، مؤثر، مردمی و البته موفق در مقابله با تمامی جریان‌ها و جناح‌ها، همین جریان بوده است. چنان‌که مردم به رهبری یک فقیه قیام کردند

و انقلاب اسلامی شکل گرفت و منجر به سقوط رژیم سلطنتی، پایان بخشیدن به استعمار و استثمار چند صدساله، و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران گردید.

ملی گرایی و مصدق، پس از انقلاب:

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، جریان‌های چپ‌گرا (مارکسیستی، کمونیستی ...) و هم چنین "ملی گرایی"، با سوء استفاده از اوضاع آشفته‌ی کشور، جان تازه‌ای به خود گرفتند. البته چپ‌گراها، با تشکیل گروهک‌های وابسته‌ای چون: خلق، دموکرات، کومله و ...؛ دست به اسلحه بردند و جنایاتی چون داعش امروز را در سرتاسر کشور مرتکب شدند، و به اصطلاح "ملی‌گراها"، سعی در نفوذ "سیاسی" و به دست گرفتن "قدرت و حکومت" نمودند.

●●● بی‌تردید، هر جریانی، نیازمند به "رهبر"ی به عنوان الگو، لیدر، پیشرو یا امام می‌باشد، حال فرقی ندارد که در قید حیات باشد یا نباشد. چنان‌که برای جریانات فکری نیز رهبرانی چون: چگورا، کاسترو، تیتو، گاندی و ... را معرفی کرده و می‌کنند.

●●● - به اصطلاح "ملی‌گراها"، هیچ چهره‌ی شناخته شده‌ای به جز "مصدق" نداشتند و با تبلیغات دروغ او را "ملی‌گرای واقعی" - "دشمن غرب" و تنها عامل "ملی شدن صنعت نفت" معرفی می‌کردند، و حال آن‌که چندبار نخست وزیری شاه ستمگر را گردن نهاده بود و پس از انقلاب نیز جوسازی گسترده‌ای (به ویژه با توجه به نفوذ در مجلس خبرگان و مجلس اول) برای حذف نام اسلام از نظام سیاسی و مجلس و ... نمودند!

این تبلیغات دروغ و جایگزینی "ملی‌گرایی" به جای "اسلام‌گرایی"، برای ملت مسلمانی که با مجاهدت فراوان و تقدیم شهدای گرانقدر، قیام اسلامی کرده بود و نظام جمهوری اسلامی ایران را جایگزین تمامی نظامات وابسته به غرب و شرق نموده بود، سبب گردید تا حضرت امام خمینی رحمه الله علیه، چندین بار در مورد "ملی‌گرایی" و "مصدق"، سخن بگویند.

امام خمینی (ره):

* - «آقایان سر یک ملی شدن ...، التماس می‌کنند که بگذارید یک قدری بگذرد یک قدری بگذرد ببینیم ملی چطوری است! ما چقدر سیلی از این "ملیت" خوردیم؟! من نمی‌خواهم بگویم که در زمان "ملیت"، در زمان آن کسی که این همه از آن تعریف (می‌کنند)، چه سیلی‌ای به ما زد آن آدم! (منظور مصدق است)

... ما نمی‌توانیم تحمل کنیم به این که هرکسی هر جور دلش می‌خواهد! «خیر من دلم می‌خواهد که حالا دموکرات باشد، من دلم می‌خواهد که ملی باشد، من دلم می‌خواهد که ملی و اسلامی باشد!»! ما از اینها ضربه دیده‌ایم ما اسلام را می‌خواهیم، غیر اسلام را نمی‌خواهیم. مجلس باید اسلامی باشد مجلس باید افکارش افکار اسلامی باشد تا ما بتوانیم چه کنیم.» (صحیفه نور جلد ۱۲ ص ۲۵۶)

*- « آتھایی که از بعض جبهه‌ها هستند، تکلیفشان معلوم است، آنها از اول هم، از آن وقتی هم که تاسیس شده است، مساله اسلام پیش آنها مطرح نبوده است و آنچه مطرح بوده است، اگر راست بگویند همان ملی‌گرایی بوده است و من در این هم شک دارم، برای اینکه افرادی که سر دسته اینها بودند و به ملی‌گرایی معروف بودند، ما دیدیم که بر ضد ملت اینها قیام کردند، الان هم که در خارج هستند دعوت می‌کنند که بر ضد این ملت، قدرت‌ها فعالیت کنند و این قدرت‌های بزرگ هم همه جور چیزی دارند، ملی هم دارند، مذهبی هم دارند، معمم هم دارند. » (صحیفه نور جلد ۱۵ صفحه ۱۱)

*- **در پاسخ به اعلامیه‌ی متحد جبهه‌ملی، نهضت‌آزادی، منافقین و ... برای شورش، به عنوان یک تکلیف:**
 «در تمام تکلیف‌های شرعی که شما احساس کردید، همین تکلیف شرعی را دارید که مردم را دعوت کنید به شورش در مقابل دولت اسلامی، در مقابل مجلس شورای اسلامی؟! نهی از منکر و امر به معروف فقط منحصر است به همین که شما دولت اسلامی را نهی و امر بکنید آن هم با آن کوبندگی؟! و آن هم دعوت به قیام، آن هم دعوت به شورش؟! یا در مقابل این اعلامیه جبهه ملی که مخالف نص قرآن مجید است، در مقابل این دعوتی که مردم را دعوت کرده است به راهپیمایی در مقابل قانون الهی، تکلیف دیگر ندارید شما؟ آقایان تمام تکلیف‌ها را بجا آوردند و عمل کردند! فقط یک تکلیف مانده و آن جمهوری اسلامی را به هم زدن؟! در تمام تکلیف‌هایی که بر ما و شما متوجه است، چه از قشر نویسندگان و روشنفکران و جبهه‌ها و نهضت‌ها و سایرین، تمام تکالیف فقط منحصر به این شده است که این جمهوری اسلامی را در خارج از کشور طور دیگری که هست نمایش بدهید و مردم را دعوت کنید که بر خلاف جمهوری اسلامی شورش کنند؟ شما دیگر همه چیز درست شده است، فقط این یکی مانده؟!»
 (صحیفه نور، جلد ۱۵ صفحه ۱۲)

*- « مسلمان‌ها بنشینند تماشا کنند یک گروهی که از اولش باطل بودند، من از آن ریشه‌هایش می‌دانم، یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بودند، از اولش هم مخالف بودند، اولش هم وقتی که مرحوم آیت الله کاشانی دید که اینها خلاف دارند می‌کنند و صحبت کرد، اینها کاری کردند که یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند اسمش را آیت الله گذاشته بودند. این در زمان آن بود که اینها فخر می‌کنند به وجود او (مصدق)، او هم **مُسلِم نبود**.

من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زدند و به اسم آیت الله توی خیابان‌ها می‌گردانند، من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست، این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و **اگر مانده بود سیلی را بر اسلام می‌زد**. اینها تفاله‌های آن جمعیت هستند که حالا قصاص را، حکم ضروری اسلام را غیر انسانی می‌خوانند.

ما تکلیف مان با آنها خوب، تا یک حدودی معلوم است، هر وقت هم مصلحت پیدا بشود، روشنش می کنیم.»
(صحیفه نور، جلد ۱۵ صفحه ۱۵)

*- «شما ریشه‌هایتان! از ریشه‌ها خراب بودید، ولی حالا من نظرم به این جمعیتی است که اینها را تایید می کنند. یک قدر اصلاح کنید خودتان را آقا، چرا برای دنیا اینقدر دست و پا می‌زنید؟! انسان اینقدر برای دنیا دست و پا بزند که یک جمعیتی که قرآن را سب می کنند و یک جمعیتی که کمونیست‌ها را دعوت می کنند برای ضدیت با اسلام، شما تاییدشان می کنید. شما ناهی از منکر، مفسر قرآن (منظور امثال بازرگان در نخصت آزادی می باشد)، خوب بیائید در مقابل اینها بایستید، در مقابل اینها بگوئید این امری که گفتند اینها، کفر است. اینکه کسی بگوید حکم خدا غیر انسانی است، اسلام غیر انسانی است، این کافر است.» (صحیفه نور، جلد ۱۵ صفحه ۱۷)

*- «خب شما تا آن آخر هم اعلیحضرت را می‌خواستیدش، به من گفتید دیگر؛ این (را) که نمی‌توانید حاشا کنید، تا آن آخر هم می‌گفتید خب، ایشان باشند، اعلیحضرت همایونی باشند، حکومت نکنند. شمائی که تا آخر هم اینطور بودید، بختیار (را) هم تا آخر می‌خواستید، آخر شما نباید دیگر ما را بازی بدهید بگوئید که ما چه، ما چه. من گفتم که در تمام طول سلطنت رضا شاه و محمدرضا شاه سب به اسلام تو کار نبوده و جبهه ملی سب اسلام کرده است» (صحیفه نور، جلد ۱۵ صفحه ۲۱)

با آنکه خداوند راه تسلط کافران بر مسلمانان را بسته، ولی اکنون چرا مسلمانان زیر سلطه استکبار قرار دارند؟! [دارند!](#)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه معنای "سلطه" همیشه قدرت و غلبه سیاسی و حکومتی نیست، بلکه به معنای "دلیل و حجت قاطع" نیز به کار می‌رود، اما در مورد "سلطه‌ی حاکمیتی" نیز فرمود: کفار سلطه‌ای بر مؤمنین ندارند. آغاز و راه هر سلطه‌ای، "نفوذ" است و خداوند متعال در آیات بسیاری تصریح نموده است که ابلیس رجیم، سایر شیاطین جنّ و انس، کفار، مشرکین و ...، راه نفوذ و تسلطی بر مؤمنان و متوکلان به خداوند منان ندارند؛ چنان که در مورد ابلیس لعین [که سایر شیاطین انس و جنّ را نیز شامل می‌گردد] فرمود:

« إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ » (التَّحَلُّ، ۹۹)

ترجمه: چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد.

و همچنین در مورد کفار نیز تصریح نمود به این که «... وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا - و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان [راه نفوذ و تسلطی] نداده است / النساء، ۱۴۱»
 اما (همان گونه که در سؤال اشاره شد، اشخاص و جوامع مسلمان بسیاری را می بینیم که هم تحت سلطه‌ی ابلیس رجیم قرار گرفته‌اند و هم تحت سلطه، استعمار و استثمار کفار، مستکبرین و ظالمین قرار گرفته‌اند!

نکات:

یک - نکته‌ی اول اینجاست که نفرمود «شیاطین یا کفار، بر هر کس که نام اسلام را حمل می کند و خود را مسلمان می نامد، تسلطی ندارند»، بلکه فرمود: «بر مؤمنین» تسلطی ندارند. پس اول باید دید مؤمن هستیم یا خیر؟!

دو - بنابر این، سؤال فوق، مثل این است که پرسند: مگر خداوند مّان نفرموده که به انسان، عقل، چشم و گوش ظاهری و باطنی (سمع و بصر) داده است، پس چرا یک عده عقل خود را به کار نمی اندازند و یا نمی بینند و نمی شوند؟!

سه - ایمان، مانند لباس و سپر است. اگر کسی لباس غواصی را نشان دهد و بگوید: «آب از آن نفوذ نمی کند - یا سپر ضد گلوله را نشان دهد و بگوید: «گلوله از آن رد نمی شود»؛ نمی شود معترض شد که پس چرا یک عده که از آنها استفاده نکردند، لباس شان و بدن شان در آب دریا خیس شد و یا با اصابت گلوله، مجروح یا کشته شدند؟!

همه چیز مشروط است:

نظام علی و معولی از یک سو، و قوه عاقله و نیز اختیار و اراده [قدرت انتخاب] انسان از سوی دیگر، خود دلیلی بر ضرورت "مشروط" بودن تمامی احوالاتی است که بر انسان عارض و حاکم می گردد.
 "اگر" درس بخوانید، با سواد می شوید - "اگر" تلاش هدفمند و برنامه ریزی شده بنمایید و در کارتان نظم و جدیت داشته باشید، رشد می کنید - "اگر" حول محور حبل الله (ولایت) وحدت کنید، به قدرت و پیروزی می رسید - "اگر" خوش اخلاق باشید، محترم و عزیز می گردید و ...
 از این رو در قرآن کریم و تمامی آیات مربوط به انسان و سرنوشت دنیوی و اخروی او، بارها و بارها تأکید و گوشزد شده است، که همه چیز مشروط است؛ هدایت خدا مشروط است - پذیرش استغفار و توبه مشروط است - استجاب مشروط است - نصرت خدا مشروط است - موفقیت، پیروزی و فلاح مشروط است ... و بالاخره آن که "بهشت و جهنم" نیز مشروط است و همه "اگر" دارد.

* « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ » (محمد صلوات الله علیه و آله، ۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! **اگر** (آیین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

* « **وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** » (ابراهیم علیه السلام، ۷)

ترجمه: و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد که "اگر" واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد، و "اگر" ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود. « [دقت: شکر یعنی شناخت مُنعم و استفاده درست و بینه از نعمت الهی و ضایع نکردن آن].

ایمان و عمل:

ایمان و عمل نیز مشروط هستند. "ایمان"، وقتی حقیقی و کامل می‌شود که در عمل تبلور و تجلی یابد و عمل نیز وقتی مقبول و مرضی خدا و منتج به نتیجه‌ی مطلوب برای عاملش می‌گردد که مبتنی بر ایمان باشد.

دقت: اسلام و ایمان، فقط "کلمه و اسم" نیستند، مضافاً بر این که «کلمه و اسم» به خودی خود تأثیری ندارند. آیا هر کسی که نامش "علی" باشد، به مراتب اعلا راه یافته یا می‌یابد؟ آیا نام هر کس که فاطمه باشد، از هر گونه شر و بدی بری می‌گردد (فَطَمَتَ مِنَ الشَّرِّ)؟!

اسلام و ایمان نیز چنین است. هیچ کس با اسم اسلام، موحد، مؤمن، متوکل، مسلمان، اهل ولایت (شیعه) و اهل قرآن کریم نمی‌گردد، بلکه "اسم" باید "مسما" هم داشته باشد و در انسان تجلی کند. مثل این است که کسی نام خودش را "هنرمند" بگذارد و یا پول بدهد به مطبوعات و رسانه‌ها تا او را "هنرمند" بخوانند، اما هیچ هنر قابل توجه و ویژه‌ای نداشته باشد و از او بروز نکرده باشد! اسم مسلمانی، گام نخست است؛ اما کسی که یک گام بردارد (یا برده شود) و دیگر متوقف بماند که فلج می‌شود.

از این رو فرمود: به صرف این که مدعی شدید و گفتید: «ما مسلمان و مؤمن هستیم، رها نمی‌شوید و حتماً در بوته آزمایشات گوناگون قرار می‌گیرید تا صدق گفتار شما معلوم شود.

سلطه:

نفرمود: «ابلیس لعین یا سایر شیاطین از انس و جنّ، به طور کلی و بر هیچ کسی سلطه ندارند»، بلکه فرمود: بر یک عده (مؤمنین) سلطه ندارند و بر یک عده‌ی دیگر - که خودشان ولایت و سلطه‌ی او را پذیرفته‌اند - سلطه دارد، چنان که در آیه‌ی بعد از ذکر عدم سلطه بر مؤمنین، می‌فرماید:

« **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ** » (التحل، ۱۰۰)

ترجمه: تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند، و آنها که نسبت به او [= خدا] شرک می‌ورزند (ابلیس، شیاطین، طواغیت، هوای نفس و ... در عبادت و اطاعت، شریک می‌گردانند).

*- بله، « [شیطان بزرگ] امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» چرا که سلطه‌ای بر مؤمنین ندارد، اما مشروط به این که مردم مؤمن باشند؛ ولی اگر طاغوت‌گرا یا دنیاگرا، سطحی‌بین، الکی خوش و بی‌بصیرت شوند، نه تنها امریکا هر غلطی که بتواند می‌کند، بلکه نوکرانش نیز به هوس سلطه و چنگ انداختن می‌کنند.

*- به تاریخ گذشته و حال مسلمانان جهان نگاهی کنیم، از صدر اسلام تا کنون؛ و علل نفوذها، شکست‌ها و سلطه‌ی کفار را بررسی نماییم؛ آیا برهه و یا واقعه‌ای را می‌یابیم که در آن کفار قصد جان، مال و مُلک مسلمانان را نموده باشند، و علت غلبه و سلطه‌ی آنان، ضعف ایمان، سستی، بی‌بصیرتی، دنیاگرایی، خودفروشی، نفاق، ترس و ... در میان مردمانی که فقط اسم اسلام را حمل می‌کنند، نباشد؟!

علت سقیفه، حکومت معاویه، واقعه‌ی تلخ کربلا ... و سایر حوادث چه بود؟ علت سلطه انگلیس، فرانسه، پرتغال و اکنون امریکا، چه بود و چه هست؟!

از سویی دیگر، به جوامع واقعاً اسلامی و ایمانی بنگریم. علت شکست دشمنان، اگر چه "ابر قدرت جهان" بوده باشند و با هم متحد شوند (مانند جنگ تحمیلی هشت ساله)، چه بوده و چه هست؟!

فقط "ایمان واقعی که در عمل صالح تجلی دارد"؛ چرا که آنها هیچ راه نفوذ و تسلطی بر مؤمنین ندارند.



گوناگون - آبان ۱۳۹۵

ازلی یعنی چه؟ آگه چیزی ازلی نباشه بهش چی میگن؟ آیا ممکنه یک چیزی ابتدا نداشته باشه ولی انتها داشته باشه؟ بحث حادث و قدیم رو هم میشه یه توضیح مختصری بدین و اینکه آیا میشه در مورد زمان هم این بحث رو مطرح کرد که : آیا زمان حادث است اگر حادث است پس یعنی زمانی بوده که زمان نبوده که این جمله تناقض دارد پس زمان قدیم هست.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مطالب مختصری در معنا و مفهوم اصطلاحات ایفاد می گردد، اما باید دقت نمود که در مبانی فلسفی، نمی شود به همین مقدار بسنده نمود.

وجود:

وجود از دو حیث خارج نیست؛ یا "واجب الوجود" هست، یعنی "هستی" عین ذات او می باشد و از بیرون به او عارض نشده است - و یا "ممکن الوجود" می باشد، یعنی هستی عین ذات او نیست، پس از بیرون به او عارض شده است. بنابر این، همان گونه وجود سلسله معلولها، سلسله علل را نشان می دهد و ختم به "علت العلل" را ایجاب می کند که خودش دیگر معلول علت دیگری نباشد، وجود تمامی "ممکنات" نیز وجود «واجب الوجود» را اثبات می نماید.

ازلی:

ازلی، که به آن «قدیم» نیز می گویند، یعنی "واجب الوجودی" که چون "هستی" عین ذات اوست، همیشه بوده است؛ چرا که اگر چیزی نبوده و بعداً پدید آمده باشد، یعنی هستی عین ذات او نیست. بنابر این، وجود ازلی، هستی محض می باشد و از همین رو، کمال محض است، چرا که "کمال" همان "هستی" و نقص همان "نیستی" می باشد.

ابدی:

ابدی به وجودی گفته می‌شود که هیچ‌گاه و به هیچ‌مقداری، زوال، فنا و نیستی به او راه نیابد. پس بالتبع "تغییر و تحول" نیز در او ایجاد نمی‌شود. چرا که "هستی محض"، نیازی به تغییر و تحول ندارد و هرگونه تغییر و تحولی، ابدی بودن حالت اول آن را منتفی می‌نماید.

مثال:

ابن ابی العوجاء، که از کفار ماده‌گرا (ماتریالیسم) بود، در ملاقاتی، از امام صادق علیه السلام پرسید: «دلیل شما بر حدوث اجسام چیست؟» - این سؤال به خاطر آن بود که اگر حادث بودن اجسام ثابت شود، نیازشان به محدث، اثبات می‌گردد - امام علیه السلام به ایشان فرمودند: «من هیچ چیز کوچک یا بزرگی را نمی‌بینم، مگر آن که اگر مثل آن به آن افزوده شود، بزرگتر می‌شود؛ همین یعنی از بین رفتن حالت اول (کوچکی) و پدید آمدن (حادث شدن) حالت دوم (بزرگی). [اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید].»

حادث:

حادث، یعنی پدید آمده، یعنی چیزی که قبلاً نبوده و بعداً پدید آمده است. پس از آنجا که قبل از پیدایش نبوده، ازلی و قدیم نیست؛ و از آنجا که هستی عین ذاتش نیست، پس فنا پذیر نیز می‌باشد.

قانون:

بنابر این، هر چه که ازلی باشد، حتماً ابدی نیز می‌باشد - هر چه که ازلی نباشد، حادث است - هر چه که حادث باشد، پدید آورنده می‌خواهد - هر آن چه که پدیده باشد، فنا پذیر نیز هست.

زمان:

ماگاهی (بنا بر عادت‌های ذهنی)، تعاریفی از واژگان می‌نماییم و سپس در چالش آنها احساس وجود تناقض می‌کنیم!

بدیهی است که اگر بگوییم: «زمانی بوده که زمان نبوده»، جمله بندی دارای تناقض می‌شود، هر چند که مفهوم برای ذهن روشن می‌باشد.

اما، تعریف زمان به زبان ساده یعنی «قبل و بعد»، که در فارسی به آن «پیش و پس» می‌گوییم. در واقع "زمان" یعنی "تقدم و تأخر".

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (الأعراف، ۳۴)

ترجمه: و برای هر امتی اجلی است پس چون اجلشان فرا رسد نه [می‌توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

بنا بر این، اگر گفته شود که چیزی "پیش" از پیدایش نبوده و "پس" از نبودن پدید آمده است، با هیچ تناقضی مواجه نخواهد شد. مثل این که بگوییم: "زمان، پیش از پدید آمدن، نبوده و پس از نبودن، پدید آمده است"، بنا بر این، زمان نیز خودش حادث می باشد و نیاز به پدیدآورنده دارد.

نکته:

زمان، گاهی با مقیاس سال، ماه، هفته، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه محاسبه می گردد؛ مثل این که بگویید: من بیست سال پیش، در چنین روز و ساعتی به دنیا آمدم - یا دو سال پیش در چنین روز و ساعتی ازدواج کردم - یا فردا عصر در ساعت ۱۷ به سفر می روم و ...؟

اما گاهی، مقیاس زمان، فقط همان «تقدم و تأخر»، «قبل و بعد» و یا «پیش و پس» می باشد؛ مثل آن که بگویید: «من، پس از آن که نبودم، به وجود آمدم» - «من، پس از حیات در دنیا، از دنیا می روم» - «قیامت، پس از پایان حیات دنیا اقامه می شود» - «انسان، "پیش" از آن که در قرارگاه ابدی خود جای گیرد، محاکمه می شود و امورش حسابرسی خواهد شد و "پس" از پایان دادرسی، به جایگاهش برده خواهد شد و ...».

در نتیجه:

زمان و مکان، پیش از آن که پدید آیند، نبودند و پس از آن که نبودند، پدید آمدند، پس هر دو حادث هستند و چون حادث می باشند (هستی عین ذات آنها نیست)، تغییر و فنا به آنها راه دارد.

قدر (اندازه)

وقتی می فرماید: «لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» - برای هر چیزی اندازه ای هست / الطلاق، ۳»، یعنی هر چیزی محدود است؛ بنا بر این، هیچ چیزی به جز خداوند سبحان، هستی و کمال محض نیست، در نتیجه، همه چیز حادث (پدیده) بوده و بالتبع تغییر و فنا به آنها راه دارد.

لطفا توضیح دهید که خصوصی سازی یعنی چه و چه فوایدی دارد که نظام اینقدر به آن تاکید دارد؟ آیا کم کردن یا کوچک کردن نقش دولت در اقتصاد همان سیاست های لیبرالی و نئولیبرالی و ترویج سرمایه داری و کوشش در جهت گسترش کمی و کیفی حضور و نفوذ «سرمایه داری» که شاخصه اصلی حکومت های سکولار است، نیست؟ آیا اقتصاد و شرکت ها و کارخانجات کشور اگر دست سرمایه داران بیافتد به ضرر کشور و دولت اسلامی نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نکته اول آن که هیچ گاه یک مسئله علمی را با "شعار"های ژورنالیستی مورد مطالعه قرار ندهید. این که "اقتصاد خصوصی" یعنی چه و اگر "خصوصی سازی" شود، به نفع یک کشور و ملت هست یا خیر؟ یک مقوله است؛ و شعارهایی چون: لیبرالی، نئولیبرالی، سکولاری و ...، یک مقوله‌ی دیگری می‌باشد. حتی اگر کسی بخواهد که خلط مبحث نماید و صرفاً با واژگان شعاری از موضوعی حمایت و یا آن را تخطئه نماید، باز هم برای رعایت منطق در دفاع یا حمله‌ی خود، ناچار است که تعریف علمی همان شعارها را ارائه دهد و راجع به مفید یا مضر بودن آنها بحث کند. بدیهی است که اگر "خصوصی سازی" در یک تعریف شعاری، شاخصه‌ی حکومت‌های لیبرالی و سکولاری قلمداد گردد، دولتی شدن اقتصاد یک کشور نیز شاخصه‌ی حکومت‌های کمونیستی قلمداد خواهد شد.

سرمایه‌داری، یعنی چه؟ چرا خوب یا بد است؟ کدام جهتش مفید و کدام جهتش مضر است؟ لیبرال یعنی چه؟ تفاوت نئولیبرال با لیبرال چیست؟ سکولار یعنی چه و ارتباطش با لیبرالیسم یا نئولیبرالیسم چیست؟ تمامی اینها چه نقشی در اقتصاد خصوصی و یا اقتصادی دولتی دارند و ...؟!

نکته دوم آن که در تعریف، حمایت و یا نقد یک مسئله یا روش علمی و عملی (مثل سیستم اقتصادی یک کشور)، باید جایگزین‌ها (آلترناتیو)ها نیز ابتدا مطرح شوند و سپس نکات مثبت یا ترجیح آنها بیان گردد و سپس نتیجه‌گیری شود که این بد است و آن خوب - یا این بد است و آن بدتر.

نکته سوم آن که الفاظ و واژگان و معانی آنها (در هر موضوعی) یک بحث است و چگونگی اجرای آن یک بحث دیگر!

عزیزتر از واژه "اسلام" نداریم، اما شاهد بوده و هستیم که اسلام، به سبک معاویه‌ای، یزیدی، هارونی، مأمونی، وهابی، داعشی و ... نیز اجرا می‌شود. و همین‌طور، واژگانی چون: دموکراسی، لیبرالیسم، پست مدرنیسم، حقوق بشر و ... بسیار معروف و مشهورند؛ اما شاهدیم که تمامی جنایات مستکبران، تحت همین عناوین و توجیهات به وقوع می‌پیوندد. و همین‌طور است هر واژه‌ی دیگری، مانند: همسری، دوستی، برادری، برابری، تعاون، همزیستی، تجارت و

بنابر این، به کار بردن ظاهر یک واژه مانند «سرمایه‌داری» و مقابل نمودن آن با چند واژه‌ی دیگر، مانند «فتوئالی، لیبرالی، سکولاری و ...»، غلط می‌باشد و هیچ نتیجه‌ای نیز نمی‌دهد؛ مگر این که کسی بخواهد در عوامفریبی‌ها، تهمیج‌ها، ایجاد اعوجاجات و انحرافات در اذهان عمومی به نفع خود و اهدافش، به این روش‌ها متوسل گردد. مانند آن چه معمولاً حکومت‌ها، سیاستمداران، احزاب، جریان‌ها و ... انجام می‌دهند.

نظام اقتصادی:

نظام اقتصادی، چندین روش (مُدل یا مُتد) دارد که همه به صورت تئوری تعریف شده و کم و بیش به صورت عملی نیز به اجرا درآمده و ضعف‌ها و قوت‌های خود را نشان داده‌اند.

نظام سرمایه‌داری صرف، با حاکمیت سرمایه‌دار - نظام کمونیستی و یا سوسیالیستی، که فقط شعار بود، چرا که سرمایه در دست یک عده سرمایه‌دار حزبی بود - نظام دولتی، که سرمایه به اسم مردم در اختیار دولت و دولتمردان قرار می‌گیرد.

در اقتصاد اسلامی، هر سه نوع مالکیت [به شرط اجرای درست]، به رسمیت شناخته شده و مشروعیت دارد و محدود نمودن نظام اقتصادی یک کشور یا یک جامعه به یکی از روش را مضر و سبب بروز مشکلات عدیده بیان نموده است، که از آن جمله می‌توان به سلطه استکبار، دیکتاتوری حکومت، فقر عمومی مردم، زیادتیر شدن فاصله طبقاتی - عمیق‌تر شدن شکاف‌ها و ... اشاره نمود.

بنابر این:

● - اگر سرمایه فقط در مالکیت دولت باشد، نه تنها انگیزه فعالیت اقتصادی از بین می‌رود و هیچ استعدادی رشد نموده و شکوفا نخواهد شد، بلکه کارگزاران نیز حقوق بگیر بوده و دلسوز حفظ و رشد سرمایه نخواهند بود و البته نگران ضرر و زیان نیز نخواهند بود. چنان که در همه جا و حتی ایران شاهد بوده و هستیم و البته صاحبان سرمایه‌های کوچک یا بزرگ نیز سرمایه‌های خود را خارج خواهند کرد و

● - اگر سرمایه فقط در اختیار اشخاص حقیقی و یا حقوقی (شرکت‌ها، که آنها نیز متعلق به اشخاص هستند) باشد، نه تنها فاصله طبقاتی بین فقیر و غنی را بیشتر و شکاف‌شان را عمیق‌تر می‌کنند، بلکه قدرت را در اختیار چند نفر محدود گذارده و سلطه‌ی چند نفر به سرنوشت یک ملت (یا کل جهان) را پدید می‌آورند و البته جنگ‌ها و جنایات هولناک را نیز به ارمغان می‌آورد (مثل آمریکا و اروپای متحد). بخش خصوصی اگر حاکم مطلق شود، پوست مردم را می‌کند.

● - اگر گفته شود که تمامی سرمایه‌های یک کشور عمومی و مال همه مردم باشد، نه تنها "حس و میل به مالکیت" که فطری و عقلی می‌باشد را از بین می‌برد، بلکه اساساً عملی نخواهد بود، چرا که بالاخره سرمایه بدون مالکیت و مدیریت رها نمی‌شود، بلکه باز حکومتی، حزبی و ... آن را به بهانه‌ی مدیریت سرمایه‌ی مردم در اختیار می‌گیرد و ضمن قرار دادن همگان در "فقر مساوی" [به جای ثروت مساوی]، سرمایه‌ها را تلف کرده و یا در نهایت به نفع حزب یا حکومت مصادره می‌کند و در نهایت رقابت‌های حزبی خونین نیز پیش می‌آید (درست عین عواقب سرمایه‌داری خصوصی، البته با تغییر اسم و تابلو).

***- بنا بر این، در اسلام غنی و عزیز، هر سه مدل یا متدولوژی، مشروع و لازم شمرده شده است، البته با تعاریف، تعیین حدود و ثغور و احکام و قوانین در شئون و جوانب متفاوت هر کدام، که این حدود از سویی سدی برای طغیان یا انحراف هر کدام می‌گردد و از سویی دیگر ایجاد تعاون و همکاری برای رشد می‌نماید.

***- پس آن چه که مهم است، چگونگی اجرای مالکیت دولتی، خصوصی و مردمی می‌باشد.

خندوانه - به نظرتون برنامه‌ای مثل خندوانه واقعا تاثیر مثبتی در بیشتر شدن معرفت مردم نسبت به معضلات اجتماعی دارد؟ یا فقط صرفا برنامه‌ایست که ضمن چند آیتیم خوب، جلف هم هست؟ (نکات قابل تأمل)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

یکی از بزرگترین معضلات ما این است که برخی از مسئولین و هنرمندان، گمان می‌کنند که مردم نمی‌دانند! در حالی که مراتب به مراتب بیش از آنان با مشکلات و معضلات اجتماعی آشنایی دارند، چرا که بیش از آنان درگیر این مشکلات می‌باشند.

هر برنامه‌ای [به ویژه در عرصه‌ی فرهنگی و تبلیغاتی]، نکات مثبت و منفی بسیاری دارد که گاهی نکات مثبتش بیشتر است و گاهی نکات منفی‌اش. اما به طور کلی می‌توان اذعان داشت که کمتر پروژه یا برنامه‌ای [اقتصادی، فرهنگی و ...] دیدیم که به همان خوبی ابتدای کار، تداوم یابد و آخر و اولش همگون باشد، و البته در برنامه‌های فرهنگی تا حدی ضعف وجود دارد که مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «ولنگاری فرهنگی!»

این ناهمگونی نیز گاهی به خاطر ضعف بینش، شناخت نیازها و ضرورت‌ها، هدفگذاری، برنامه‌ریزی و مدیریت می‌باشد؛ و گاهی عمدی است؛ یعنی: خوب وارد می‌شوند که جذب کنند، سپس آرام آرام مقاصد اصلی را رو می‌کنند.

برنامه‌ی "خندوانه" که بسیار موفق و پر بیننده می‌باشد نیز از این قواعد مستثنا نمی‌باشد؛ نکات بسیار خوب و مثبت دارد و نکات منفی بسیاری نیز دارد که به چند نمونه اشاره می‌شود:

سیاسی:

*- در یک جلسه، طبق روال دعوت از هنرمندان یا ورزشکاران محبوب، آقای رضا کیانیان را می‌آورند و ضمن صحبت‌های معمولی، به معضل محیط زیست و کمبود آب اشاره می‌کند.

*- پس از چند ماه، مجدد او را می‌آورند و او اظهار می‌دارد که در خصوص خشک شدن دریاچه ارومیه، با مسئولین سازمان ملل و ... مذاکره نموده و برای توجه و امداد آنها، یک میلیون امضا از اتباع ایرانی می‌خواهد. صحبت می‌شود که هر شب حدود ۴۰ میلیون این برنامه را می‌بینند و حدود ۳ تا ۴ میلیون ارتباط پیامکی دارند؛

بنابر این ظرف مدت یک یا دو روز، می‌توان ۵ میلیون امضا جمع کرد و کار تمام. سپس آقای کیانیان به عنوان نماینده‌ی [انتخاب نشده مردم در این امر]، با این پنج میلیون امضا به امریکا و سازمان ملل رفته و امور را پیگیری می‌کند!

الف - آقای کیانیان بدون این که دولت، وزارت امورخارجه، مجلس یا مردم او را برگزیده باشند، با چند میلیون امضا، نماینده‌ی مردم ایران برای معضل خشک شدن دریاچه ارومیه در سازمان ملل و سایر نهادهای بین‌المللی مربوطه می‌شود!

ب - سازمان ملل با درخواست چند میلیون ایرانی، به خود اجازه می‌دهد که رسماً در امور داخلی کشور دخالت کند (این کمک نیست)! و این خود یک باب است که اگر برای امور دیگر نیز باز شود، مشکلات و معضلاتی را به بار می‌آورد.

توضیح: دریاچه ارومیه، نه فقط به خاطر محیط زیست، بلکه به لحاظ موقعیت جغرافیایی و هم چنین جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک)، بسیار حساس و مورد توجه دیگران می‌باشد.

بی‌تردید سازمان ملل و سایر نهادهای بین‌المللی مربوطه، از خشک شدن آب دریاچه ارومیه و خساراتی که به بار می‌آورد، غافل نبودند و حتی بارها کارشناس فرستادند. بنابراین، اگر طرح یا قصد کمکی داشتند، پیش از این اقدام می‌کردند و نیازی به درخواست چند میلیون ایرانی، توسط یک هنرمند، برای دخالت رسمی و توجیه شده‌ی آنها نبود.

فرهنگی:

● - در شرایطی که از یک سو فرهنگ فمینیسم به هر شکلی تبلیغ و تحمیل می‌گردد و از سوی دیگر یک عده دانسته و ندانسته، به نام ارزش، مقام، جایگاه و حقوق زنان، با تبلیغات گسترده و بسترسازی‌های قانونی و اداری و ...، تقلید از فرهنگ منحط غرب را هدف گرفته‌اند، در برنامه‌ی خندوانه، به مناسب سالروز میلاد حضرت معصومه علیهاالسلام و روز دختر، چند صد دختر را به عنوان میهمان دعوت می‌کنند؛ سپس جناب خان، شعر «پسر پسر قند عسل» را می‌خواند و دختران با دست زدن و شادی و خنده، با او همخوانی می‌کنند! که واقعاً نه تنها جلف بود، بلکه تحقیر دختران بود.

● - در همین راستا، پرسش ثابت از تمامی میهمانان مرد [چه شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی مانند آقای دکتر حداد عادل باشند - چه دانشمند و نابغه - چه هنرپیشه و ورزشکار و ...]، این است که «آیا آشنیزی بلد هستی یا نه؟» - «آیا در خانه کمک و خانه‌داری می‌کنی یا نه؟» - این سؤالات که در سایر برنامه‌ها نیز به صورت یک اصل مسلم مشاهده می‌شود، در حالی است که اگر میهمان از دختران و بانوان محترمه باشند، با آنها

راجع به فعالیت‌های اجتماعی‌شان سخن می‌گویند - و این روند در حالی است که اگر به تیزرهای آگهی‌های تجارتي نیز توجه کنید، در تبلیغ مایع ظرفشویی، می‌بینید که مرد پیش‌بند بسته و ظرف می‌شوید و زن مایع را خریده و از بیرون به خانه می‌آید! و در تبلیغ پوشک نوزاد می‌بینید که زن خریده کرده و مرد آن را تعویض می‌کند! و در تبلیغ مواد خوراکی می‌بینید که مرد مانند سرآشپز، آن را سر سفره می‌آورد و ...!

● - در استندآپ کمدی، شاهد یک پرسش ثابت و یک نقل‌خاطره‌ی متداول نیز هستیم. پرسش ثابت این است که «آیا در بچه‌گی، شیطونی داشتی یا نه؟!»، بعد آنها از خلاف‌های خود در سنین کودکی، جوانی و گذشته، از تقلب‌ها و یا بلاهایی که سر دیگران آوردند ... می‌گویند و مردم نیز هرهر می‌خندند! و نقل‌خاطره، تکرار این است که کمدین‌ها، از بداخلاقی، ناهمی و خشونت "پدر" می‌گویند! مانند بیشتر فیلم‌ها، سریال‌ها، قصه‌ها، گزارشات و ... در دو دهه‌ی اخیر!

● - در فرهنگ و تربیت اسلامی و ایرانی، از گذشته و طفولیت به ما یاد دادند که اولاً بی‌خودی نخریدید، ثانیاً مقابل چشم دیگران، چیزی نخورید، ثالثاً با دهان پر حرف نزنید. یعنی دقیقاً سه اصلی که خلاف آن، از شاخصه‌های برنامه‌ی خندوانه می‌باشد. خنده‌ی بی‌جهت - هندوانه خوردن مقابل دوربین و چهل میلیون ببینده و صحبت کردن با دهان پر از هندوانه!

اخلاقی:

اداهای سبک و حتی جلف، الفاظ سخیف و حتی گاه متداول بین اقشار خاصی که رفتارها و اخلاق‌شان نکوهیده است، در این برنامه بسیار دیده می‌شود. یکی از دوستان که شوهای قبل از انقلاب را دیده بود، می‌گفت: «اگر چه قابل مقایسه نیستند، اما نمی‌دانم چرا سبک اجرا و اداهای آقای رامبد جوان، مرا به یاد شوهای فرخزاد می‌اندازد؟!» - البته این نظر او بود و ما به هنرمندان خود چنین جسارتی نمی‌کنیم.

● - فرض کنید که یک مرد میان‌سالی مانند آقای رامبد جوان، به مردان جوان یا میانسال، از قشر ورزشکار یا هنرمند و ... مدام بگوید: «ای شیطون بلا!»!

● - به این پرده و دیالوگ‌ها دقت کنید:

آقای نیما [که بسیار هم خوب بازی می‌کند]، روی سن می‌آید و می‌گوید:

نیما: خوشحالم؛ چون سالم، سر حال، با نشاط، پر انرژی و ... هستم؛

رامبد: و خوشگل!

نیما: و خوشگل!

رامبد: پس یه بوس بده! و لپ او را [طبق معمول زننده و با صدا] می‌بوسد.

● - و البته جواب آزمایش مثبت بارداری، حامله و بچه‌دار شدن مردان بماند!

● - رو هوا باز کردن ۱۹۰ یا ۲۴۰ درجه‌ای "عمه اختر و ... " نیز بماند!

نکته:

البته نمی‌خواهیم سیاه‌نمایی کنیم، این برنامه نکات خوبی هم دارد، منتهی چون اولاً سؤال در مورد نکات ضعف بود و ثانیاً مخاطب همیشه باید هوشیار و بصیر باشد و دقت کند که چه به خوردش می‌دهند و ثالثاً همیشه فرهنگ‌های غلط یا منحط (به قول خودشان) موی‌رگی، القا و تزریق می‌شود؛ فقط به چند نکته‌ی منفی به عنوان نمونه اشاره شد.

چگونه مرتاض‌های (هندی، چینی و ...)، با سخت گرفتن بر جسم شان بر روح شان تسلط می‌یابند بدون آنکه بندگی خداوند را کنند؟ اساساً فرق پیغمبران و مرتاض‌ها در چیست؟ مگر این نیست که این قدرت با اجازه خدا باید اعطا شود آنان که خداوند را قبول ندارند. لطفاً در رابطه با این مباحث توضیح دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مرتاض، هیچ‌گاه به روحش تسلط ندارد که بیان شود بدون ایمان، چگونه چنین تسلطی یافته است!

برای شناخت بیشتر، لازم است به دو مقوله‌ی مهم «انسان‌شناسی» و سپس «دین‌شناسی» پرداخته شود که چون در این مجال کوتاه، امکانی برای شرح مفصل آن وجود ندارد، به چند محور اساسی اشاره می‌شود:

الف - آدمی، دارای چگونگی‌ها (یا ابعاد) بسیار متفاوتی می‌باشد که هر کدام نیز نیروهای متفاوتی دارند. در یک دسته‌بندی کلی می‌توان به «جسم، روان و روح» و البته قوای آنها اشاره نمود.

ب - قوای جسمی، با ورزش، تغذیه، بهداشت ... و رعایت اصول و فروع "سلامتی و تندرستی" تقویت می‌شود. قوای روانی، با سلامت جسم و تمرین ذهن و کنترل سلسله اعصاب، تقویت می‌گردد؛ و قوای روحی نیز با توجه روح به مبدأ و معاد، عالم معنویت، روحانیت و حاکمیت بر مملکت وجود و قوای آن [جسم، نفس، روان و ...] تقویت می‌گردد.

ج - هر یک از ابعاد وجودی انسان و قوای بالفعل (آن چه هست)، و قوای بالقوه یا استعداد (آن چه می‌تواند باشد) در انسان، از توان و نیروی فوق تصور و ناشناخته‌ای برخوردار است که حتی علم تجربی امروز، به نشانه‌هایی از آن دست یافته است. به عنوان مثال:

● - بلند کردن یک وزنه‌ی بالای ۱۵۰ یا ۲۰۰ کیلوگرم برای انسان معمولی [هر چه قدر هم سالم و تنومند باشد] ممکن نیست؛ اما یک وزنه‌بردار حرفه‌ای، به رغم قد کوتاه و وزن کمش، آن را به راحتی از زمین‌کننده، بلند شده و بالای سرش نگه می‌دارد!

نیروی تن:

بنابر این، قوای بینایی، شنوایی، حرکت، سکون، خوردن، خوابیدن، احساس یا عدم احساس درد و سایر قوای بدنی نیز همین‌طور می‌باشند.

اراده:

قوی‌ترین نیروی آدمی، همان "اراده" می‌باشد که مسلماً از سنخ قوای بدنی یا فیزیکی نمی‌باشد و شاید بتوان گفت که قوای «روحی» است. بنابر این آدمی می‌تواند که با قدرت اراده‌ی خود، روح را متوجه معبود حقیقی، یا دنیا و بدن نماید - می‌تواند نفس حیوانی و قوای بدنی را در کنترل عقل در آورد - می‌تواند تمامی قوای عاقله و روحی خود را در اختیار نفس حیوانی قرار دهد و

قوای بدنی، همه توسط "نفس حیوانی"، زنده و فعال و پویا هستند. بنابر این، اگر کسی با تمرین زیاد "اراده‌ی" خود را تقویت کند، می‌تواند افسار نفس را در اختیار عقل و روح قرار دهد و یا هر طوری که دوست دارد با آن رفتار کند.

پخش نیرو:

به خورشید به عنوان یک منبع انرژی دقت نمایید. نورش روشنی‌بخش و حرارتش گرمابخش و انرژی‌زاست؛ نه تنها نمی‌سوزاند، بلکه از منابع اصلی حیات می‌باشد. اما اگر شعاع اندکی از این نور - مثلاً به شعاع یک ذره‌بین با قطر ۱۰ سانت - را تجمع کنید و از یک کانون بیرون بدهید، کاغذ، برگ، چوب و ... را می‌سوزاند و حتی جنگلی را به آتش می‌کشد.

قوای روحی، روانی، بدنی (فیزیکی) ما نیز پخش شده است؛ بنابر این اگر کسی با تمرین، بتواند بخشی از این قوا را متمرکز نموده و از یک کانون خارج نماید، می‌تواند به لحاظ روحی، دچار و مقهور نفسانیات و یا وسوسه‌ها نشود و یا به لحاظ فیزیکی، با یک ضربه‌ی دست، چند قالب یخ را بشکند، یا با یک ضربه سر، چند قطعه چوب یا سنگ را بشکند، یا حتی با نیروی چشم و نگاه کردن، یک چنگال فلزی را خم کند؛ یا حتی از پشت یک مانع ضخیم، چیزی را ببیند؛ یا خطرات ذهنی کسی را بخواند و یا به او القا نماید و

دستور به تجمع نیرو در دین:

در قرآن کریم و هم چنین احادیث، آیات و روایات بسیاری وجود دارد که دستور به تجمع نیرو، چه در وجود شخص و چه در جامعه داده است و از پراکندگی نیروها برحذر داشته است و تأکید نموده که این پراکندگی، سبب ناتوانی شما و فُشل شدن قوای شما می‌گردد. دقت کنیم که "فُشل" شدن، یعنی نیرو هست، اما به خاطر پراکندگی، قدرتی ندارد و کاری از آن بر نمی‌آید.

مثال: به نیروی الکتریسته دقت کنید که همه جا و در همه چیز وجود دارد، اما اگر در باطری‌ها بزرگ و کوچک، مخازن بسیار میکرونی و یا بسیار بزرگ تجمع شود و از یک کانون خارج شود، یک قدرت محرکه‌ی قوی می‌باشد. « وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ » (الأنفال، ۴۶)

ترجمه: و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید! و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت و مهابت) شما از میان نرود! و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است!

توحید (وحدت نیرو):

معنای توحید، فقط شناخت خداوند سبحان به یگانگی نیست، بلکه این شناخت به انضمام "یکتاپرستی" می‌باشد.

"یکتاپرستی" یعنی: عقل، قلب، فطرت، اختیار، اراده و بالاخره خروجی آن در اتخاذ مواضع و عملکردها، همه یک جهت داشته باشند و به یک جا وصل باشند؛ آن هم به جهتی که هستی بخش (نیرو بخش) اوست و خود "قدرت و قوت" محض می‌باشد، نه این که خودش نیز نیرویش را از جای دیگری گرفته باشد و یا در آن نقص و کمبودی باشد که نیاز به تقویت از نیروی بالاتر و قوی‌تری داشته باشد:

« اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ » (الشوری، ۱۹)

ترجمه: خداوند نسبت به بندگانش لطف (و آگاهی) دارد؛ هر کس را بخواهد روزی می‌دهد و او قوی و شکست‌ناپذیر است! [تمامی قوای درونی و بیرونی (کمکی) انسان، رزق و روزی است؛ و البته قوت و نیرو، امر لطیفی است، یعنی ضخامت و جرم ندارد؛ و هر چیزی، هر چه لطیف‌تر باشد، قدرتمندتر و پرنفوذتر است]. در مثال مادی، به نور و حرارت آتش موم (شمع)، نفت، گاز، برق، رعد و برق و ... دقت کنید.

توحید و ارباب‌ها:

"رب"، یعنی صاحب اختیار و تربیت‌کننده‌ی امور؛ و آدمی، فطرتاً مخلوق، مرزوق، عبد و مربوط غیر است. مربوط خداست، هر چند که ممکن است به خطا، دیگران را رب خود قلمداد نماید. نفسانیات دورنی، چون: قدرت، شهوت، حرص و ... می‌خواهند قوا را در اختیار گرفته و خود ربوبیت نمایند، و رب‌های بیرونی، چون طواغیت، فراعنه، مستکبران و ظالمان نیز همین‌طور.

بنابر این، اگر عقل انسان، مُعرف رب حقیقی شد - قلب انسان آن را فهم نکرد و محبوب قرار نداد - نفس انسان و کشش‌های گوناگون آن، هر کدام به سویی رفت، شهوتش مزاحم عزتش شد، قدرتش مزاحم شهرتش شد، قدرت، شهوت و شهرت نیز مزاحم حرص مالش شد و ...، تمامی این نیروها پراکنده و فشل می‌شوند و برخی نیز به مرور زمان از بین می‌روند! از این رو، حضرت یوسف علیه السلام، به دو هم سلولی خود فرمودند که

رب‌های گوناگون را کنار بگذارید و تسلیم خدای واحدی شوید که "قهار" است؛ یعنی نیروی او، همه چیز را مقهور خود نموده و بر همه چیز غلبه دارد:

« يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » (یوسف علیه السلام، ۳۶)

ترجمه: ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه‌ی قهار (مقتدر و پیروز)؟

تفاوت اولیاء الله با مرتاض‌ها:

بنابر این، مرتاض با ریاضت‌ها (تمرین‌ها)ی سخت، فقط و فقط با قوای بدن کار دارد که در حوزه‌ی نفس حیوانی می‌باشد. او هر چقدر هم که ریاضت بکشد، باز هم از نفس و برای نفس است. از این رو فقط توان بدنی و اراده‌ی سلطه‌ی خود بر بدن را تقویت کرده است و بالتبع به قوای بدنی بیشتر (در برخی از جوارح و اعضا) می‌رسد؛ و این بدن، هر چقدر هم که نیرویش را متمرکز نماید، باز هم پیر، فرسوده و ضعیف شده و می‌میرد؛ اما روح مرتاض، نه تنها هیچ رشدی پیدا نکرده و مراتب تعالی را نیپیموده، بلکه مانند بچه‌ای عقب مانده، یا میوه‌ای که دور آن را با قالب کچی قلاف کرده باشند، شکل قالب را می‌گیرد، اما از دورن سیاه و فاسد می‌شود. کار انبیا و اولیای الهی (کار دین الهی) این است که بین تمامی قوای روحی، نفسی و بدنی، ایجاد وحدت کند. البته این وحدت، به شرط همسویی و اتصال تمامی قوای درونی و بیرونی به منبع هستی و قوت (الله جلّ جلاله) ایجاد می‌گردد. حتی تمامی احکام اسلامی، [از امور مربوط به بدن مثل: خوردن، خوابیدن، طهارت، شهوت جنسی و ... گرفته تا امور مربوط به روح، مثل شناخت، توجه، تعلق، ایمان، عبادت و ...]، همه برای رساندن انسان و جامعه، به توحید می‌باشد؛ تا انسان بتواند " خَلِيفَةُ اللَّهِ " گردد، نه " كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ " - مانند حیوان، بلکه پست‌تر و گمراه‌تر".

اجازه خداوند متعال:

خداوند علیم و حکیم، با حاکمیت قوانین حاکم بر خلقت، اجازه داده است که انسان با اختیار و اراده‌ی خود، انتخاب کند و به هر چه توجه کند و یا در راهی گام بردارد، در همان قوی‌تر شود؛ و البته نتایج در اختیار انسان نیست؛ چون انسان خالق، مالک و قانونگذار نظام هستی نمی‌باشد.

چگونه می‌توان کار را خالصانه برای رضای خدا انجام داد؟ می‌گویند حتی وقتی کارهای پیش پا افتاده‌ای را انجام می‌دهید نیز برای رضای خدا باشد. آیا با نیت کردن این امر محقق می‌شود؟ لطفاً با مثال راهنمای کنید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نیت، لفظ نیست، بلکه اراده‌ی قلبی شماسست؛ چه به لفظ ادا شود و یا نشود - اگر به آثار و تبعات هر کاری توجه کنیم، می‌یابیم که هیچ کاری پیش پا افتاده نیست.

اخلاص در کار، یعنی پاکیزه، تمیز و صاف کردن کار از هر گونه آرایش و آمیختگی. فرض کنید که می‌خواهید یک شاخه گل، به محبوی چون مادر یا همسر هدیه دهید. اگر "هدف و قصد، (نیت)، فقط اظهار محبت و جلب رضایت او باشد، کار خالص انجام شده است. اما هر چقدر که دل راضی نباشد، یا مقاصد دیگری [مثل: نگاه دیگران، نمایش (ریا)، مدیون کردن، منافع شخصی، انتظار عوض و ...]، از درجه‌ی خلوص کار کم می‌شود.

کار برای خدا نیز باید همین گونه باشد، یعنی هیچ آلاشی در آن نباشد و صرفاً برای او انجام پذیرد.

اخلاص در عبادت (بندگی):

خداوند متعال، بارها در کلام وحی (قرآن کریم)، به "اخلاص" در دین، ایمان و عمل صالح تصریح و تأکید نموده است. مانند آیه‌ی ذیل که از اعتقادات تا اعمال را بیان نموده است و فرموده که دین استوار همین است:

« وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ » (البینة، ۵)

ترجمه: و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!

بی‌تردید و به یقین، خدایی که شریک ندارد، در بندگی و اطاعت خویش نیز "شریک" نمی‌پذیرد، حتی یک در صد. از این رو فرمود: کاری مورد قبول من است که برای من انجام پذیرد.

راه نفوذ شیاطین:

"اخلاص" چون یک دژ محکم است و راه نفوذ هر گونه آلاینده‌ی را سد می‌کند. ابلیس لعین و سایر جنودش، از شیاطین جنّ و انس نیز می‌دانند که تنها راه نفوذ و فریب‌شان، از همان روزنه‌ی ناخالصی می‌باشد؛ چنان که اذعان داشت: "سعی در اغوای همگان می‌کنم، به غیر از آن دسته از بندگان که مخلصند «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»

بدیهی است که دل ابلیس و سایر شیاطین جنّ و انس، برای انسان‌های مخلص نسوخته است، یا خیرشان را نمی‌خواهند، بلکه می‌دانند که به آنها راه نفوذی ندارند.

کار برای خدا:

خداوند متعال، همانگونه که در اهداف و احکام تفاوت قائل نشد و ضمن مبانی شناختی و مباحث نظری (اعتقادات)، احکام عملی را نیز خود وضع و صادر نمود، در بین کارهای متفاوت نیز تفکیکی قائل نشد که مثلاً بفرماید: «نماز مصداق عبادت است، پس برای من باشد - اما کاسبی، رفتار با خانواده، تعامل با دیگران، گردش

و تفریح و ...؛ عبادت محسوب نمی‌گردد، پس به هر هدفی، هر کاری که دلتان خواست بکنید!» یا بگویند:

«کارهای بزرگ برای من باشد، شرک در کارهای کوچک اشکالی ندارد!»

بنابر این، بنده‌ی مُخلص خداوند سبحان، تمامی کارهایش را برای خدا خالص می‌کند، خواه نماز شب بخواند، خواه با دوستان به گردش و تفریح برود، خواه مایحتاج خانواده را تهیه کند، خواه حکمت، فلسفه، تفسیر و فقه بیاموزد، یا فیزیک و شیمی ...

شاخصه‌ها اصلی:

* - شاخصه‌ی اصلی در بُعد نظری (اعتقادات)، این است که انسان به "توحید و معاد" اعتقاد راسخ داشته باشد. توحیدش سبب یکتاپرستی و شریک نگرفتن برای خدا در هر امری می‌گردد؛ و معادش نیز اهداف او را در راستای بازگشت به سوی محبوب و معبود حقیقی جهت می‌دهد.

این که کسی بگوید: «می‌دانم و اعتقاد دارم که عالم هستی خالق دارد و او الله جلّ جلاله می‌باشد»؛ هیچ ضمانت اجرایی برای هدفمندی، جهت‌گیری، تقوا و عمل صالح ندارد، اما وقتی معتقد به "معاد" شد، همه اعتقادات، نیت و کارهایش، صبغه و سمت و سوی الهی می‌گیرد.

* - اما انسان دارای دو بُعد «نظری و عملی» می‌باشد و شاخصه‌ی اصلی اخلاص در بُعد عملی، انجام فرامین الهی و پرهیز از نواهی او در هر امری می‌باشد. لذا دقت و استمرار در "انجام واجبات" و "ترک محرمات"، در اولویت قرار دارد. بدیهی است که "کار برای خدا"، مستلزم اجرای اوامر الهی می‌باشد.

مثال خلوص:

در نماز واجب یا مستحب، روزه، حج، جهاد و سایر احکام عبادی، نیت چیست؟ «قریه الی الله» - بنابراین به اشتراک گذاشتن هر نیت دیگری، درجه‌ی خلوص را کم و کلاً از بین می‌برد؛ چرا که "شرک"، فسق است و فاسد (تباه) می‌کند. در سایر امور نیز همین‌طور است. برای کی تحصیل می‌کنید؟ برای کی به هنوع کمک می‌کنید؟ برای کی در هر کاری، احکام را رعایت می‌کنید و ...؟

عبادت:

انسان، کاری جز عبادت پروردگار عالم ندارد، چنان که فرمود: جن و انس را جز برای عبادت خلق نکردم: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ / الذاریات، ۵۶».

بنابر این، هر چه که انسان تفکر می‌کند، مطالعه می‌کند، می‌گوید، یا به طرق مختلف عمل می‌کند، اگر برای خدا شد، می‌شود "عبادت"؛ اگر چه برود بخوابد. مگر در شئون ماه مبارک رمضان فرمود که "نفس مؤمن و خواب مؤمن نیز عبادت است؟". چرا؟ چون سعی کرده "نفس" را در کنترل خودش بگیرد و خودش نیز تحت امر الهی باشد.

بنابر این، از طهارتی که به حکم خدا انجام می‌پذیرد، تا نماز و روزه، تا جهاد و کسب، تا روابط و تعامل با دیگران، تا صلح ارحام، تعاون، دستگیری و دلجویی حتی به حد یک احوالپرسی ... و هر کاری که انسان انجام می‌دهد، اگر به امر خدا و برای قرب به خداوند متعال باشد، عبادت خالصانه و مقبول است. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

www.x-shobhe.ir



تاریخی - آبان ۱۳۹۵

آیا پیامبر اکرم (ص)، غیر از حضرت زهرا علیهاالسلام، دختر دیگری هم داشتند؟ و اگر داشته چرا پس اینهمه به آن حضرت توجه می نمودند؟ آیا این فرق گذاشتن بین فرزندان نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دقت نمایید که در جمله بندی سؤال مطروحه، دو سؤال و یک شبهه ادغام شده است و چه بسا سؤال نیز برای القای همان شبهه باشد. این خودش یک روش است؛ لذا باید با هوشیاری و بصیرت به هر سؤال و شبهه ای بنگریم.

*- یک سؤال تاریخی شده، مبنی بر این که آیا ایشان دختر دیگری نیز داشتند یا خیر؟ یک سؤال اعتقادی شده که چرا این همه به حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام توجه ویژه می نمودند؟ و سپس از همین مجرا، یک شبهه وارد القا شده که آیا این توجه ویژه ایشان، فرق گذاشتن بین فرزندان نیست؟! در واقع علم و عصمت ایشان را هدف قرار داده اند! و البته هدف اصلی همین است و مابقی بمانه است؛ و البته چون محبت ویژه ایشان به حضرت فاطمه علیهاالسلام را نمی توانند منکر شوند و در ضمن بغض حضرت فاطمه علیهاالسلام را دارند، به طور کلی پیامبر اکرم صلوات الله علیه را زیر سؤال می برند که چرا به ایشان توجه ویژه داشته است و این فرق گذاشتن است!

فرزندان:

در مستندات تاریخی ذکر شده که حضرت خدیجه برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، شش فرزند به دنیا آمد: قاسم، عبدالله، ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه زهرا سلام الله علیها و یک پسر هم از ماریه برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. (بحار الانوار، ج ۲۲ ص ۱۵۱ ح ۳ چاپ بیروت).

برخی از مورخین می گویند: « زینب، رقیه و ام کلثوم»، دختر خوانده های ایشان بوده اند.

پسران ایشان، در همان سنین نوزادی و کودکی از دنیا رفتند و دختران ایشان نیز پس از درک اسلام از دنیا رفتند و ایشان در سال های آخر و هنگام رحلت، فرزندی جز حضرت فاطمه الزهراء علیهاالسلام نداشتند.

توجه ویژه به یکی از فرزندان:

مگر توجه ویژه به یکی از فرزندان (حتی توسط سایرین)، کار بد و امر مذمومی می باشد؟! فرض کنید که کسی سه فرزند دارد، یکی از آنها بسیار دانشمند، مؤمن، متقی، فعال و مؤثر است، دیگری فردی عادی و متوسط است و سومی لایالی شده است! آیا از پدر و مادر انتظار می رود که همه‌ی را مساوی ببینند؟! بنابراین، اگر مساوی ببینند جای سؤال دارد. توجه ویژه، وقتی اشکال دارد که توجه به یکی، سبب ظلم به دیگری گردد و قطعاً انسان عاقل، حکیم، منصف و مؤمن به کسی ظلم نمی کند، چه رسد به فرزندش! و بدیهی است که اگر شخص شریف، پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و یا اهل عصمت باشد، از هر گونه جهل و ظلمی مبرا می باشد.

فاطمة الزهراء علیها السلام:

آیا تمامی فرزندان انبیا و اولیای الهی، در یک سطح بوده اند؟! آیا بین فرزندان امامان علیهم السلام، تفاوتی نیست؟ پس چرا فقط یکی از آنها به امامت منصوب می گردد؟ و آیا انتظار می رود که پیامبر خدا و یا امامان علیهم السلام، به فرزندی که از طرف خداوند متعال به عنوان «عصمت الله، ولی الله و امام» منصوب شده است و لابد انسان کامل می باشد، توجه ویژه نداشته باشند؟! برای کدام فرزندی به غیر از فاطمة الزهراء علیها السلام، آیه تطهیر نازل شده است؟ کدام یک از سایر فرزندان اهل عصمت بوده اند؟ کدام شان "سیده النساء العالمین" بوده اند؟ کدام یک تنها کفو برای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند؟ کدام شان "ام الائمة الطاهرین" بوده اند و ... ؟

شبهه در عصمت پیامبر اعظم، صلوات الله علیه و آله:

- - یک مشکل در ضعف "شناخت" های پایه‌ای و اصولی و بالتبع "ایمان" وجود دارد. مثل برخی که در خداشناسی ضعیف هستند و مرتب می پرسند: «اگر خدا عادل است، پس چرا ...»؛ این سؤال یعنی نه تنها سؤال کننده، در عدالت خدا تردید دارد، بلکه او را متهم به [العیاذ بالله] بی عدالتی نیز می کند؛ یا همین طور است ضعف در شناخت ولایت، امامت و عصمت.
- - اما مشکل بزرگتر، سوء استفاده‌ی کفار و دشمنان اسلام، قرآن و مسلمین، از این ضعف شناخت و ایمان در مسلمانان، در القای شبهات برای ایجاد اعوجاج و انحراف می باشد.
- - و مشکل بزرگتر، البته همان "فکر نکردن"، "تأمل نمودن" و ضعف بصیرت، در شناخت و نیز مواجهه‌ی ذهن، یا ضدتبلیغ‌های بیرونی، در این القائات می باشد.
- - وگرنه هر موحد و مسلمانی، ولو اطلاعات اندک و مطالعه‌ی مختصری در قرآن کریم و مباحث اعتقادی داشته باشد، معنای نبوت، رسالت، ولایت، امامت، عصمت و ... را می فهمد؛ بنابر این، سؤالش سالم و جنبه‌ی

دانستن دارد (مانند کاربرد گرامی که این سؤال را فرستاده است و می‌خواهد پاسخ را بداند)؛ و سؤالش، آهنگ و قصد القای شبهات پنهان در پشت سؤالی آشکار و به ظاهر ساده ندارد و راه نفوذ شبهه را نیز می‌بندد.

*- در قرآن کریم، راجع به علیم، حکیم، رحمة للعالمین، متخلق به احسن اخلاق و سایر ویژگی‌های حضرت رسول اعظم، محمد مصطفی، صلوات الله علیه و آله، آیات بسیاری وجود دارد و از جمله آن که تصریح نمود: ایشان منطق و سخنی غیر از "وحی" ندارند و از روی "هوای نفس"، موضعی نمی‌گیرند و کاری نمی‌نمایند.

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (التَّجْم، ۲ تا ۴)

ترجمه: که هرگز یار شما [= محمد «ص»] که با شما صحبت می‌کند [منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است] * و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید * آن چه می‌گوید، نیست مگر وحیی که به او نازل شده است.

*- بنا بر این، نگاه و توجه ایشان به حضرت صدیقه کبرا، فاطمة زهراء علیها السلام، نیز صرفاً نگاه پدر و فرزند نمی‌باشد، بلکه نگاه پیامبر خدا، به بنده‌ی برگزیده‌ی خدا، به سیده النساء العالمین، به یکی از اهل عصمت و ام الائمه الطاهرین می‌باشد. کسی محبت و مودت نسبت به ایشان، امر صریح خداوند متعال در قرآن کریم می‌باشد؛ البته با قید این که انبیای الهی همه مبشر به بشارت‌های خداوند سبحان هستند و بشارت او نیز همین "مودت" به ایشان است.

« ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ » (الشورى، ۲۳)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدان] مژده داده است بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعا خدا آمرزنده و قدرشناس است.

***- بنا بر این، شخص ایشان، بیش از سایرین [از اهل زمین و آسمان‌ها]، عالم، مؤمن و عامل به امر وحی می‌باشند و بیش از همه آنها به اهل بیت علیهم السلام، معرفت، محبت و مودت دارند.

حدیث:

« عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا سَلْمَانُ مَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ مَعِي وَ مَنْ أَبْغَضَهَا فَهُوَ فِي النَّارِ يَا سَلْمَانُ حُبُّ فَاطِمَةَ يَنْفَعُ فِي مِائَةِ مَوْطِنٍ أَيْسُرُ تِلْكَ الْمَوَاطِنِ الْمَوْتُ وَالْقَبْرُ وَالْمِيزَانُ وَالْمَحْشَرُ وَالصِّرَاطُ وَالْمُحَاسَبَةُ فَمَنْ رَضِيَتْ عَنْهُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ رَضِيَتْ عَنْهُ وَ مَنْ رَضِيَتْ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مَنْ غَضِبَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ غَضِبْتُ عَلَيْهِ وَ مَنْ غَضِبْتُ عَلَيْهِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ وَيْلٌ لِمَنْ يَظْلِمُهَا وَ يَظْلِمُ دُرِّيَّتَهَا وَ شَيْعَتَهَا » (بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۱۶)

سلمان می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان هرکه دخترم فاطمه را دوست بدارد در بهشت در کنار من خواهد بود، و هرکه او را دشمن بدارد در آتش جهنم خواهد بود. ای سلمان دوستی فاطمه در صد جایگاه به حال انسان سودمند است که راحت ترین آنها عبارت اند از: مرگ، قبر، میزان، سنجش، محشر، و پل صراط و حساب کشی؛ پس دخترم فاطمه از هر کس راضی باشد، من از او خشنود می شوم و هر کس من از او راضی شوم خدا از او خرسند خواهد بود. و هر کس فاطمه از او خشمگین باشد، من بر او خشم می کنم و هر کس من بر او خشم کنم، خداوند بر او غضب می کند. ای سلمان وای بر کسی که به فاطمه و به فرزندان و شیعیانش ظلم و ستم کند!

WWW.X-SHOBBHE.COM



حقوقی و احکام - آبان ۱۳۹۵

من دیده‌ام که در تکایا و حسینیه‌ها، عکس‌هایی را بنام امام حسین و حضرت ابوالفضل (ع) نصب می‌کنند؛ یک عده نیز می‌آیند و این عکس‌ها را زیارت کرده و می‌بوسند! آیا این اکار اینها اشکال دارد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

متأسفانه از همان سال‌های ابتدایی که صنعت عکاسی وارد ایران و کشورهای همسایه شد، چاپ و توزیع عکس‌هایی تحت عنوان «تمثال اولیاء الله» نیز رواج یافت! اگر چه به لحاظ حکم شرعی، انتساب این عکس‌ها به ایشان، تحت عنوان "تمثال"، حرام نیست، اما کار غلطی است. چرا که اولاً این عکس‌ها، هیچ اعتباری ندارند، ثانیاً سبب صورتگری غلط و ذوقی در اذهان بینندگان می‌گردد و ثالثاً نسبت دادن این چهره‌ها، به امامان یا بزرگان، دروغ است، و البته اگر تصویر توهین‌آمیز نیز باشد و یا سبب بی‌حرمتی شود، معصیت بزرگی می‌باشد. بنا بر این، بهترین کار، خودداری از انتساب این عکس‌ها به آن بزرگواران و نصب آن در هیئات و تکایا می‌باشد.

احترام، زیارت یا بوسیدن:

اما در عین حال، چون عکس منسوب به امام یا حضراتی چون ابوالفضل العباس علیه السلام شده است و به عنوان یادآور یا تمثالی از آنان نصب شده است، نباید مورد بی‌احترامی و هتک قرار گیرد. مسئله زیارت و بوسیدن نیز در همین چارچوب قرار می‌گیرد. یعنی اگر کسی باور کند که امام یا اولیاء الله این شکلی بوده‌اند، ناروا و خطاست. اما اگر کسی بگوید: می‌دانم این شکلی نبوده‌اند، ولی در هر حال چون این عکس (تمثال) را به نام ایشان نصب کرده‌اند، نوعی یادآوری می‌باشد و من به قصد قربة الی الله و الی الرسول و الی المعصومین علیهم السلام، آن را می‌بوسم، اشکالی ندارد.

نکته - یک: شما هیچ‌گاه برای یک یا چند متر پارچه‌ی سیاه، یک تکه چوب، یک ورقه‌ی آهن، یک استکان چای و یا چند حبه قند، احترام و تقدس معنوی خاصی قائل نمی‌شوید؛ اما اگر همان پارچه، چوب، آهن، یا قند و چای و ... منتسب شد به مجالس یا مراسم عزاداری یا مولودی، یا حرم آن بزرگواران، برایش حرمت (احترام) قائل می‌شوید. چه بسا پارچه را به صورت بمالید و یا به قصد تبرک و شفا، قند و چای را مصرف کنید.

حتی خاک پای زائر حرم‌های شریف، یا عزاداران ارزشمند است؛ منتهی بستگی به دل و نیت دارد. از این رو، اگر کسی به خاطر عوامی، ولی از روی صدق، محبت، احترام و نیز ذکر (یاد)، عکس منتسبی را بوسید، نمی‌شود گفت که اشکال شرعی دارد. منتهی باید اولاً برگزار کنندگان مجالس را آگاه نمود که انتساب عکس و تصاویر گوناگون به آن بزرگواران، کار درستی نیست و ثانیاً مردم را آگاه نمود که این عکس‌ها، هیچ‌گونه واقعیت و اصلیتی ندارند و بسیار فرق دارد با پارچه‌ی سیاه برای عزاداری، یا چوب برای پرچم، یا قند و چای برای خیرات در این مجالس.

نکته - دو: به ویژه در مناطقی که برادران اهل سنت حضور دارند و وهابیت انگلیسی نیز فعالیت گسترده دارند، جوسازی علیه هرگونه ارتباط و نزدیک شدن فکر و قلب (محبت و مودت) به اهل بیت علیهم السلام و اولاد آنها بسیار شدید است و حتی بدون آن که معنایش را بدانند، به هر کار و رفتاری تهمت "شرک" می‌زنند. بدیهی است که شیعیان و مسلمانان آگاه از اهل سنت به زیارت قبور شریف می‌روند و حتی به قبرستان بقیع «جَنَّةُ الْبَقِيعِ» می‌گویند، هیچ کدام پارچه بوس، آهن بوس، یا آجر بوس نیستند، وگرنه می‌رفتند در بازار پارچه فروش‌ها و یا آهن‌گران و مرتب می‌بوسیدند! بلکه، به قول حکما: «حَبِّ ذَاتِ، حَبِّ ذَاتِ» حب به آثار ذات را به دنبال می‌آورد، به عنوان مثال: اگر شما کسی را (مادر، پدر، همسر، فرزند و ...) دوست داشتید، هر چه متعلق به او باشد را نیز دوست دارید، خواه فرزند یا فرزندان او باشد، یا نامه‌اش، عکسش، یادگاری‌اش، خانه‌اش، شهرش و حتی در و پنجره‌ی نصب شده به اتاق یار! چه بسا کسی نامه یا عکس محبوب را ببوسد و به چشمان خود نیز بمالد. احترام و علاقه مسلمانان و به ویژه شیعیان به اولاد رسول الله صلوات الله علیه و آله، امامزادگان، حرم‌های شریف، مساجد، هیئات، تکایا و آن چه در آنها به یاد ایشان وجود دارد نیز از همین سنخ می‌باشد.

فتاوی مرتبط با چاپ، انتشار و نصب عکس‌های منتسب:

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی):

این کار فی نفسه از نظر شرعی اشکال ندارد، به شرط این که مشتمل بر اموری که از نظر عرف اهانت و بی احترامی محسوب می‌شود، نبوده و با شأن این بزرگواران منافات نداشته باشد. [اجوبه الاستفتائات، ج ۲، ص ۳۸]

حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی (مدظله العالی):

به طور کلی ترک نصب آنها مناسب تر با شئون آن بزرگواران است. (کتاب مسائل جدید، ج ۴، ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (ره):

مانعی ندارد، هر چه انتساب آنها به معصومین علیهم السلام اعتباری ندارد. (همان)

حضرت آیت الله العظمی بروجردی (مدظله العالی):

خالی از اشکال نیست. (همان)

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی):

این عکسها اصالت ندارد ولی چون منتسب به آن حضرات است، نباید مورد بی احترامی قرار گیرد. (همان)

حضرت آیت الله العظمی سیستانی (مدظله العالی):

اگر مشتمل بر هتک نباشد اشکال ندارد. (همان)

حضرت آیت الله العظمی تبریزی (ره):

اگر مقصود این است که تذکر و یادآوری آن بزرگواران باشد مانعی ندارد، ولی اگر معتقد باشد که این عکسهای

واقعی ائمه علیهم السلام است، این عقیده صحیح نیست و خطاست. (همان)



اعتقادی - آذر ۱۳۹۵

چطور باید از شک به یقین رسید؟ من در وجود پیامبران و امامان دچار شک شده‌ام! از یک سو اگر بخواهم ایمان بیاورم، باید از خیلی چیزها بگذرم و مراقب باشم؛ از سوی دیگر اگر واقعیت داشته باشد، آن وقت بدجوری سرم کلاه رفته است!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اصل شک و تردید، نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه "شک"، مقدمه‌ی یقین است، به شرطی که اولاً سالم باشد و ثانیاً برای رفع آن اقدام شود.

● - اما، سؤال، شک و تردید نیز باید منطبق با اصولی منطقی باشد. همان‌طور که "شناخت و یقین"، نمی‌تواند همین‌طوری، مطابق میل، هوس، شعاری و ... باشد و حتماً باید مستدل و متقن باشد، سؤال، شک و تردید نیز نمی‌تواند همین‌طوری و از روی میل باشد، مثلاً آدمی هرگاه دلش خواست بگوید: «حالا شک کردم - فعلاً شک می‌کنم و ...»!

پس، همان‌طور که اثبات چیزی دلیل می‌خواهد، شک و تردید نیز دلیل می‌خواهد.

● - سؤال و شک، گاهی به خاطر عدم برخورداری از اطلاعات و معلومات لازم و کافی می‌باشد؛ مثل این که کسی بگوید: «نمی‌دانم فلانی امروز می‌آید یا خیر؟» - یا بگوید: «تردید دارم که از عمر تشکیل امریکا، ۲۵۰ سال می‌گذرد یا ۳۰۰ سال» - یا بگوید: «من شک دارم که قصه کشف کریستف کلمب واقعیت داشته باشد و تا آن روز این قاره کشف نشده باشد و مردمانی در آنجا زندگی نمی‌کردند» و ...؛ این نوع سؤال‌ها و تردیدها، همه مبتنی بر عدم برخورداری از اطلاعات لازم است و به محض حصول معلومات، برطرف می‌گردد.

● - سؤال، یعنی جویایی آن چه انسان نمی‌داند و راه رسیدن به پاسخ آن نیز "تفکر" می‌باشد، و تفکر نیز کار ذهن روی معلومات، برای رسیدن به مجهولات است. به عنوان مثال: اگر پرسند: «چند به اضافه چند، چند می‌شود؟!» هیچ پاسخی ندارد، چون هیچ معلوماتی وجود ندارد. اما اگر پرسند: « $۲+۲$ چند می‌شود، و یا $۲+۲$ چه عددی پنج می‌شود؟»، آن وقت می‌توان به پاسخ رسید و مجهول را معلوم نمود.

● - اما، گاهی شک و تردید، مبتنی بر نقص دانسته‌ها و فراوانی نادانسته‌ها نمی‌باشد، بلکه کاملاً مبتنی بر "میل" است! یعنی شخص نمی‌خواهد بداند، یا خودش را به نادانی می‌زند، تا به بهانه‌ی ندانستن، شک و تردید، کار خودش را بکند.

به قول شما: می‌بیند که اگر بگوید: «می‌شناسم»، خودش خود را زیر سؤال می‌برد که «پس چرا ایمان نمی‌آوری؟» و اگر بگوید: «ایمان نیز دارم»، آن وقت باید چارچوب‌هایی را رعایت کند که مغایر با خواسته‌ها و هوس‌های نفسانی اوست.

بنابر این، به جهت آن که خود و دیگران را فریب دهد، و نه تنها گفتار و رفتار را نزد خود و دیگران توجیه و تطهیر کند، بلکه قیافه‌ی متفکرانه، روشنفکرانه و محققانه نیز به خود بگیرد، می‌گوید: «من هنوز شک و تردیدم برطرف نشده است!»

الف - رسیدن به هر علمی، راه کار و روش خود را دارد. با علم فیزیک، نمی‌شود فهمید که آیا در گذشته‌های دور، قومی به نام "مادها" بوده‌اند یا نبوده‌اند؟ بلکه راهش مطالعه مستندات تاریخی می‌باشد. رفع شک و تردید در وجود یا عدم وجود آدمیان و یا برهه‌هایی در گذشته نیز همه در مقوله‌ی "تاریخ" می‌گنجد و در گام نخست، ربطی هم به ایمان ندارند؟

* - این که آیا اشخاصی چون آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرات محمد، علی، فاطمه و ... صلوات الله علیهم اجمعین، و یا اشخاصی چون: فرعون، نمرود، هامان، معاویه، یزید، چنگیز، هیتلر، موسیلینی، جرج واشنگتن و ...، بوده‌اند یا نبوده‌اند؟ یک مقوله‌ی تاریخی می‌باشد، حال خواه کسی از برخی آنها خوشش بیاید و یا نیاید.

* - اما این که آیا برخی از شخصیت‌ها، پیامبر و امام بوده‌اند و یا نبوده‌اند؟ دیگر در مقوله‌ی "علوم تاریخی"

نمی‌گنجد. در تاریخ بسیاری ادعای نبوت و امامت کرده و می‌کنند، اما دروغگو و عوامفریب بوده و هستند!

* - بنابر این، اثبات نبوت و امامت نیز راه کارهای "عقلی و علمی" خود را دارد. به عنوان مثال: می‌فرماید که رسولان خود را اولاً با دلایل عقلی بسیار روشن، و ثانیاً با معجزات عینی بسیار آشکار فرستادیم و ثالثاً همراه آنان کتاب و میزان [برای تشخیص حق از باطل] فرستادم، تا از هر منظر، اطلاعات شما کامل شود و یقین حاصل کنید، پس ایمان بیاورید و در درون و برون، اهل قسط و عدل گردید. نه به خود ظلم کنید و نه به دیگران:

« لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ... » (الحديد، ۲۵)

ترجمه: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند ... ؛

ب - بنابراین، شناخت این که در برهه‌های از تاریخ، اشخاصی چون حضرات محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و سایر امامان علیهم السلام بوده‌اند و یا نبوده‌اند؟ همچون اثبات وجود هر شخص دیگری، با مستندات

تاریخی معلوم می گردد؛ اما این که اینها پیامبر و امام بوده اند یا نبوده اند؟ با "بینه" = دلایل عقلی" و نیز "معجزه" = آن چه که دیگران از انجام آن عاجز باشند و معلوم کند که چون انسان نمی تواند چنین کند، پس از این کار خداست که توسط فرستاده ی او انجام شده است"، به اثبات می رسد.

جمع هر دو در آخرین نبی و آخرین دین:

تمامی انبیای الهی (از جمله رسول اکرم صلوات الله علیه و آله)، به غیر از "بینه" = دلایل روشن عقلی"، معجزاتی در جهان خارج داشته اند تا حضار به چشم ببینند و برای دیگران نیز نقل کنند. مثل کشتی نوح علیه السلام - سالم درآمدن حضرت ابراهیم علیه السلام از آتش - عصای موسی علیه السلام و شکافتن بحر - بینا کردن کور و یا زنده کردن مرده توسط حضرت عیسی علیه السلام - و شق القمر یا معجزات دیگری توسط آخرین نبی صلوات الله علیه و آله.

اما، این معجزات عینی (دیداری)، فقط برای کسانی که آن را دیده اند، می توانسته مفید به فایده واقع شود و مابقی [چه نزدیکان آن عصر و چه مردمان اعصار بعدی]، فقط نقل آن را شنیده اند؛ لذا اگر با بینه های روشن، به پیامبر و کتاب ایمان آوردند، وقوع معجزات و اقوال تاریخی که در کتاب آمده، اما ندیده اند را باور کردند. حال، آیا مردمان عصر آخرین نبی و آخرین دین، نیازی به دیدن معجزه ندارند و بینه برای آنها کافیست؟! خیر، سنت الله تغییر نمی یابد، اگر برای گذشتگان، رسول را به همراه «بینه + معجزه» فرستاد، برای آیندگان نیز چنین می نماید. از این رو "قرآن کریم" را هم "بینه عقلی" قرارداد و هم "معجزه" ای که همگان می توانند آن را ببینند و بخوانند.

کار عقل:

حالا قرآن کریم چه می گوید؟ به چه دعوت می کند؟ چه استدلال های عقلی را اقامه کرده است؟ چگونه توحید و معاد را به اثبات می رساند؟ چگونه سایر اندیشه ها و باورها را غلط شمرده و رد می کند؟ و برای رشد، کمال و سعادت دنیا و آخرت، چه نقشه ی راهی و چه باید ها و نبایدهایی را ابلاغ می نماید؟ مستلزم مطالعه و سپس تفکر و تعقل می باشد و آنگاه که عقل حکم داد، دیگر کار تمام است و تردیدی باقی نمی ماند.

« وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ » (الحديد، ۸ و ۹)

ترجمه: چرا به خدا ایمان نیاورید در حالی که رسول (او) شما را می خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید، و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق فطرت و خرد)، اگر آماده ایمان آوردن هستید.

علم و شناخت، کفایت نمی کند:

اما دقت کنیم که ما گاهی گمان می‌کنیم: اگر حقیقتی مورد باور و ایمان ما یا دیگران قرار نمی‌گیرد، لابد از ضعف علم و شناخت می‌باشد! اما چنین نیست، گاهی انسان شناخت دارد، شناختش برای ایمان کافی هم هست، اما دلش نمی‌خواهد که ایمان بیاورد!

مگر ابلیس لعین خدا را نمی‌شناخت؟ مگر فرعون، هامان، قارون، بلعم باعور، سامری گوساله‌ساز و ... خدا را نمی‌شناختند؟! مگر امروزه سردمداران کفر، استکبار و ظلم جهانی، خدا را نمی‌شناسند؟! مگر می‌شود که خدا را نشناسند، اما بسیار متعصبانه، جدی و سازماندهی شده، فراماسون و شیطان‌پرست شده و به صراحت اعلام جنگ با خدا را نمایند؟! مگر می‌شود که خدا و معاد را نشناسند، اما به صورت متعصبانه، صهیونیسم شده و به بهانه‌ی "دین و کتاب مقدس"، به دنبال سلطه بر سرزمین‌های موعود باشند و ...؟! مگر سایر مردمانی که [به ویژه در شرق عالم]، بت پرست هستند [مثل بودایی‌ها، هندوها و ...]، با حقیقت إله، رب، پرستش، عبادت و ... آشنا نمی‌باشند؟!

چرا؛ همه می‌شناسند، اما چون نمی‌خواهند ایمان بیاورند، چون می‌خواهند هوای نفس خود را بندگی و تبعیت کنند، چون می‌خواهند خود و دیگران را فریب دهند؛ اعلام کفر، شک و تردید به هر حقیقتی می‌نمایند؛ حقایق را کذب قلمداد نموده و سپس جعلی‌ها و بدلی‌ها را به جای حقیقی می‌گذارند و به آنها ایمان می‌آورند!

نکته:

چه کسی در دنیا بوده و یا هست که جهان‌بینی نداشته باشد؟ تعریفی برای مبدأ و معادش نداشته باشد؟ إله، ربّ و معبود نداشته باشد؟ پیامبر [آورنده‌ی یک مکتب] و کتاب نداشته باشد؟ امام، میزان، الگو و رهبری که از آن پیروی کند، نداشته باشد؟ و به طور کلی، "دین" نداشته باشد؟! پس، همه در چارچوب این حقایق هستند و راه‌گزینی هم نیست « **وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ** »، منتهی اگر به حقایق ایمان نیاورند، به جعلیات و بدلی‌هایی که هیچ "بینه = دلیل عقلی" و نیز "معجزه = دلیل عینی" نیز ندارند، ایمان می‌آورند.

ایمان:

هیچ کس نیست که "ایمان" نداشته باشد. "ایمان"، یعنی انسان خود را در سایه و تحت چتر حمایتی کسی یا چیزی، در امنیت ببیند. پس همه ایمان دارند، منتهی اگر به حق ایمان نیاورند، حتماً به باطل (به تعبیر قرآن مجید، به جبت و طاغون) ایمان می‌آورند.

« **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا** » (النساء، ۵۱)

ترجمه: آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا = تورات، انجیل، قرآن) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» ایمان می‌آورند، و درباره کافران می‌گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته‌ترند»؟!

بَهشت - اولین کسی که وارد بهشت می‌شود کیست؟ حضرت زهرا سلام الله علیها، یا حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در این مبحث، دو نکته‌ی مهم وجود دارد که باید به آن توجه شود:

الف - در احادیث بسیاری [در منابع شعبه و سنی] تصریح شده اولین نفری که وارد بهشت می‌شود، سیده‌النساء، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می‌باشد، مانند: «أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ» - نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، فاطمه علیها السلام است! (میزان الاعتدال، ذهبی، جلد ۲، صفحه ۶۷، ۱۳۱)

«أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَثَلُهَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ مَرْيَمَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ» - نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود فاطمه دختر محمد است و او در میان این امت همچون مریم در میان بنی اسرائیل است. (کنز العمال ج ۱۲ / ۱۱۰)

ب - اما نکته‌ی مهم‌تر این که اطلاعات، تعاریف، و بالتبع تصور اذهان عمومی از قیامت، محشر و بهشت و جهنم، اندک است و گاه با تصورات ناصحیح و حتی خرافات نیز مخلوط شده است. قیامت، محشر، سؤال و جواب و سپس تقسیم بهشتیان و جهنمیان، به همین سادگی نیست که گمان کنیم، آدمیان در یک صحرائی جمع می‌شوند و پس از مؤاخذه و محاسبه، به دو گروه تقسیم شده و هر کدام به جایگاه خویش روانه می‌شوند!

- - محشر کبری، مراحل و مراتب دارد، چنان که در قرآن کریم در آیه‌ای فرموده: یک جا همگان سؤال می‌شوند - در مرحله‌ای هر چه کردند را به آنها خبر می‌دهند - در مرحله‌ای هر چه کردند را می‌دانند - در مرحله‌ای هر چه کردند را می‌بینند - در مرحله‌ای یا ملبس به نور و حله‌های بهشتی می‌شوند و یا به غل و زنجیر کشانده می‌شوند - در یک جا، دیگر هیچ سؤال و جوابی نیست و گناهکاران همه به صورت شناخته می‌شوند و ...
- - همچنین، بهشت و جهنم نیز درب‌ها دارد و اهلش از هر کدام که وارد شوند، به عالمی وارد می‌شوند که آنجا نیز مراحل و مراتبی دارد.

در قرآن کریم، یکجا از بهشت به تعریف عمومی اش (جَنَّت) خبر می‌دهد، یکجا از بهشت در مراتب بالایش (جَنَّةِ عَالِيَةِ)، یکجا از بهشت فرودس، یک جا از بهشت عدن، یک جا از مرتبه (سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى) ... یکجا از «بهشت مخصوص خدا - جَنَّتِي» خبر می‌دهد.

حقیقت بهشت:

واقع این است که حقیقت "جنت الهی"، با تمامی مراتبش، همان وجود مقدس حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله می‌باشد و آن چه که از افاضات و نعمات [برای روح، مانند لقاء الله - و برای جسم بهشتی مانند باغها، قصور، حور، غلمان و ...] بیان شده، همه تجلی وجود ایشان و سفره ایشان می‌باشد، چنان که او خلق اول، اکمل، اشرف و احب مخلوقات است و فیض وجود در سلسله مراتبش، به واسطه‌ی ایشان به دیگران رسیده است.

درک این حقیقت، سبب می‌شود تا معارف دیگری در احادیث چون خلق اول - صراط مستقیم - کوثر - در طول ولایت الله بودن ولایت اهل عصمت علیهم السلام - مقسم بهشت و جهنم - حدیث الثقلین و ...، مفهوم و مُدرک گردد. مانند:

« أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْبَعْدِي، ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ أَيْمَةُ الْهُدَى، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَيَهْدُونَ إِلَى الْغَيِّبِ » (خطبه غدیر خم)

ترجمه: هان ای مردمان! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند. حدیث معروف پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، مبنی بر « أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُجْمَا - من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی ورود به آن است»، چندین بار و به چندین معنا و مفهوم بیان شده است و هر بار در ادامه به نکته‌ای اشاره شده است، یک جا می‌فرماید: « فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ - هر کس طالب علم است، از درش وارد شود»؛ جای دیگری می‌فرماید: « أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بِأُجْمَا - منم شهر حکمت و آن بهشت است و تو یا علی درب آن هستی / بحار، ج ۴۰، ص ۲۰۰» - و در احادیث دیگری می‌فرماید: هر کس این حکمت و بهشت را می‌خواهد از راهش (درب آن) وارد شود.

رسول الله صلوات الله علیه و آله فرمودند: « إِنَّ عَلِيًّا قَسِيمُ النَّارِ - علی، تقسیم کننده جهنم است / الأمالی للصدوق، ص ۸۳»؛ و نیز فرمودند: « إِنَّكَ قَسِيمُ النَّارِ، وَإِنَّكَ تَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ وَتُدْخِلُهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ - تو تقسیم کننده جهنمی و تو در بهشت را می‌زنی و [مردمان را] بدون شمارش، وارد آن می‌سازی / المناقب لابن المغازلی، ص ۶۷»

ورود سیده النساء، حضرت فاطمه علیها السلام:

با توجه به نکات فوق، معلوم می‌شود که تمامی بهشتیان، بر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله وارد می‌شوند، چنان که در حدیث ثقلین نیز فرمودند: کتاب و عترتم، از هم جدا نمی‌شوند، تا این که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در مورد ورود آن حضرت علیه السلام نیز فرمودند:

« همانا نخستین کسی که در بهشت بر من وارد می‌شود، دخترم فاطمه است ». (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۴)»

چند حدیث:

● - «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي وَ لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (حدیث الثقلین، یون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۲)

من در میان شما دو چیز گران بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند.

● - ای علی! تو در روز قیامت، مردان مومن و فاطمه زنان مومن را به بهشت راهنمایی می‌کنید. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴).

«أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، وَ أَنْتَ بَعْدِي تَدْخُلُهَا، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ»؛

ترجمه: من اولین کسی هستم که داخل بهشت می‌شوم، و تو "علی (علیه السلام)" بعد از من داخل بهشت می‌شوی و حسن و حسین و فاطمه (سلام الله علیهم اجمعین) - (بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۲۸، ص ۴۵) «إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ»؛ به درستی که او [امیرالمؤمنین علیه السلام]، اولین شخصی است که وارد بهشت می‌شود. [امالی، شیخ صدوق، ص ۲۸۰]

نکته:

همان‌طور که بیان گردید، بهشت (جنت)، فقط به عنوان یک "مکان" نمی‌باشد، چنان که دیدیم علم و علیم، حکمت و حکیم نیز بهشت نامیده شدند؛ بلکه حقیقتش، "مقام" و مقامات است و سپس مکان قرار گرفتن آن مقامات به تناسب قرب به خداوند سبحان. اهل عصمت علیهم السلام، خودشان همان بهشت موعود خداوند متعال می‌باشند.

از این رو، احادیثی که می‌فرماید: اول من وارد می‌شوم، با احادیثی که می‌فرماید: اول به همراه من، امیرالمؤمنین،

فاطمه، حسن، حسین و اهل عصمت علیهم السلام وارد می‌شوند - یا می‌فرماید: بر من وارد می‌شوند - با

احادیثی که از "قسیم الجنة و النار" که قبل از ورود به بهشت یا جهنم است سخن می‌گویند و ...، منافاتی ندارد.

مضافاً بر این که بهشت، ورودهای جمعی در محضر پروردگار عالم - در مقام محمود - در سدره المنتهی - در

بهبشت مخصوص خدا - ورود به محضر رسول الله صلوات الله علیه و آله - ورود به حوض کوثر و ... وجود دارد و هر کدام نیز مراحل و رتبه‌هایی دارند.

با توجه به اختیار همه انسان‌ها، اگر همه انسان‌ها و حتی پیامبران راه کفر را انتخاب می‌کردند تکلیف چه بود؟ چون محال نیست. آیا اینجا العیاذ بالله مساله نیاز برای خداوند پیش نمی‌آید که نیاز داشته افرادی حتما ایمان بیاورند تا مسئولیت نبوت به آنان محول گردد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تفکر نیز مانند هر ساختار دیگری، نظم منطقی می‌خواهد. ذهن نباید دچار توهمات گردد. اگر احتمال کافر شدن همگان محال نیست، احتمال مؤمن شدن همگان نیز محال نیست، احتمال مؤمن شدن برخی و کافر شدن برخی دیگر نیز محال نیست؛ پس ذهن با این احتمالات توهمی (ناشی از وهم)، به جایی نمی‌رسد. پس، اگر ذهن را در تفکر، ساماندهی نماییم، بسیاری از این سؤال‌ها به ذهن خطور نمی‌کند و اگر خطور کند نیز بلافاصله با دلیل عقلی، پاسخ داده می‌شود.

الف - وقتی ذهن در مورد «احتمال نیاز» خدا تفکر می‌کند، دیگر فرقی ندارد که موضوع یا مثالش چیست و فرض‌های مصداقی‌اش (مثل کافر شدن همگان و ...) کدام است؟ چرا که در حال، نیازمندی خداوند سبحان را فرض نموده است و عقلی که خدا را شناخته، می‌داند که اولاً خدای نیازمند، دیگر خدا نیست - ثانیاً نیاز از صفات مخلوقات است که هستی عین ذات آنها نیست - ثالثاً هیچ نیازمندی، خدا نیست.

ب - بنابر این، ذهن، تفکر، عقل و قلب، باید قبل از هر چیز، متوجه چگونگی خداشناسی و توحید (خداپرستی) باشد. پس اگر خدا را شناخت، فرض این که [العیاذ بالله] خدا خودش مخلوق است - خدا عادل نیست - خدا نیازمند است ... یا دست کم احتمالش می‌رود؛ می‌فهمد که همه با اصل "توحید" منافات دارد، حال مثال ذهنی‌اش هر چه می‌خواهد باشد.

ج - فرمود: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ - ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است! / فاطر ۱۵ » - بنابر این، اگر ذهن به هر دلیل، مثال یا احتمالی، ضعف، نقص و نیازی برای خداوند سبحان را حتی فرض کند، خدا را نشناخته و « وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ » را یا درک نکرده و یا باور نکرده است!

د - گاه که اسم «خداوند سبحان» به میان می آید، موضع گیری های مثبت یا منفی در افراد متغیر می شود، اما انسان ملاک های کلی عقلانی نیز دارد. به عنوان مثال: آیا "واجب الوجود، محتاج ممکن الوجود" - "علت، محتاج معلول" - "مالک محتاج مملوک" و "غنی محتاج فقیر" می گردد؟! خب عقل این را رد می کند.

گر جمله ی کائنات کافر گردند، بر دامن کبریا نشیند گرد

در عین حال، خداوند علیم، حکیم و غنی، خود پاسخ این سؤال را داده است و فرموده که اگر همگان کافر شوند، همگان معذب می شوند، بدون این که به او خوفی راه یابد.

« فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا * وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا » (الشَّمْس، ۱۴ و ۱۵)

ترجمه: ولی آنها او را تکذیب و نفاقه را پی کردند (و به هلاکت رساندند)؛ از این رو پروردگارشان آنها (و سرزمین شان) را بخاطر گناهان شان در هم کوبید و با خاک یکسان و صاف کرد! * و او هرگز از فرجام این کار [= مجازات ستمگران] بیم ندارد!

نکته:

خلقت و هدایت، نظم دارد، پس قانونمند است. و همگان تحت همین قانون هستند. بنابر این خروج برخی یا همگان از چارچوب، هیچ قانونی را تغییر نمی دهد. به عنوان: خورشید گرمازا است، خواه بر پیامبر خدا بتابد، خواه بر کافر بتابد. آتش سوزاننده است، خواه دست کودک صغیر روی آن قرار گیرد، یا دانشمند هوا و فضا، خواه پیامبر یا ابوسفیان. طبق این قوانین حاکم بر نظام خلقت و هدایت، مؤمن رشد می کند و به فلاح می رسد، خواه نبی خدا باشد؛ و خواه یک فقیر ضعیف که در دشت و چادر زندگی می کند؛ خواه یک نفر باشد و یا یک جمعیت - هم چنین، نتیجه جهل، کفر، ظلم، استکبار و گناه، هبوط، سقوط، گمراهی، هلاکت و عذاب است، خواه یک پیامبر آن را انجام دهد، یا یک بیابان نشین، یا یک فرد و یا یک جامعه.

خداوند متعال در همین قرآنی که آن را به پیامبرش وحی نمود تا به ما ابلاغ شود، فرمود: اگر پیامبر خلاف کند و از خودش چیزی بگوید و به خدا نسبت دهد، رگ حیاتش را قطع می کنیم - این یعنی فرض و احتمالش محال نیست، چون ایشان نیز اختیار دارند - و یا می فرماید: بگو خدایی دارم که اگر بخواهد من را می بخشد و اگر نخواهد عذاب می کند، اما برای شما که اعتقادی ندارید، فرض بخشش نیز وجود ندارد!

« قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ » (الملک، ۲۸)

ترجمه: بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند مرا و تمام کسانی را که با من هستند هلاک کند، یا مورد ترحم قرار دهد، چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد؟!»

نتیجه:

بنابر این، حتی فرض کافر شدن همگان، دلیلی بر اثبات نیاز برای خداوند سبحان نمی باشد، چنان که ایمان همگان، بر بی نیازی و غنای او نمی افزاید. او خالق و مالک است و نیازمند به مخلوق و مملوک خود نبوده و نخواهد گردید.

« قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (آل عمران، ۲۶)

ترجمه: بگو: «بارها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.



قرآن مجید و حدیث - آذر ۱۳۹۵

چرا خداوند متعال در سلام‌های حضرات یحیی و مسیح (ع)، از واژه "موت" استفاده نموده و از "توفی" استفاده ننموده است؟ آیا "متوفی" جزو اموات است یا احیا؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه‌ی آیاتی که به عنوان مثال برای دو واژه‌ی "موت و وفات" آورده شده، به شرح ذیل می‌باشند:

« وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا » (مریم علیها السلام، ۱۵)

ترجمه: و درود بر او (حضرت یحیی علیه السلام) روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.

« وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا » (مریم علیها السلام، ۳۳)

ترجمه: و درود بر من (حضرت عیسی علیه السلام) روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.

*- کلمات و واژگان هر کدام معنای خاص خود را دارند و گاه از چند معنی مترادف نیز برخوردار می‌باشند؛ گاه به صورت مستقیم و مشخص به کار می‌روند، گاه با توجه به معنای عام به کار می‌روند و گاه به صورت استعاره، گاه مشترکات لفظی دارند و گاه مشترک معنوی (معنایی) هستند و

بنابراین، ضمن دانستن معنی مشخص و عام کلمه، توجه به این که در کجا و به چه معنایی به کار رفته نیز ضروری می‌باشد؛ چنان که در فارسی، کلمه «به پا خاستن»، یعنی از حالت نشسته بلند شدن و روی دو پا ایستادن؛ اما گاه می‌گوییم که «ملتی به پا خاستند»، که یعنی "قیام" نمودند. چنان که در قرآن کریم، در مقابل «مجاهدین»، از «قاعدین - قعود کنندگان، نشستگان» یاد شده است.

معمولاً واژگانی که به یک حالت یا فعل اختصاص دارند، چنین می‌باشند.

موت:

کلمه "موت" نیز از همین واژگان می‌باشد. معنای خاص و کلی آن "مرگ" است و در مقابل "حیات" = زنده بودن قرار دارد. اما مهم است که "زندگی و مرگ"، در چه جمله‌ای، با اشاره به چه نوع از زندگی و مرگ، و به

چه معنایی آمده است؟ چنان که گاهی کلمه‌ی «حَیّ» به معنای صفت ذاتی خداوند متعال است، گاه کلمه‌ی "حیات" با اختصاص به "حیات دنیا" می‌آید و گاه به حیات اخروی اشاره می‌شود، و گاه به مرگ و حیات معنوی اشاره می‌شود.

به عنوان مثال: به حسب ظاهر، اگر موجودی (انسان، حیوان) در این دنیا زنده باشد، گفته می‌شود که هنوز "حَیّ" است و حیات دارد" و هر گاه بمیرد، جزو "اموات" محسوب می‌گردد. اما از سوی دیگر می‌فرماید که شهدا را مرده (اموات) قلمداد نکنید که آنها زنده هستند و بدیهی است که به معنا و مصداق فارق شدن روح از بدن نمی‌باشد، چنان که بدن آنها را نیز دفن می‌کنیم؛ - و یا می‌فرماید: «در حیات اخروی دیگر مرگی وجود ندارد» و یا می‌فرماید: «زمین یا سرزمینی را پس از مردن زنده می‌کند»، در حالی که به حسب ظاهر، زمین یا سرزمین، زنده شدن و مردن ندارند.

« وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسْفُنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهَا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ » (فاطر، ۹)

ترجمه: و خدا همان کسی است که بادهای را روانه می‌کند پس [بادهای] ابری را برمی‌انگیزند و [ما] آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم و آن زمین را بدان [وسیله] پس از مرگش زندگی بخشیدیم رستاخیز [نیز] چنین است. « وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ » (یس، ۳۳)

ترجمه: و زمین مرده برهانی است برای ایشان که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند. * - هم چنین تصریح شده که "قلب" به واسطه‌ی کفر می‌میرد و به واسطه ایمان زنده می‌شود.

حَیّ (زنده):

حَیّ و زنده‌ی حقیقی، فقط و فقط خداوند سبحان است (هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)؛ و البته که به زنده‌ی حقیقی [که هستی عین ذات اوست]، هیچ گاه مرگ (موت) عارض نمی‌گردد (الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ). اما حیات ماسوی الله (به غیر از خداوند سبحان)، همه خلق و پدیده است، چنان که فرمود: (خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ)؛ حیات به آنها داده شده و از آنها گرفته می‌شود. چنان که به دنیا می‌آیند و سپس می‌میرند.

وفات (توفی):

این که به هنگام مرگ کسی، واژه‌ی "فوت" به کار می‌رود، یک غلط مصطلح می‌باشد. "فوت" به معنای «مضا، و گذشتن وقت یک فعل - کم یا گم شدن» است، در صورتی که "مرگ" به وقتش می‌رسد و از روح آدمی نه کم می‌شود و نه گم می‌گردد.

اما "وفات"، یعنی تحویل گرفتن به تمام و کمال. وقتی چیزی کاملاً تحویل گرفته می‌شود، به آن وفات و توفی می‌گویند، حال خواه جان موجود زنده به هنگام مرگش (موت) باشد و خواه هر چیز دیگری. چنان که در مورد

جان موجودات زنده (به ویژه انسان) می فرماید: « **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا** - خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند / الزمر، ۴۲ » - و در مورد ظهور اعمال در قیامت، می فرماید که هر کسی تمامی آن چه عمل نموده را یکجا تحویل می گیرد: « **يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِجُودِلٍ عَنِ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** » و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا بازمی گردانند؛ سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می شود، و به آنها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می بینند، نتایج اعمال خودشان است.)

حضرات یحیی و عیسی علیهما السلام:

در آیات فوق، کلمه "مات"، در مقابل "حیات دنیوی" آمده است. در مورد حضرت یحیی علیه السلام، خداوند متعال می فرماید که "سلام بر او در هنگام مرگش" و در مورد حضرت عیسی علیه السلام، می فرماید که او به معجزه الهی، در گهواره گفت: «سلام بر من، به هنگام مرگم». و "سلام" نام خداوند متعال است.

نکته: از آنجا که همگان مرگ "موت" را می چشند [**كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**]، و با رد شدن از "مرگ" و گذر از این مرحله، وارد به مراحل عالم آخرت می گردند، حضرات یحیی و عیسی علیهما السلام نیز مستثنا نگردیده اند. با این تفاوت که خبر شهادت حضرت یحیی علیه السلام را داریم، اما خبر از مرگ حضرت عیسی علیه السلام، داده نشده است، بلکه فقط فرموده که او به آسمان عروج داده شده است. حال آیا همانجا موت را چشیده، یا پس از مدتی به موت رسیده و یا بعداً می رسد، به صورت قطعی بیان نگردیده است.

قابل توجه آن که خداوند متعال، با واژه "توفی"، به ایشان مژده می دهد که «تو را تحویل می گیریم. اما نفرموده که این تحویل گرفتن، با مرگ (موت) همراه است یا خیر؟ پس معنای وفات با موت فرق دارد و "توفی" الزاماً همراه با مرگ نمی باشد.

« **إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ** » (آل عمران، ۵۵)

ترجمه: (به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: «من تو را برمی گیرم و به سوی خود، بالا می برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می سازم؛ و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می دهم؛ سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری می کنم.

- - بنابراین، خداوند در حال حیات حضرت عیسی علیه السلام در دنیا، به او خطاب می کند که « **إِلَيَّ مَرْجِعُكَ** - من تمام حقیقت تو را می گیرم » و نفرموده که "من تو را می میرانم"؛ پس، معلوم نشده که اگر در این توفی و اخذ تام، مرگی رخ داده، همزمان بوده یا بعداً رخ می دهد و یا در آخر الزمان رخ خواهد داد؟!؛ چنان که معلوم

نیست مراد از « رافعك إلیّ »، یعنی تو را به به سوی خود می‌برم، این است که فقط روح تو را بالا می‌برم، یا روح و جسم هر دو را

چرا در زیارت عاشورا صریحاً اسمی از اولی و دومی و سومی آورده نشده است؟ آیا این نشان از تقیه است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چرا به جای آن که دقت کنیم در زیارت عاشورا چه گفته شده و چرا؟ ذهنمان را متوجه این که چه گفته نشده و چرا؟!

زیارت عاشورا، مانند اساسنامه، مرامنامه و یا به قولی مانیفست شیعه‌ی اهل ولایت می‌باشد.

الف - زیارت عاشورا، اعلام مواضع شیعه در محضر امام و آن هم در شرایطی چون عاشورا می‌باشد؛ موضعی که مبتنی بر شناخت دوست و دشمن از یک سو و تولا و تبرا از سوی دیگر و محبت و مودت حقیقی از سوی دیگر می‌باشد.

از این رو، اگر سرتاسر زیارت عاشورا را با دقت، تأمل و تفکر مطالعه نمایید، حتی هیچ فرازی [مانند سایر زیارتنامه‌ها و از جمله زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام] در ذکر مناقب و مدح امام حسین علیه السلام ندارد، بلکه سراسر اعلام مواضع شخص زیارت کننده می‌باشد و سخن از « **إِنِّي سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَزَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** » و سخن از « **إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ وَ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَسَسِ أَسَاسِ ذَلِكَ وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ...** » دارد. یعنی سراسر از خودتان می‌گویید و مواضع شناختی، عقلی، قلبی و عملی خود را به ایشان اعلام می‌دارید.

ب - زیارت عاشورا، یک رشته‌ی کامل دانشگاهی، در هدف شناسی، جریان‌شناسی، حق و باطل شناسی، برنامه، عزم، ایمان و عمل صالح می‌باشد.

همین یک فراز زیارت عاشورا که در سطور فوق بیان شد، واحد خداشناسی دارد، چرا که جهتش خداست (**إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ**) است - واحد صراط مستقیم و راه شناسی دارد (**وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ...**) - واحد اسباب شناسی، تاکتیک شناسی دارد (**بِمُؤَالَاتِكَ وَ بِالْبِرَاءَةِ**) که همان تولا و تبراست - واحد ریشه‌یابی در جریان شناسی دارد (**مِنْ أَسَسِ أَسَاسِ ذَلِكَ وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ**)

ج - زیارت عاشورا، یک خط‌کش است، یک تراز است، یک اساسنامه و مرامنامه است، برای این که شیعه‌ی اهل ولایت، نه از آن جلو بزنند و نه از آن عقب بیافتند.

د - بنابراین، کسی حق ندارد که زیارت عاشورا را تفسیر به رأی کند و بگوید: لابد منظورش فلانی یا فلانی بود! و حق ندارد که بگوید: لابد امام تقیه کرده که اسم نبرده است! و البته دقت شود که اگر چنین نباشد (قصد امام تقیه نبوده باشد)، به امام تهمت و افترا نیز بسته است.

ه - در زیارت عاشورا، از آن که باید اسم برده می شد، اسم برده شده است [**اللَّهُمَّ الْعَن يَزِيدَ حَامِساً وَ الْعَنُ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شَمْرَةَ وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ وَ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**]، پس بنایش بر تقیه نبوده است.

این چه تقیه‌ای است که سراسر اعلام مواضع در دوست شناسی و دشمن شناسی و اعلام جنگ با دشمنان تا روز قیامت می باشد؟ آیا زیارتی سیاسی تر، مبارزاتی تر، صریح تر و تاکتیکی تر از زیارت عاشورا وجود دارد؟! این چه تقیه‌ای است که در آن نه تنها بنیانگذاران جریان‌های انحرافی، بلکه امتی لعن می شوند؟!

و - در زیارت عاشورا، شیعه اذعان و اعلام می دارد که سطحی بین و بی بصیرت نیست، هیجان زده و شعاری نیست، دگم و متعصب بی علم و عقل نیست، بلکه کاملاً جریان شناس است.

در زیارت عاشورا، شیعه اذعان می دارد که آگاه و واقف شده به این که کربلا و عاشورا، یک حادثه‌ی اتفاقی در یک برهه از زمان نبود، بلکه چهار جریان انحرافی بر جامعه اسلامی غافل و بی بصیرت گذشت و نتیجه‌اش در درجه‌ی پنجم، کربلا و عاشورا شد. لذا یزید ملعون را که ما شخص اول فاجعه‌ی عاشورا می دانیم، در مرحله و درجه پنجم از انحراف بیان نمود، چنان که فرمود:

« **اللَّهُمَّ حُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِئِي وَ ابْدَأُ بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ (الْعَن) الثَّانِي وَ الثَّلَاثِ وَ الرَّابِعِ اللَّهُمَّ الْعَن يَزِيدَ حَامِساً** »

ز - بنابر این، اگر از چهارتای اول اسم نیاورده، برای این است که شیعه جریان شناس باشد، نه صرفاً شخص شناس؛ و بداند و توجه داشته باشد که هرگاه چنین انحرافات [به جلوداری هر شخصی] در جامعه اسلامی رخ داد و چنین جریان‌هایی حاکم شد، نتیجه‌اش به قدرت رسیدن یزیدی دیگر و پدید آمدن کربلا و عاشورایی دیگر است، چنان که شخص سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام نیز تصریح نمودند که مسئله فقط یزید نیست، بلکه هرگاه امت، رعیت مثل یزیدی شوند، فاتحه اسلام خوانده شده است.

ح - پس، حتی اگر کسی در ذهنش فرض کند که لابد اولی، دومی و سومی، فلان اشخاص مشخص هستند، باز هم باید بصیر باشد و بداند که آنها نیز مثل صاعقه از آسمان فرو نیافتند، بلکه جریان‌ها و اشخاص هدایت کننده‌ی بنیانی تری در پشت قضیه وجود داشت که سبب مواضع نادرست آنها گردیده است. لذا چنین فرموده که در اعلام مواضع بگویید: من به سوی خدا، رسول و شما برائت می جویم، از هر شخص و جریان‌ی که اساس این انحراف را پایه‌ریزی کرد « **مَنْ أَسَسَ ذَلِكَ وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ** »

ط - حال سؤال می‌کنیم که آیا تداوم تفکر و جریان سفیانی اساس نبوده است؟ - آیا یهود نفوذی اساس نبوده است؟ - آیا دگراندیشانِ مجسد ضرار ساز، اساس و بنیان انحراف نبوده‌اند؟! آیا کفارِ منافق صفت، اساس نبودند؟ - آیا مسلمانانی که هم چنان بغض امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام را به خاطر کشته شدن پدران و همسران کافرشان در جنگ‌های متعدد به دل داشتند، اساس نبوده‌اند؟ - آیا نان به نرخ روز خورها اساس نبوده‌اند؟ - آیا مسلمانانِ دنیا زده و تشنه‌ی اندکی چرب و شیرین بیشتر دنیا، اساس نبوده‌اند؟ - آیا مسلمانانی که هم چنان تعصبات قومی و نژادی آنها به مراتب بیشتر از گرایشات اعتقادی و اسلامی آنها بود، اساس نبوده‌اند؟! *

* - اگر بگویید که ابتدای انحراف از سقیفه بود! باید توجه داشته باشید که مگر شاکله‌ی سقیفه، حرص قدرت و تعصب قومیتی و نژادی نبود؟! *

* - مگر پس از گذران دوران سه خلیفه، امیرالمؤمنین علیه السلام، به اصرار اکثریت مردم مسلمان به خلافت نرسیدند؟ پس چرا جریان انحرافی، تمام نشد؟! مگر در طی چهار سال و نیم، فتنه‌های بزرگی را که به سه جنگ داخلی منجر گردید، بر ایشان تحمیل نکردند؟! *

* - چرا مسلمانان، فریب جوسازی خوارج را خوردند؟! چرا حکمیت را تحمیل کردند؟! چرا فریب اسلام معاویه‌ای و قرآن سر نیزه کردن را خوردند؟! چرا به معاویه روی خوش نشان دادند؟! چرا شیعیان امام حسن علیه السلام، از خاص و عام، خود را به زر و سیم و وعده‌ها و تهدیدهای معاویه فروختند و حکومت او را پذیرفتند؟! چرا مسلمانان (به ویژه در مکه و مدینه)، اسلام یزیدی را ترجیح دادند و امام حسین علیه السلام را رها کردند؟! آیا شیعیان، محبین، طرفداران و موافقان سیدالشهداء علیه السلام و مخالفان یزید و اسلام یزیدی و حکومت یزیدی، فقط یکصد و ده و بیست نفر بودند؟! *

*** - بنابراین، نه زیارت عاشورا و نه تاریخ اسلام را نباید به صورت شعاری و ژورنالیستی مورد مطالعه قرار داد و در متن و بطن آن، به صورت ساده و عوامانه، فقط به دنبال "اسم" هاگشت و پرسید: پس چرا نام فلانی و فلانی نیامده؟! لابد مقصود فلانی و فلانی و فلانی بوده و تقیه نموده‌اند و ...؟! *

*** - زیارت عاشورا، برای تشدید اختلافات بین شیعه و سنی که روش حکام نامسلمان گذشته و امریکا و انگلیس (صهیونیسم) امروز نیست. چه کسی می‌تواند مدعی شود که امام حسین علیه السلام را مسلمانان اهل سنت به شهادت رسانده‌اند؟! یزید سنی بود، یا عمر سعد، یا شمر و خولی؟! چه کسی می‌تواند مدعی شود که امروزه مسلمانان اهل سنت، موافق یزید و جنایاتش و مخالف امام حسین علیه السلام هستند؟! *

یقین بدانیم که هر کس چنین سطحی‌نگر، ظاهرگرا و بی‌بصیرت باشد، از زیارت عاشورا، هیچ نفهمیده است، اگر چه صد هزار بار آن را خوانده باشد.

چرا آیه "الیوم اکملت لکم..."، در بین آیات خوردنی‌های حلال و حرام آمده؟ آیا بهتر نبود در جایی دیگر می‌آمد و مطلب صرف همان موضوع می‌بود تا اهمیتش بیشتر روشن می‌شد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این که سؤال می‌کنیم: «چرا این آیه در اینجا و آن آیه در آنجا آمده است؟ بسیار خوب است، چون سبب تحقیق و نیز علم و شناخت بیشتر از حکمت‌ها می‌گردد»؛ اما این که می‌گوییم: «آیا بهتر نبود که به جای این کلمه، آن کلمه، به جای این آیه، آن آیه و به جای اینجا، جای دیگر می‌آمد»، خطاست. آیا ما بندگان می‌خواهیم به خداوند علیم و سبحان و رسولش صلوات الله علیه و آله یاد دهیم که "بهر بود چه مطلبی و چگونه بیان می‌داشتی؟!»!

متن کامل آیه و ترجمه‌ی آن و بخش مورد سؤال، به شرح ذیل می‌باشد:

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَالْحُنْزِيرُ وَمَا أُهْلِيَ لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْحَنَقَةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُتَرَدِّیَةُ وَاللَّطِیْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَنسُقُ الْيَوْمَ بِمِیسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (المائدة، ۳)

ترجمه: گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه‌شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده - مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید، و) آن را سربرید - و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛ و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است - امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم - اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند؛) خداوند، آمرزنده و مهربان است.

الف - آیا معنا، مفهوم، مقصود، شأن نزول و اهمیت موضوع «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» در همین جایی که هست، برای کسی در ابهام می‌باشد؟!!

مخاطب و خواننده‌ی آیه، یا اصلاً موحد و مسلمان نیست، که باید ابتدا به اصل دین (توحید، معاد و حقانیت، خاتمیت و...) توجه کند، نه به اتمام و اکمال دین در ولایت و امامت؛ و یا مسلمان و اهل قرآن و سنت رسول

اعظم صلوات الله علیه و آله می باشد، که هیچ کدام از شیعه و سنی، در موضوع و اهمیت این آیه تردید نکرده اند. روایات بسیاری از اکابر اهل سنت نیز در کتب و منابع معتبر آنها در مورد شأن نزول این آیه آمده است که مطابق دیدگاه اهل تشیع می باشد.

ب - اگر چه در برخی از تفاسیر (مانند تفسیر نمونه)، به قرار دادن یک اصل و مقصود مهم در لابلای مباحث دیگر و از جمله حلال و حرام، برای حفظ آن از دستبرد، حذف و تحریف اشاره شده و درست هم هست؛ اما دقت کنیم که این روش، سیاق، تاکتیک (و یا هر چه نامش را بگذاریم) چه در آیات قرآنی، چه در احادیث، چه در سایر نوشته ها و گفتارهای از سوی افراد دیگر و به زبان های دیگر، متداول می باشد.

ج - انسان متشکل از "روح و جسم" است و امر هدایت نیز شامل "هدایت تکوینی = نظام خلقت" و "هدایت تشریحی = قوانین و احکام که در اسلام منطبق با نظام خلقت است" می باشد. پس نه تنها هیچ منع و اشکالی ندارد که به هر دو مورد در یک بیان اشاره گردد، بلکه حاکی از تمامیت، کمال و جامعیت می باشد و نمونه های آن در آیات، احادیث، سایر گزاره ها و حتی اشعار نیز بسیار است. چه به صورت مستقیم باشد و یا اشاره و استعاره و ...

د - می دانیم که «بقیة الله»، لقب مبارک آخرین حجج الهی، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد و می دانیم که آیه مبارکه «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» در مورد ایشان می باشد، اما آیه، پس از دستور تشریحی به رعایت میزان، قسط و کیلو در داد و ستد آمده است، آن هم از قول حضرت شعیب علیه السلام، به امت خودش (که در مورد همگان صادق است):

« وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ » (هود، ۸۵ و ۸۶)

ترجمه: و ای قوم من! پیمانان و وزن را با عدالت، تمام دهید! و بر اشیاء (و اجناس) مردم، عیب نگذارید؛ و از حق آنان نگاهید! و در زمین به فساد نکوشید! * آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید! و من، پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم!

● - بنابر این، اشاره و تصریح به اصول و فروع، پشت سر هم و یا "هدایت تکوینی و تشریحی" در کنار هم و یا غذای روح و جسم، با یک دیگر، نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه مبین جامعیت سخن در هدایت می باشد.

احادیث (مشهورترین خطبه ها)

در خطبه‌ی غدیر خم، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، ابتدا یک بحث مفصل توحیدی را مطرح می‌کنند، سپس بحث کلانی درباره‌ی تکوین و خلقت زمین و آسمان و شب و روز دارند، و سپس اعلام می‌دارند که "من مأمور به ابلاغی شده‌ام و چرا ابلاغ نکنم؟!"

به خطبه‌های مشهور امیرالمؤمنین، امام علی، خطبه فدکیه حضرت سیده‌النباء فاطمة الزهراء، یا خطبه‌های حضرات امام سجاد و حضرت زینب سلام الله علیهم در مباحث ولایی دقت کنید، همه ابتدا از توحید و به تناسب از نبوت و امامت بحث نمودند و سپس به واجبات و محرمات و سپس به حلال و حرام (شراب، قمار، گوشت حرام و ...) اشاره نمودند، و سپس وارد مبحث اصلی خود درباره‌ی "ولایت، امامت، مالکیت فدک، حقانیت امام حسین علیه السلام و ..." شده‌اند؛ به ویژه در خطبه فدکیه، که ابتدا به همین حلال و حرام‌ها تصریح دارند و سپس حق مالکیت خود در فدک را مطرح می‌نمایند؛ چرا که اگر چشم‌ها، گوش‌ها و قلوب مملو از حرام‌های معادی و معنوی شوند، «ختم الله» می‌گردند و دیگر سخن حق را فهم، درک و قبول نخواهند کرد؛ و اگر بفهمند نیز باور و عمل نخواهند نمود.

ملاحظه:

● - ورود عملی به اصول، در انجام فروع شکل می‌گیرد - شناخت و رعایت اولیه، از ظاهر است، چنان که وضو می‌گیرید، لباس و جایگاه نماز را تطهیر می‌کنید، با ظاهر بدن، رو به قبله‌ی ظاهر (کعبه) می‌ایستید، تا به "معراج" بروید. بنابر این، طهارت باطن، مستلزم طهارت ظاهر است.

●●● - کسی که طهارت و نجاست و حلال و حرام جسم را (به ویژه در خوردن و آشامیدن و تأمین معاش) رعایت نکند، به نحو اولی، حلال و حرام روح را نیز رعایت نخواهد کرد.

حضرت زینب علیهاالسلام، از امام حسین علیه السلام پرسیدند: «چرا این مردم سخن تو را گوش فرا نمی‌دهند و نمی‌فهمند؟!» فرمود: چون ایمان ندارند، شناخت‌شان ضعیف است، مطالعات ندارند و ...، بلکه فرمود: «به خاطر گوشت‌های حرامی است که زیر پوست آنهاست - به خاطر لقمه‌های حرامی است که خورده‌اند» (مضمون).

چقدر این بیان سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، منطبق با سیاق همان آیه است. آنجا فرمود که حرام نخورید و سپس به امر ولایت و امامت تصریح نمود، اینجا نیز فرمود: حرف حق را نمی‌فهمند و به حق نمی‌گروند، چون حرام خورده‌اند.

نتیجه:

بنابراین، قرار گرفتن « **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** »، پس از بحث از حلال و حرام گوشت خوک و حتی هر گوشت حلالی که ذبح اسلامی نشده باشد، نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه امتداد ظاهر و باطن، هدایت تکوینی و تشریحی، مدیریت جسم و مدیریت روح در تعلقات و ولایت‌پذیری‌اش می‌باشد.

درس و اشاره:

در تمامی این آیات و احادیث، یک درس مهم و اشاره‌ی ظریف وجود دارد مبتنی بر این که: همان که گوشت حلال و حرام، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و حرام، و به طور کلی "واجبات و محرمات" را برای شما تشریح کرده است، ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او را نیز در هدایت تکوینی و تشریحی شما، معین نموده است و همان که آن آیات و احکام را از سوی خدا به شما ابلاغ نموده است، این معارف و بایدها و نبایدها را به شما ابلاغ کرده است. پس چرا آنها را از هم جدا (تجزیه) می‌کنید، به برخی ایمان می‌آورید و به برخی دیگر کفر می‌ورزید؟! چرا به جای آن که ایراد بگیرید «چرا یک جا آمده و در جایی دیگر و به صورت جدا نیامده؟» به صورت یکجا به هر دو ایمان نمی‌آورید؟! مگر هر دو در یک آیه بیان نشده است؟ چرا حلال و حرام گوشت و ذبح را فهمیدید و ایمان آوردید و به آن عمل می‌کنید، اما حلال و حرام دین، حدود دین، ولایت و امامت را نمی‌خواهید بفهمید، باور و عمل کنید؟! چرا دین خدا و آیات او را تجزیه می‌کنید؟!

دقت:

حلال و حرام گوشت‌ها، خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و کارهایی چون قمار و ...، امر جدیدی نبود و همه می‌دانند که نه دین خدا با این احکام کامل و تمام می‌شود و نه دشمنان خدا با خطراتی چون حرام شدن گوشت خوک و ...، از شکست دادن اسلام و قرآن ناامید می‌شوند؛ بلکه بقای دین خدا، قرآن، اسلام، حلال و حرام‌های مادی و معنوی آن، که به استمرار ولایت و امامت محقق می‌گردد، دین را کامل و دشمنان را مأیوس می‌سازد.

عبارت (و ما ربک بغافل عما تعملون) ۹ بار در قرآن تکرار شده است. در کتب تفسیر این عبارت را بیشتر به حالت تهدید تفسیر کرده‌اند. یعنی: این بندگان، خدا شما را می‌بیند و از کارهایتان آگاه هست پس گناه نکنید. سوال من این است که آیا نمی‌شود این آیه رو به نوعی امیدبخش و بشارت دهنده نیز تفسیر کرد - آیا اشتباه است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر به عنوان تفسیر آیه‌ای که هشدار تهدیدی می‌دهد، بیان گردد (یا بالعکس) خطاست - اما اگر گزاره به صورت مستقل تعمیم داده شود، خطا نیست.

گزاره‌ی « وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » که تماماً در انتهای نه آیه و به صورت یک نتیجه و استدلال هشدار دهنده آمده است، یعنی « و خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست ». بدیهی است که صرف این گزاره‌ی خبری، که تذکر و هشدار دهنده نیز هست، هیچ قیدی به گناه و ثواب ندارد، یا تهدید و تشویق ندارد، بلکه یک بسیار کلی و جامع می‌باشد. وقتی می‌فرماید: «خداوند از آن چه می‌کنید غافل نیست»، یعنی خوب یا بد، در محضر او انجام می‌گردد و اول به درون و برون شما علم و بصیرت دارد، و نیز هیچ امری، سبب غفلت او نمی‌شود.

*- اما یک موقع قصد دارید بدانید که حالا موضوع چه بود که چنین فرمود؟ در پی چه امری چنین فرمود و...؟ اینجا باید دقت نمود که متن کامل آیه و حتی در صورت لزوم آیات قبل چیست؟! بنابراین، ممکن است هشدار تهدیدی باشد، یا هشدار تشویقی. یعنی (به قول شما بفرماید) که این بنده‌ی من، تو با ایمان و تقوا، زحمت می‌کشی، تلاش می‌کنی، اذیت می‌شوی...، چه بسا به آن نتایجی که در ظاهر می‌خواهی نمی‌رسی، یا به نتایج زودرس و مورد انتظارت نمی‌رسی، یا مورد قدردانی دیگران قرار نمی‌گیری که هیچ، بلکه بابت ایمان و عمل صالحت، تو را مسخره و اذیت نیز می‌کنند [حتی به شهادت می‌رسانند]، اما تو ناراحت نباش، چرا که تو کار را برای خدا انجام می‌دهی، و او نیز از آن چه تو انجام می‌دهی، غافل نیست.

به عنوان مثال، به آیات ذیل دقت نمایید:

هشدار تهدیدی:

« ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَنُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (البقره، ۸۵)

ترجمه: اما این شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می‌کنید؛ و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می‌نمایید؛ (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته‌اید) در حالی که اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیة می‌دهید و آنان را آزاد می‌سازید! با اینکه بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آورید، و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می‌شوند. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.

هشدار تشویقی:

« وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (التمل، ۹۳)

ترجمه: بگو: «حمد و ستایش مخصوص ذات خداست؛ بزودی آیاتش را به شما نشان می‌دهد تا آن را بشناسید؛ و پروردگار تو از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست!

تذکر و هشدار به هر دو گروه:

« **وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رُبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ** » (الأنعام، ۱۳۲)

ترجمه: و برای هر یک (از این دو دسته)، درجات (و مراتبی) است از آنچه عمل کردند؛ و پروردگارت از اعمالی که انجام می‌دهند، غافل نیست.

قانون کلی:

« **وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** » (هود علیه السلام، ۱۲۳)

ترجمه: و (آگاهی از) غیب (و اسرار نمان) آسمان‌ها و زمین، تنها از آن خداست؛ و همه کارها به سوی او بازمی‌گردد! پس او را پرستش کن! و بر او توکل نما! و پروردگارت از کارهایی که می‌کنید، هرگز غافل نیست!

● - پس، ضمن کلیت و تمامیت معنا، در هر آیه‌ای به موضوعی اشاره شده و استدلال و استناد شده که او از هیچ کاری غافل نیست.

آیا دین به ما می‌گوید: کوچک، ضعیف و متواضع باشید، و زمانی که به حقوق و حرمت شما تعرض می‌شود، از گرفتن حق خود صرف نظر کنید و در مقابل ظالم حرکتی انجام ندهید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

کوچک، ضعیف و متواضع بودن، هر کدام یک مقوله‌ی مستقلی هستند و به یک معنا نیستند، مضافاً بر این که مصداق هر کدام در جایگاه‌ها و مواقف گوناگون، متفاوت است. مگر می‌شود یک کلمه یا مفهومی چون «تواضع، قدرت، ضعف و...» را لحاظ نمود و در همه جا به یک شکل موضع‌گیری و عمل نمود؟! یکجا تواضع لازم است، و یکجا بزرگی نشان دادن و شدت! یکجا قدرت به رخ نکشیدن لازم است، یکجا با تمام قدرت به میدان آمدن، یکجا دست باز کردن لازم است و یکجا دستگیر کردن.

* - خداوند متعال، انسان را برای رسیدن به رشد، کمال، مقام خلیفه الهی و قرب به مقام محمود خلق کرده است و اسباب و نقشه‌ی آن را نیز در درون (عقل) و بیرون (دین) در اختیار ما قرار داده است و رهبرانی برای الگوپذیری و تبعیت نیز فرستاده است. بنابر این، نه تنها دستور نمی‌دهد که کوچک و ضعیف باشید، بلکه دستور می‌دهد که بزرگ و قوی باشید، و هم چنین دستور می‌دهد که از مظلوم دفاع کنید، در برابر ظلم ایستادگی کنید و

حق خودتان و دیگران را بستانید و البته حقوق دیگران را نیز ضایع ننمایید. چنان که در آیات و احادیث بسیاری به این امور مهم تصریح شده است. به عنوان مثال:

بی تفاوت ها و بی تحرک ها:

« لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا » (النساء، ۹۵)

ترجمه: (هرگز) افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [= ترک کنندگان جهاد] برتری مهمی بخشیده؛ و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان)، خداوند وعده پاداش نیک داده، و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.

عظمت و بزرگی:

« الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ »

ترجمه: آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقام (درجات شان) نزد خدا برترین (بزرگترین = **أَعْظَمُ**) است؛ و آنها پیروز و رستگارند!

« فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَمُ أَعْمَالِكُمْ » (محمد صلوات الله عليه و آله، ۳۵)

ترجمه: پس هرگز سست نشوید و (دشمنان را) به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید در حالی که شما برترید، و خداوند با شماست و چیزی از (ثواب) اعمالتان را کم نمی کند!

قدرت:

« وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ » (الأنفال، ۶۰)

ترجمه: هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [= دشمنان]، آماده سازید! و (همچنین) اسب های ورزیده (برای میدان نبرد)، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید! و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را، که شما نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد! و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید، بطور کامل به شما بازگردانده می شود، و به شما ستم نخواهد شد!

قیام به قسط:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ » (المائدة، ۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

ایستادگی در مقابل ظلم و احقاق حق:

« الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ هَدَمْتَ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ » (الحج، ۴۰)

ترجمه: همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پرووردگار ما خداست» و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

سؤال سرزنشی خداوند هادی:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ » (التوبة، ۳۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با اینکه متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست!

دقت: این سؤال از مؤمنان شده است؛ چرا که آنان مدعی ایمان هستند و باید فرامین الهی را انجام دهند.

*** - بی‌تردید، کسی که موحد، اهل ایمان و دیندار می‌باشد، نمی‌تواند نسبت به "حق"، "حق‌جویی" و "حق‌طلبی"، بی‌تفاوت باشد و کسی که حق‌گرا و حق‌طلب نیست، نباید خود را موحد و مؤمن (مسلمان) واقعی یا تمام‌عیاری (به تناسب ظرفیت خود) بداند.

نکته‌ی مهم:

اما، نکته‌ی مهم این است که آدمی، تحت آموزه‌های وحی و احادیث و به حکم عقل که تصدیق‌کننده است، اهل تفکر، تعقل، بصیرت و آگاهی باشد.

انسان برای کامل شدن در موضع‌گیری‌ها (= اخلاق)، باید بداند که "کوچکی یا تواضع" یعنی چه و در کجا باید متواضع باشد - بزرگی و عظمت، با تکبر و تفاخر، که ظلم را در پی دارد، چه تفاوتی دارد و کجاها باید

تواضع را کنار بگذارد و با بزرگی و عظمت خدایی، برای خدا به میدان بیاید - و بالاخره آن که بفهمد حقیقت کدام است؟ حق چیست؟ و راه‌های احقاق حق در هر مقوله‌ی (فردی یا اجتماعی)، در هر زمان و عرصه‌ای چگونه است؟!*

● - بنابراین این، اگر کسی به بهانه‌ی «تواضع»، خود و دیگران را ذلیل کند - و یا به بهانه‌ی عزت و عظمت، تکبر و ظلم نماید - و یا کسی به بهانه‌ی ایستادگی در مقابل ظلم، حتی با خویشان و خودی‌ها تندخویی کند و به بهانه‌ی احقاق حق، گردنکشی، بد اخلاقی، پر خاشاکی، مقابله و مجادله‌ی باطل و رفتارهای نشایست و نابایست نشان دهد، یک تنه به قاضی برود و هر کس و هر کاری را ناحق و ظلم بشمارد و ... ، از صراط مستقیم خارج شده و دچار افراط و تفریط می‌گردد و بدتر از همه آن که خود را به نام "دین مبین اسلام" توجیه و تطهیر می‌کند و هرگز نمی‌فهمد که بیراهه می‌رود. پس خودش از زیانکارترین‌ها می‌گردد! و اگر گروهی از روی جهالت و بی‌بصیرتی، دچار این افراط و تفریط‌ها شوند، مانند خوارج در صدر اسلام و یا وهابیت و داعش امروزی می‌شوند.

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا »
(الکھف، ۱۰۳ و ۱۰۴)

ترجمه: بگو: «آیا به شما خبر بدهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟* [آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

آیا منبع معتبر و سندی برای ختم سوره یس و انعام که در اکثر مجالس، مخصوصاً مجالس روضه زنانه باب شده وجود دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا اگر وجود نداشته باشد، نباید دور هم جمع شد و قرآن کریم را تلاوت نمود؟!*

همین که یک عده‌ای دور هم بنشینند و قرآن کریم را تلاوت نمایند، سراسر صواب (کار خیر) است و ثواب (پاداش) دارد و عین آموزش‌ها و توصیه‌ها در قرآن کریم و احادیث می‌باشد.

دقت شود که چند سالی است که به هر دور هم جمع شدن برای قرائت قرآن، دعا، زیارت، توسل و ... می‌تازند و چون هیچ دلیلی برای رد این کارهای نیکو ندارند، برایش سند روایی می‌خواهند؟!*

*- بنابراین این، اگر عده‌ای [زن یا مرد] قراری برای یک بار ختم سوره‌ای و یا برنامه‌ای هفتگی، ماهانه و ... بگذارند که دور هم جمع شوند و سوره‌ای را تلاوت نمایند، نه تنها منافاتی با آموزه‌های اسلامی ندارد، بلکه مطابق

سپس هر حاجتی داری از خدا بخواهی، خداوند همه آنها را به تو خواهد داد» (طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۲۲)

سوره یس:

اگر چه شاید دستورالعملی مبنی به ختم سوره یس به شکل مجلسی و متداول آن نیابید، اما بیان فضیلت‌های این سوره مبارکه و صواب و ثواب قرائت آن در روایات بسیار است، بنابر این، تمامی این جلسات پر نور و برکت را شامل می‌گردد:

● پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: نام دیگر این سوره، «قاضیه: دفع کننده برآورنده» است، چون از قاری خود، هر بدی را دفع کرده و همه حاجت‌های او را روا می‌کند و قرائت آن سوره پاداشی برابر بیست حج دارد. و گوش سپردن به صدای قرائت آن، معادل با ثواب هزار دینار انفاق در راه خداست. (مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۵۴)

● از ابی بصیر روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: برآستی برای هر چیزی قلبی است و قلب قرآن سوره یاسین است هر کس آن را قبل از خواب یا در روز، قبل از آنکه شام شود بخواند در آن روز از محفوظین و بهره‌مندان باشد تا آنکه شام کند و هر کس در شب قبل از خواب آن را تلاوت کند خداوند بر وی ۱۰۰۰ فرشته بگمارد تا او را از شر بدی و هر شیطان رانده شده و هر آسیب حفظ کنند و هر گاه در همان روز بمیرد خداوند او را وارد بهشت گرداند و ۳۰ هزار فرشته هنگام غسلش گرد آیند و برای او طلب آمرزش کنند و با استغفار او را مشایعت و بدرقه نمایند تا کنار قبر، و چون او را به قبر برند آن فرشتگان جمله در قبر با وی درآیند و خدا را عبادت کنند و ثواب او را به مرده دهند و قبرش تا هر کجا که چشم ببیند فراخ گردد و از فشار قبر ایمن باشد و همیشه از قبرش تا آسمان نوری تابان باشد تا اینکه خداوند او را از قبر بیرون آرد و چون او را برانگیخت فرشتگان خدا با او هستند و بدرقه‌اش کنند و با وی به گفتگو پردازند و به رویش لبخند زنند و به هر خیر و نیکی مژده‌اش دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و در پایگاه قربی او را بدارند که هیچ مخلوقی را جز مقربان و فرستادگان حق آن مقام و منزلت و قرب را باشد، و وی با پیامبران در آن درگاه نزد خدای تعالی باز ایستد و با غمخواران غم نخورد و با اندوهگینان اندوه نکشد و با زاری کنندگان زاری نکند.

آنگاه خداوند تعالی گوید: ای بنده من شفاعت کن هر که را خواهی، که شفاعت را درباره همه بپذیرم و حاجت بخواه که هر چه خواهی به تو دهم پس وی حاجت را از خدا بخواهد که برآورده شود و شفاعت کند که پذیرفته گردد و حساب او را چون دیگران نکشند و در آنجا چون دیگران بازداشت نشود و چون از زبونان و خوار شدگان زبون و خوار نگردد و به نکبت گناه و عمل زشتی که از او سر زده گرفتار نشود و برات آزادی او را سر

گشاده بدو دهند تا اینکه از درگاه الهی به زیر آید و همه مردم از روی تعجب گویند: «سبحان الله» این بنده را حتی يك گناه نبود او از همدمان محمد صلی الله علیه و آله وسلم خواهد شد.

از جابر جعفی روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس سوره یاسین را در عمر خود يك بار بخواند خداوند به شماره تمام آفریده هایش در این جهان و آن جهان و آنچه در آسمان است به عدد هر يك ۲۰۰۰ حسنه در نامه عملش ثبت فرماید و به همین مقدار از گناهان او محو سازد و دچار تنگدستی و زیان و بدهکاری و خانه خرابی نشود و بدبختی و دیوانگی نبیند و مبتلا به جذام و وسواس و دودلی و بیماری های مضر نگردد و خداوند سختی و دشواری مرگ را بر او آسان کند و خود متصدی و مباشر قبض روح او باشد و از جمله کسانی خواهد بود که خداوند فراخی زندگی او را به عهده گرفته و ضامن خوشحالی او هنگام مرگ گردیده و خوشنودیش را آخرت تضمین کرده و همه فرشتگان آسمان و زمین را خطاب فرموده که من از بنده راضی هستم پس برای او آمرزش بطلبید. (الدعوات، ص ۲۱۵ - مفاتیح الجنان، حاشیه سوره، در ذکر فضیلتها)

نکته:

- *- انجام جمعی بیشتر عبادات صواب و ثواب مضاعفی دارد. چنان که نماز واجب یومیه به جماعت نیز ثواب بیشتری دارد - افطاری دادن - صدقه و انفاق و ... نیز همین طور.
- *- دشمنان اسلام، به همان دلیلی که از وحدت و تجمع مسلمانان حول یک محور نگران بوده و می ترسند، با هر کار خوب دسته جمعی مخالفند و علیه آن ضدتبلیغ می کنند؛ و اگر لازم شد، برایش دلیلی از قرآن و حدیث می خواهند! و البته اگر دعوتی به سوی باطل و یا اسطوره و اسوهی باطلی در میان باشد، از همگان می خواهند که بطور دسته جمعی به دور آن جمع شده و به آن بپیوندند یا تآسی کنند!



گوناگون - آذر ۱۳۹۵

آیا در ربیع باید شاد بود یا محزون؟ آیا در ایام محسنیه باید عزاداری نمود یا خیر؟ می‌گویند: چون امام زمان علیه السلام، صبح و شام برای امام حسین (ع) گریه می‌کنند، پس شیعیان وظیفه دارند که دائم گریان باشند و ...

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه): مگر انسان از روی تقویم شاد و یا محزون می‌گردد، که گفته شود: در ربیع شاد باشیم یا محزون؟! مگر در تاریخ، [مانند ایام رمضان، ایام محرم و ...]، برهه‌ای به عنوان «ایام محسنیه» داریم؟!

«می‌گویند: باید همیشه محزون باشیم - یا مراسم عزا بگیریم!» ابتدا باید دید که چه کسانی چنین می‌گویند؟! قرآن مجید چنین فرموده است؟ اهل عصمت علیهم السلام، چنین فرموده‌اند؟ یا مراجع، علما، فقها، اندیشمندان، مربیان اخلاق فردی و اجتماعی و ... چنین گفته و می‌گویند؟! یا خیر، بلکه جوّ سازانی که بیشتر آنها هیچ اعتقادی به اسلام نیز ندارند، چه رسد به علقه، محبت و مودت؛ و اگر هم داشته باشند، بسیار عوامانه است و غالباً جنبه‌ی خودنمایی دارد، چنین حرف‌هایی می‌زنند؟!

استناد هر نوع عوامی‌گری، هر انحراف و هر جریان‌سازی به قرآن، اهل عصمت علیهم السلام و به ویژه امام زمان سلام الله علیه نیز خود حاکی از عدم اعتقاد آنها، یا دست کم شناخت، ایمان و تقوای ضعیف آنهاست، چرا که هیچ ترس و حیایی نیز از این استنادهای نادرست ندارند!

الف - اگر امام زمان علیه السلام، هر صبح و شام برای سیدالشهداء علیه السلام گریه می‌کنند، چون ایشان دائم الذکر هستند؛ یعنی دائم خود را در محضر خدا و رسول خدا و اجداد کرام‌شان علیهم السلام می‌بینند، و لحظه و آنی یاد خدا را فراموش نمی‌کنند؛ مخزن علم الهی، معدن وحی الهی، حجت الله و بقیه الله هستند؛ و البته چنین نیست که زندگی و وظایف محوله را رها نموده باشند و صبح و شام در گوشه‌ای بنشینند و گریه کنند! اینگونه برداشت‌ها و توصیف‌ها از فرمایشات ایشان، همه تهمت، افترا، تحقیر و گاهی استهزاء، و یا دست کم از روی عدم شناخت و بی‌بصیرتی است.

پس، خوشا به حال کسانی که با تأسی به سلوک امام زمان‌شان، هر روز صبح، پس از نماز اول وقت، زیارت عاشورا می‌خوانند؛ و نیمه‌ی شب نیز برای عبادت و راز و نیاز با معبود محبوب، از رختخواب جدا شده و پس از نماز شب، زیارت عاشورا می‌خوانند و اشکی نیز در دل یا از دیده می‌ریزند؛ و البته صبح که بیدار می‌شوند، در خط امام حسین علیه السلام حرکت می‌کنند.

ب - اگر دقت کنید، بیشتر کسانی که در فضای مجازی و غیر مجازی، دم از لزوم عزاداری و گریه مدام مردم می‌زنند و اصرار بر برگزاری مراسم‌های عزاداری تازه ساخته‌ای، تحت عنوان محسنیه (ع) دارند، اشخاص و فضاهایی هستند که در ایامی چون محرم می‌گویند: «اصلاً چرا باید عزاداری کرد - چرا مردم سیاه می‌پوشند - چرا مداحان ذکر مصیبت می‌گویند - چرا باید گریه کنیم - چرا این همه دهه‌ی اول، دهه‌ی دوم، دهه‌ی فاطمیه (ع) و مراسم اربعین می‌گیرند و ...؟!»

پس هوشیار باشیم و طعمه نگردیم.

ج - شاد یا محزون بودن، یک حالت قلبی است. مگر می‌شود که کسی از روی تقویم شاد یا محزون باشد؟! بله، تقویم سبب می‌شود تا موضوع یادآوری (ذکر) شود؛ توجه جلب شود. اما در هر حال شادی و یا حزن، به قلب است و نه به تقویم.

د - اگر تاریخ اسلام را فقط در دوران ۲۳ ساله‌ی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله مطالعه کنیم، هر روزش مصادف با حوادث تلخی بوده است، چرا که کفار، مشرکان، منافقان، جاهلان و بالاخره مسلمانان پوسته‌ای، بی‌بصیرت، دم دمی مزاج، نان به نرخ روز خور و ... در آن دوران، هر روز مصیبت تازه‌ای را تحمیل می‌کردند (چنان که امروز می‌کنند).

اگر تاریخ اسلام را پس از رحلت، مورد مطالعه قرار دهیم، از همان ساعت اولش تا همین ساعتی که این نوشتار را می‌خوانید، نه تنها هر روز، بلکه هر ساعت و دقیقه‌اش، قرین با ظلم و جنایت و خیانت بوده است. حال چه کنیم؟ یک تقویم بگذاریم مقابل خودمان و دائم ورق بزنیم و گریه کنیم؟! یا مردم را به برپایی مراسم (که کار فردی نیست، بلکه اجتماعی و مردمی است) فرا بخوانیم؟! آیا اسلام چنین آموزه‌هایی دارد و از مردم چنین خواسته است؟!*

* - مواضع، عواطف و مراسم:

این نکته‌ای حایز اهمیت و قابل تأمل و تفکر است که اگر مورد توجه واقع نگردد، سبب همین شایعات، جوّسازی‌ها، عوامفریبی‌ها و سوء استفاده‌ها می‌گردد: **مواضع، عواطف و مراسم**، سه موضوع جدا از هم می‌باشند.

- *- هر انسانی، نسبت به هر شخص، دعوت، جریان، حرکت و یا حادثه‌ای، موضعی دارد. ممکن است موافق، مخالف یا بی تفاوت باشد.
- *- هم چنین هر انسانی دارای عواطف است؛ اشخاص و یا شخصیت‌ها، مرام‌ها، اتفاقات و چیزهایی را دوست دارد یا از آن بدش می‌آید.
- مسلمانان و به ویژه شیعیان نیز از این قاعده‌ی کلی مستثنا نمی‌باشند، با این تفاوت که جهان‌بینی و اعتقادات‌شان "الهی - اسلامی" می‌باشد.
- بنابراین، محبوب‌ترین نزد آنان، خداوند متعال است و هر شخص، شخصیت، جریان، حرکت، حقیقت و واقعیتی که متصل و مقرب به حق تعالی باشد؛ و مغبوض‌ترین اشخاص یا چیزها نزد آنان هر چیزی است که دشمن این محبوب‌ها باشند.
- *- اما "مراسم" (چه جشن و چه عزا)، مقوله‌ی دیگری است و البته امری اجتماعی می‌باشد، نه فردی. چنان‌که نامش "مراسم" است، یعنی احیا و برگزاری اجتماعی بزرگداشتی، بر طبق رسوم جامعه.
- - حال مگر انسان برای هر موافقت، خوشایند و امر نشاط‌آوری، مراسم جشن می‌گیرد؟! و مگر برای هر موضع مخالف و یا نارضایتی و ناخوشایندی، و حتی حزن و اندوه خود از یک واقعه، مراسم عمومی عزاداری برپا می‌کند؟! مثلاً یک تقویم جلوی خود بگذارند و بگویند: امروز مصادف است با رحلت پسر رسول خدا صلوات الله علیه و آله، پس یک مراسم عزا بگیریم - در چنین روزی، حصر اقتصادی و اجتماعی در شعب ایطالب (ع) رخ داد، پس عزاداری کنیم - در این روز دندان ایشان در جنگ شکست، پس مراسم عزاداری برپا کنیم - در چنین روزی، یهودیان صهیونیست آن زمان، کفار و مشرکین مکه را تحریک به جنگی دیگر کردند، پس مراسم عزاداری برپا کنیم - امروز یک کافری، فرزند امام سجاد علیه السلام را کُشت، پس مراسم عزاداری برپا کنیم و...؟! **نکته:**
- یک -** از مؤمن و کافر - مشرک و منافق - دوست و دشمن و... همه می‌دانند که مراسم سروری چون میلاد، مبعث، عید قربان، عید غدیر، نیمه شعبان... و نیز مراسم حزنی چون ۲۸ صفر، شب‌های قدر، دهه‌ی اول محرم، اربعین و...؛ چه نقش عظیمی در بیداری اذهان عمومی، تجمع آنان حول یک محور و با یک هدف و بالتبع تشدید انگیزه و تشخیص جهت در دوست و دشمن شناسی [تولا و تبرا] ایجاد کرده است، از این رو به شدت با آنها مخالفت و دشمنی می‌کنند.
- - اما، راه‌های مخالفت و دشمنی، فقط انکار، استهزاء، شبهه پراکنی و ضد تبلیغ مستقیم و آشکار نیست، بلکه تاکتیک‌های جنگ نرم فراوان است و از جمله آنها، لوث کردن عظمت یک جریان است.

موضوع «ایام محسنیه، دهه محسنیه، عزاداری در این ایام و ...» که چندسالی است باب شده نیز از همین تاکتیک‌های جنگ نرم می‌باشد، اگر چه عده‌ای از روی محبت عوامانه، از آن استقبال کنند.

اینها می‌خواهند اصل عزاداری [به ویژه در مصیبت کربلا] را لوٹ نمایند. اینها می‌خواهند مردم عوام را به عزاداری‌های نوساخته و خودساخته بکشانند - موضع‌گیری آنها را به برپایی مراسم خلاصه و محدود کنند ...، تا یک عده از دوست و دشمن به آنها ایراد بگیرند که این دیگر چیست؟ و متقابلاً یک عده طرفداری کنند - اینها به جان هم بیافتند و آنها از آب گل آلود ماهی بگیرند!

دو - در میان این هوچی‌گران موافق و مخالف، یک عده روحانی هم پیدا می‌شوند که همیشه ساز مخالف می‌زنند و البته علت هم دارد. اولاً می‌خواهند عوامانی را که دوست دارند کار غیر متعارف بکنند را به خود جلب نمایند! [مثل سیاستمدارانی که بین عموم مردم و صالحین و جاهتی ندارند و سعی می‌کنند که با شعارهای مخالف، مخالفان را جذب کنند! غافل از آن که اگر مخالفان برای این سیاستمداران هورا بکشند نیز از مخالفت‌شان است و اولین قربانی خودشان هستند] - گفت: برای مطرح شدن، اگر نمی‌توانی به بزرگی متصل شده و بچسبی، از او جدا شو و بر او بتاز، تا به تو نیز توجهی شود!

یک عده نیز وابسته هستند، هر چه را که به نفع دشمنان اسلام و مطابق اسلام امریکایی و انگلیسی باشد، مورد تأیید و حمایت قرار می‌دهند و هر چه را که موافق اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله - اسلام منطقی - اسلام بیدار و بصیر - اسلام هوشیار و در صحنه باشد، نفی می‌کنند و حتی می‌گویند: «مغایر با فلان حدیث است!».

اینان، قیام مردمان برای رهایی از سلطه‌ی کفار را خلاف اسلام و حتی تشیع و فرهنگ انتظار می‌خوانند، اما قمه زدن را خدمتی به امام حسین علیه السلام می‌شمارند - به عزاداران حسینی (ع) و مداحان می‌تازند، اما ایام محسنیه درست می‌کنند و آن را ثوابی مضاعف قلمداد می‌نمایند(!؟)

سه - بدیهی است که نه تنها محبین حضرت فاطمه علیهاالسلام (از شیعه و سنی)، متأثر از وقایع بوده و محزون در مصیبت‌ها و بالاخره شهادت ایشان هستند و بالتبع سقط فرزند، خود مصیبتی شدیدتر است و بر حزن و اندوه می‌افزاید، بلکه هر انسان عاقل و منصفی که این تاریخ را بخواند، متأثر می‌گردد. اما اینها هیچ کدام دلیل و توجیهی برای ساختن ایامی تحت عنوان «ایام محسنیه» و نوآوری مراسم عزایی تحت عنوان «عزاداری محسنیه» نمی‌باشد.

مراسم عزاء، همان «فاطمیه علیهاالسلام» است و این حادثه، یکی از مصیبت‌های وارده بر ایشان می‌باشد.

پرچم امام زمان چگونه است؟ چه علامت یا شعاری دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بی تردید، هر حرکتی، هر قیامی، هر تشکلی و بالاخره هر حکومتی، شعار اصلی، شعارهای تابع و پرچم دارد؛ و قیام، حرکت و حکومت ایشان نیز مستثنا نمی باشد.

لازم به ذکر است که برخی نیز علامت‌هایی را برای پرچم کشور، شرکت، بانک، هتل ... و حتی جلسه و سمینار خود انتخاب می کنند [چنان که در قالب پرچم‌ها دیده می شود]، مانند علامت‌های انتخابی امریکا، آلمان، انگلیس ... و یا احزاب، بانک‌ها، شرکت‌ها، اسکناس‌ها و ... که غالباً عقاب، مار، چشم، مثلث و یا سایر المان‌های فراماسونری در آنها لحاظ شده است.

شعارها گاهی دروغ و جهت عوامفریبی می باشد [مانند شعار دموکراسی، صلح، لیبرالیسم و ...]، پرچم‌ها نیز گاهی صورت ظاهری ندارند، بلکه تاکتیک است که به آنها «پرچم‌های دروغین = False flag» گفته می شود. این پرچم‌ها، به صورت شعار، خبر، گزارش، جریان، موج، عملیات‌های گوناگون اقتصادی، نظامی، سیاسی و ...، عَلم می شوند تا توجه اذهان عمومی، از آن چه که باید، منحرف گردد.

شعار و پرچم حضرت مهدی علیه السلام

الف - تردیدی نیست که شعار ایشان، همان شعار اولیه و همیشگی اسلام عزیز است، یعنی شعار توحید و بالتبع آن شعار نبوت و ولایت؛ که همه مسلمانان به دو بخش اول و شیعیان آن حضرت، بخش سوم را نیز شبانه روز، در مسلمان شدن، اذان، نماز و ...، اظهار می دارند. یعنی: شهادت به « لا إله الا الله و محمد رسول الله»، و نیز در همان راستا، شهادت به ولایت و امامت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، که به مثابه شهادت به تمامی ائمه اطهار علیهم السلام می باشد.

ب - قطعاً پرچم ایشان، همانند پرچم حرکت‌ها، نهضت‌ها، قیام‌ها و یا حکومت‌ها، شامل چند رنگ، لوگو یا علامت صرفاً اعتباری نمی باشد؛ بلکه عَلم و پرچم "دعوت و هدایت" را برافراشته می سازند. ابتدا دعوت به "بیداری و بصیرت" و سپس دعوت به "بیعت حقیقی، که از آن خداوند سبحان است!"

ج - قیام ایشان، آغاز حرکت مردمی، به رهبری امام معصوم سلام الله علیه، به منظور ریشه کنی ظلم و استقرار حکومت عدل الهی در جهان می باشد؛ از این رو، دعوت ایشان نیز همچون پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام، دعوت به سوی فرد، نمی باشد، بلکه دعوت به "بیعت با خداوند متعال" است.

از این رو در برخی از احادیث، به واژه‌ی «البيعة لله» روی پرچم ایشان تصریح شده است، چرا که هر حرکتی، هر قیامی و بالتبع هر تشکل و حکومتی، به دنبال "یک بیعت"، محقق می‌گردد و پیوستن به ایشان، مستلزم بیعت با الله جلّ جلاله می‌باشد.

چند حدیث در مورد پرچم:

- - عبدالله بن سنان روایت نموده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پرچم قائم همان پرچم رسول خداست که جبرئیل در روز جنگ بدر از آسمان آورد و آن را در میدان جنگ باهتزاز درآورد.
- آنگاه جبرئیل عرض کرد: ای محمد بخدا قسم؛ این پرچم از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست. عرض کردم: پس از چیست؟ گفت: برگ درخت بهشت است. پیغمبر در جنگ آن را برافراشت سپس پیچید و بدست علی علیه السلام داد و پیوسته نزد آن حضرت بود تا اینکه در روز جنگ جمل حضرت آن را برافراشته نمود و خدا او را پیروز گردانید. آنگاه علی علیه السلام آن را پیچید و همیشه نزد ما بوده و هست و دیگر هیچ کس آن را نمی‌گشاید تا اینکه قائم ما قیام کند... (مهدی موعود - ترجمه جلد سیزدهم بحار، متن، ص: ۱۱۲۸)
- - امام صادق (ع) درباره آن پرچم به ابوبصیر فرمود:

« يا ابا مُحَمَّدٍ ما هِيَ وَاللّٰهُ قُطْنٌ وَلَا كَتَانٌ وَلَا فَرْزٌ وَلَا حَرِيرٌ. قُلْتُ: فَمِنْ اَيِّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ نَشَرَهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ لَفَّهَا وَدَفَعَهَا اِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّ نَزَلَ عِنْدَ عَلِيٍّ حَتَّى اِذَا كَانَ يَوْمَ الْبَصْرَةِ نَشَرَهَا اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ فَفَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْهِ ثُمَّ لَفَّهَا وَهِيَ عِنْدَنَا هُنَاكَ لَا يَنْشُرُهَا اَحَدٌ حَتَّى يَقُوْمَ الْقَائِمُ فَاِذَا هُوَ قَامَ نَشَرَهَا...» (معجم احاديث الإمام المهديع، الشيخ على كوراني، ج ۱ ص ۲۲۲)

«ای ابامحمد! به خدا قسم آن پرچم نه از پنبه است و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر، عرض کردم: پس از چه چیزی است؟ فرمود: از ورق (برگ) بهشتی است. رسول خدا (ص) در روز بدر آن را برافراشت، و بعد آن را در هم پیچید و به علی (ع) داد. پس همچنان نزد علی (ع) بود تا هنگامی که روز بصره فرا رسید، آن را برافراشت. پس خداوند پیروزی را نصیب او ساخت. سپس آن حضرت آن را در هم پیچید و آن اینجا نزد ما است. هیچ کس آن را نخواهد گشود تا آن گاه که قائم (ع) قیام کند و چون او قیام نمود، آن را برخواهد افراشت.»

- - روی پرچم حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده: «اسْمَعُوا وَ اطِيعُوا - بشنوید و اطاعت کنید» (بحار الانوار ۳۰۵ / ۵۲، به استناد از کتاب فضل بن شاذان)

- - انس بن مالک می‌گوید: روزی همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم، چون حضرت علی علیه السلام را دید دست مبارکش را میان دو کتف او گذاشت و فرمود: ای علی اگر از دنیا بجز یک روز بیشتر باقی نباشد خداوند آن روز را طولانی خواهد نمود تا مردی از عترت تو که به او مهدی می‌گویند حکومت کند،

هدایت بسوی خدای عزوجل می نماید ، و عرب بدست او هدایت یابند همانگونه که کفار و مشرکین بدست تو از ضلالت و گمراهی نجات یافته ، و هدایت شدند سپس حضرت فرمود: بر دو کف دستش نوشته شده «بایَعُوهُ فَإِنَّ الْبَيْعَةَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ» - با او بیعت کنید همانا بیعت از آن خدای عزوجل است». (معجم احادیث الإمام المهدی ، شیخ علی کورانی ، ج ۱ ص ۱۶۵)

● - امام باقر علیه السلام: « كَأْتَى بِالْقَائِمِ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ السَّبْتِ قَائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ جِبْرِيلُ (ع) ينادي: الْبَيْعَةُ لِلَّهِ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جوراً » (الغیبه، شیخ طوسی ره، ص ۲۵۳)

ترجمه: گویا می نگرم قائم (ع) را که در روز عاشورا روز شنبه بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل پیش روی او ندا می کند: بیعت برای خداست. پس زمین را پر از عدل می کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده بود.»

● - در روایات بسیاری به نقل منابع شیعه و سنی، تصریح شده که بر پرچم ایشان نوشته شده: « الْبَيْعَةُ لِلَّهِ - بیعت برای خدای عزوجل است » (منتخب الأثر : ص ۳۱۹ - ملاحم ابن طاووس : ص ۶۸ - عرف السیوطی ، الحاوی : ج ۲ ص ۷۵ - ینایع الموده : ص ۴۳۵ و ...)

***- بنابر این، کثرت روایات و اخبار، دال بر همین شعار « الْبَيْعَةُ لِلَّهِ » می باشد. و البته باید بدانیم که منظور از پرچم و شعار پرچم ایشان، صرفاً درج یک نوشتار روی چند متر پارچه نمی باشد.

چرا با وجود اینکه تعداد زیادی از علمای اهل تسنن، حادثه‌ی غدیر خم را قبول دارند و در کتاب‌های خود

نیز نوشته‌اند، شیعه نمی‌شوند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ما باید ابتدا نگران مسلمانی، اهل ایمان و شیعه شدن و شیعه ماندن خودمان باشیم؛ اما این مسئله را نیز می‌توان از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی، تحلیل و نقد قرار داد. به عنوان مثال:

الف - اطلاع داشتن، با قبول داشتن، با باور کردن، با تصدیق نمودن و با ایمان آوردن بسیار متفاوت است. هر کدام اصولی، عللی، اسبابی، شرایطی و مقتضاتی دارند.

ب - آیا تمامی موحدان عالم (در گذشته و حال) و به ویژه مسلمانان، اعتقاد به توحید و معاد، محشر و حساب و کتاب، پاداش و عقاب ... ندارند و نمی‌دانند که در هر حال در محضر خداوند سبحان هستند و او به درون و برون آنها آگاه است؟! پس چرا اینقدر گناه؟! چون به رغم علم و اطلاع، باور و ایمان به آخرت ضعیف است. آیا شیعیانی که اصل ولایت و امامت را قبول دارند، و حتی مدعی‌اند که تصدیق نموده، باور و ایمان دارند، واقعاً شیعه (پیرو) هستند که حالا سؤال کنیم چرا علمای اهل سنت، شیعه نمی‌شوند؟!

مراتب:

رشد، کمال و تقرب، مراحل و مراتبی دارد. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که عده‌ای به تو می‌گویند که ایمان آوردیم؛ به آنها بگو که هنوز ایمان نیاورده‌اید، بلکه در نهایت می‌توانید بگویید که اسلام آورده‌اید.

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: اعراب (بادیه‌نشینان) به تو گفتند ایمان آوردیم. بگو: نه، هنوز ایمان نیاورده‌اید و باید بگویید اسلام آوردیم چون هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده و اگر خدا و رسول را اطاعت کنید خدا از پاداش اعمالتان چیزی کم نمی‌کند که خدا آمرزگار رحیم است. »

نکته:

مسلمانی، مؤمن، شیعه یا اهل سنت بودن، صرفاً به نوشتن یا خواندن چند آیه و حدیث، و یا اظهار شهادتین و یا بیان ادعاهای نمی‌باشد؛ خداوند متعال نیز خریدار شعار صرف و بدون ایمان و عمل نمی‌باشد، بلکه شاخصه دارد، ویژگی دارد، دستورالعمل و برنامه دارد ... و خداوند متعال نیز امتحان می‌کند.

آیا هر کسی که بگوید: من محصل هستم، من طلبه هستم، من پزشک یا مهندس هستم، من مسلمانم، من شهروند ایرانی هستم، من انسانم و قائل به اصول و ارزش‌های انسانی هستم و ...، به همین سادگی از او پذیرفته می‌شود و در عمل امتحان نمی‌شود؟!

« أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ » (العنکبوت، ۲ و ۳)

ترجمه: آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! * ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد!

چند شاخصه:

ما مسلمانان [اعم از شیعه و سنی]، دست کم ادعای مسلمانی داریم، در حالی که پیامبر اکرم • - صلوات الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُبَادِي يَأْتِيهِمْ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»؛

ترجمه: کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می‌زند: ای مسلمانان به دادم برسید و کمک کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید، مسلمان نیست. (کافی، ج ۲، ص ۱۶۴)

آیا تمامی ما مسلمانان چنین هستیم؟!

● - امام صادق علیه السلام (و هم چنین دیگر امامان) فرمودند: « وَ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ - و کسی که به مردم ظلم کند شیعه‌ی ما نیست / تحف العقول ص ۳۱۴ »

آیا تمامی ما شیعیان، عادل بوده و کمترین ظلمی به خود و دیگران نمی‌نماییم؟!

ج - بنابراین، به صرف قبول داشتن واقعه‌ای مانند غدیر خم و یا نوشتن اخبار و احادیث در کتب، دلیل بر تصدیق، باور و ایمان نمی‌گردد. اگر علمایی از اهل سنت این واقعه و احادیث را نقل کرده‌اند، بسیاری دیگر از مردم، خودشان در این واقعه حضور داشتند و حتی بیعت هم کردند، اما شکستند! در حالی که نه شیعه بودند و نه سنی؛ بلکه ادعای مسلمانی و پیروی از رسول اعظم صلوات الله علیه و آله را داشتند.

د - آیا امروزه، اهل سنت امریکایی و شیعه انگلیسی، امثال وهابی‌ها، داعشی‌ها و آنان که به امر کفار و مستکبران ظالم، شیعه و سنی را به جان هم می‌اندازند، مسلمان محسوب می‌گردند که شیعه یا سنی باشند؟!

نکته:

● - امام رضا علیه السلام، ابتدا گروهی را که ادعای شیعه امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام بودن را داشتند، به حضور نپذیرفتند و پس از سه روز پذیرفتند و آنها را در مورد ادعای‌شان به شدت مورد عتاب قرار داده و افزودند: « فَأَمَّا أَنْتُمْ إِذَا قُلْتُمْ إِنَّكُمْ شِيعَةُ وَ أَنْتُمْ فِي أَكْثَرِ أَعْمَالِكُمْ لَهُ مُخَالِفُونَ - پس اما شما، در حالی می‌گویید که شیعه هستید که بیشتر رفتارهای شما، مخالف ایشان است » - « مُقَصِّرُونَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْفَرَائِضِ - [و حتی] در انجام بسیاری از واجبات خود کوتاهی می‌کنید (مقصید) » (تفسیر الإمام العسکری، ص ۳۱۲)

● - مردی نزد امام باقر علیه السلام ادعای تشیع نمود، امام با توجه به حال و احوالش، پس از ذکر شاخصه‌هایی در شیعه و تفاوتش با رفتارهای او، به او فرمودند: «فَلَسْتُ مِنْ شِيعَتِنَا - پس تو از شیعیان ما نیستی» « وَ لَكِنْ قُلْ: إِنَّا مِنْ مُحِبِّكُمْ وَ مِنَ الرَّاجِينَ لِلنَّجَاةِ بِمُحَبَّتِكُمْ - بلکه بگو: من از دوستان شمایم و از جمله کسانی‌ام که به خاطر دوستی شما امید نجات دارند. / بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۶ »

اهل سنت:

بنابراین، صرف قبول خدا، پیامبر صلوات الله علیه و آله، قرآن کریم، احادیث ... و ذکر نوشتاری یا گفتاری آنها [از سوی شیعه یا سنی]، دلیلی برای تصدیق نمودن، باور کردن و ایمان آوردن نمی‌گردد. مگر تمامی کفرها، شرک‌ها و معاصی، به خاطر عدم برخورداری از اطلاعات و معلومات کافیست که علم و اطلاع، سبب ایمان گردد؟!

* - و البته اگر سیر تحولاتی تاریخی را بنگریم، بیشتر کسانی که برای خلافت با ایشان بیعت نمودند، پس از دوران سه خلیفه، با ایشان بیعت نمودند و هنوز هم به این بیعت باقی هستند و اگر نباشند، اهل سنت نیستند. منتهی بسیاری از این مهم، غفلت می‌کنند.

*- اگر دوستی و محبت قلبی را در نظر بگیریم، به جز عده‌ی قلبی از آنان که خود را اهل سنت می‌نامند، اما با امامان بغض و دشمنی دارند، اکثر قریب به اتفاق مسلمانان اهل سنت، و حتی بنیانگذاران مذاهب‌شان، به امامان علیهم السلام، محبت داشته و دارند. منتهی شرایط برای ظهور محبت‌شان فراهم و زمینه‌ها مساعد نگردید و شاید خودشان نیز به این محبت قلبی، توجه لازم را ندارند.

*- اگر "مودت اهل بیت علیهم السلام" که دستور خداوند سبحان در قرآن کریم است را در نظر بگیریم، بسیاری از ما شیعیان نیز مودت چندانی نداریم، چرا که مودت، همان ظهور و بروز محبت در اندیشه، گفتار و عمل می‌باشد.

***- و البته تردیدی نیست که متأسفانه مسلمانان اهل سنت (پیروان چهار مذهب فقهی، نه چهار دین متفاوت)، در مقوله‌ی شناخت ولایت و امامت، امامان علیه السلام، اطلاع از آموزه‌های وحی و حدیث در این مقوله ... و در نهایت تصدیق، باور، ایمان و بالاخره محبت و مودت به ایشان، فاصله‌ی بسیاری با اهل تشیع دارند. فاصله‌ای که علل و عوامل بسیاری سبب پیدایش، عمق و وسعت آن گردیده است، که از آن جمله می‌توان به حکومت‌های جائر و ظالم اموی و عباسی ... و نیز تداوم آن سیاست‌ها توسط عمال ریز و درشت آنها، و هم چنین چند قرن استعمار و سلطه‌ی انگلیس و صهیونیسم بین‌الملل ... و بالاخره کوتاهی و غفلت در امر مهم وحدت، اطلاع رسانی، تعامل، آموزش، تبلیغ و ... اشاره نمود.

وقتی سطح فرهنگ و باورهای سطحی به گونه‌ای است که هر بحث منطقی و مستدل (در هر موضوعی و حتی بین شیعیان)، به دشمنی تعبیر شده و به جدال کشانده می‌شود، نباید انتظار زیادی داشت. پس باید هوشیارانه و هوشمندانه در اصلاح و ارتقای جامعه اسلامی واحد بکوشیم.

چرا حضرت مهدی علیه السلام، به رغم برخوردای از کمال علم، اقدامی برای رفع مشکلات و رفع

بیماری‌های ناعلاج نمی‌نمایند؟! [بیماری‌های ناعلاج نمی‌نمایند؟! | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات \(ایکس - شبهه\):](#)

در مورد علم و ظهور علم، به سه موضوع مهم باید توجه قرار گیرد که عبارتند از: علم - صاحب علم - رجوع به علم و علیم.

علم:

علم، چه به لحاظ آن چه هست (نمود و تبلورش در هستی)، و چه به لحاظ آن چه تا کنون شناخته شده است، و چه به لحاظ آن چه بعدها در دنیا و یا قیامت شناخته می شود و چه آن چه هرگز شناخته نخواهد شد، محدود نمی باشد.

علیم، اسم ذات خداوند متعال می باشد. علیم اوست؛ و هر چه در عالم ممکنات پدید آمده و می یابد، تجلی علم اوست؛ و او محدود به حدی نیست.

صاحب علم:

پس از خداوند سبحان که علیم اوست، صاحب علم به کسی می گویند که علم خدا (به حد ظرفیت وجودی اش) در او تجلی یافته است. چنان که کریم، جواد و رؤف را به کسی می گویند که گرم، جود و رأفت الهی در او تجلی یافته است. بنابر این، هر که از شناخت بیشتری برخوردار باشد، عالم تر [دانشمندتر] است.

****** - عالم هستی، همه علامت (نشانه) است، و هر که نشانه شناس تر باشد، "عالم تر" است. خواه نشانه شناسی او محدود به یکی از عناصر طبیعت (علم تجربی) باشد و خواه به سایر حقایق عالم هستی نیز پی ببرد. خواه با شناخت علامت ها و نشانه ها در عالم طبیعت (مثل فیزیک، شیمی و ...)، به سوی شناخت صاحب نشانه هدایت شود و خواه نشود. و البته اگر شد، به علم حقیقی و جامع دست یافته است.

****** - چون انسان ذاتاً علیم نیست، پس علم او از دیگری کسب می گردد و در نهایت معلم تمامی علوم، خداوند علیم و حکیم می باشد، چنان که فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» - آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت / العلق، ۵. « حال خواه این تعلیم، علوم پایه و اصولی باشد که در عقل و فطرت انسان نهادینه کرده است - خواه علمی باشد که با وحی تعلیم نموده است و خواه علمی باشد که با قلم صنع، در کتاب خلقت نوشته و در معرض شناخت انسان قرار داده است.

****** - علم امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام، چیزی خارج یا فراتر از علم پدران شان تا امیرالمؤمنین و مادرشان حضرت فاطمه و جدّ بزرگوارشان، حضرت پیامبر اکرم صلوات الله علیهم اجمعین نمی باشد، که همه همان تجلی علم خداوند علیم در قرآن کریم و ایشان می باشد و البته که معلم شان خداوند متعال است، لذا گفته می شود که از "علم لدنی" برخوردارند.

رجوع به علم و علیم:

در مورد ظهور و بهره مندی از علمی قرآنی و علم اهل عصمت علیهم السلام و اولیای الهی نیز باید به چند نکته ی مهم توجه نمود:

یک - علم در عالم هستی تجلی یافته و دائماً تجلی می یابد، اما بشر نمی تواند آن را یک جا دست بیاورد؛ چنان که برای تحصیل بخشی از علم نیز مراحل را تدریجی (از ابتدایی تا ...) طی می کند. چنان که علم حاضر نزد یک

دانشمند، از ابتدا بوده و بسیاری آن را می‌دانستند، اما نمی‌توانست از همان کودکی همه را بیاموزد، لذا گام به گام، نزد معلمان و اساتید تعلیم گرفته است.

علم اهل عصمت علیهم السلام نیز همین‌طور است؛ یکجاست، اما بشر «فرد یا جامعه» نمی‌تواند همه‌ی آنها را فهم و درک کرده و فرا بگیرد. چنان‌که قرآن کریم، از ابتدا نزول در اختیار همگان بوده است، اما علم به آن، تدریجی به تکامل رسیده و می‌رسد.

دو - وجود دانشمندان و عالمان در یک جامعه‌ی کوچک و بزرگ، هیچ دلیلی بر قطعیت و حتمیت رجوع و استفاده‌ی آحاد آن جامعه از ایشان نمی‌باشد.

* - آیا بشر امروز، به همین دانشمندانی که در علوم متفاوت دارد، رجوع می‌کند؟!

* - آیا بشر امروز، [چه تک تک اشخاص و چه جوامع]، به همین مقدار علمی که دارند، عمل می‌کنند؟!

* - آیا بشر امروز، از همین مقدار علمی که به دست آمده، درست استفاده می‌کند؟! و از تمامی علوم حاصله، درست استفاده می‌کنند؟!

* - اکثریت مردم، استعداد علم‌آموزی و دانشمند شدن را دارند، اما آیا امکانات، شرایط، زمینه‌ها و اسباب آن، برای همگان فراهم است؟!

* - آیا دانشمندان می‌توانند علوم خود را به جبر و زور، به مردمی که نمی‌خواهند بیاموزند، تعلیم دهند؟!

** - پس، تمامی این شروط، در مورد ظهور و بروز علوم انسان‌های کامل (اهل عصمت علیهم السلام) نیز صدق می‌کند. وگرنه علمی که حضرت امام مهدی [عج الله تعالی فرجه الشریف] دارند، امامان دیگر نیز داشتند و همگی از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله اخذ نموده‌اند.

نکته:

نوع بشر، اگر متوجه نگردد، اگر مبدأ و معاد حقیقی خود را نشناسد، اگر تسلیم و تحت تعلیم "حق" قرار نگیرد، خلاصه اگر چون قطره‌ی آبی به مجرای رسیدن به اقیانوس "وصل" نگردد، کم ظرفیت، بی‌جنبه، عجول، نادان، بی‌بصیرت و سطحی‌نگر می‌باشد. چنان‌که فرمود:

« إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ » (المعارج، ۱۹ تا ۲۲)

ترجمه: به راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده است * چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند * و چون خیری به او رسد بخل ورزد * غیر از نمازگزاران (یا در واقع، آنان که وصل شده‌اند «الْمُصَلِّينَ»)

●●● - از این‌رو، در حالی که روحش از شدت بیماری‌های گوناگون، به شدت ضعیف و نزار شده است،

وقتی سخن از مُنجی، امام زمان (ع)، و علم ایشان به میان آید نیز، فقط به بدن خود که در هر حال پیر و

فرسوده شده و می‌میرد افتاده و می‌پرسد: «چرا او با علمش، علاج بیماری‌های ناشناخته را به ما نمی‌دهد؟!»

*- آیا در بخش صنایع، تولید انواع و اقسام سلاح‌های کشتار جمعی، بمب‌های الکترونیکی، شیمیایی، آن چه در جنگ‌های پنهان بیولوژیکی استفاده می‌شود - آن چه در جنگ نرم و سخت از الکترونیک استفاده می‌شود ... و یا سایر علوم در فلسفه، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، ارتباطات، اقتصاد، سیاست و ... علم نیست؟! یا همه علم است، اما انسان فاقد "علم اخلاق" در بهره‌برداری از آن است؟!

●●●- باید از خود پرسیم: آیا به راه سلامت [اسلام] درآمده‌ایم و به نسخه‌ی شفابخش بیماری‌های روح و

نفس که داده‌اند، عمل می‌کنیم که حالا دنبال نسخه‌ی بیماری‌های طبیعی و شناخته نشده هستیم؟!

●●●- باید از خود پرسیم: عالم هست، اما آیا من خواهان او و ظهور و بروز علم او هستم یا خیر؟! چرا به جای آن که خودم به ایشان رجوع کنم، می‌پرسم که چرا او نمی‌آید؟!

●●●- دقت کنیم که تجلی، ظهور و امکان بهره‌مندی درست و سالم از "علم و علیم"، شرایط، زمینه‌ها و

امکانات بسیاری لازم دارد؛ و اولین شرط آن است که حجاب‌ها و موانع برداشته شوند و بالاترین حجاب و مانع، ولایت، سرپرستی و سیستم نظام سلطه‌ی طاغوت می‌باشد که مانع از رشد علمی مردم و جوامع می‌باشند [مثل دشمنی امریکا و متحدین اروپایی، با رشد علمی ایران اسلامی].

بنابر این، ابتدا باید در پی آگاهی، بصیرت، خودسازی و حضور درست و به موقع خود در میدان، برای مساعد نمودن قیام، ظهور و حکومت ایشان باشیم، سپس به دنبال تجلی علم ایشان باشیم تا به سلامت روح، جسم، روان، اخلاق و حیات دنیوی و اخروی فرد و جامعه برسیم.

سینما - چرا بازیگر مذهبی کم داریم؟ چرا کسانی که وارد فضای سینما و بازیگری می‌شوند، معمولاً افراد مذهبی نیستند؟ آیا فضای سینما و بازیگری جوری است که آدم‌های مذهبی را نمی‌خواهند جذب کنند و یا فضایش جوری است که افراد مذهبی سعی می‌کنند وارد این فضا نشوند؟ یا خود مذهبی‌ها علاقه‌ای به وارد شدن در این عرصه ندارند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات شبهات (ایکس - شبهه):

مطالعه و بررسی علل رویکردها، کنش‌ها، واکنش‌ها، بافت‌ها، ساختارها و نتایج آنها در هر امری، ضمن آن که لازم و ضروری است، تک بُعدی و ساده نمی‌باشد؛ به ویژه در مقوله‌های فرهنگی و از جمله هنر، با موضوعیت «فیلم‌سازی و سینما» که می‌تواند و باید از زوایا و ابعاد گوناگون مورد مطالعه قرار گیرد. لذا تمامی مواردی که بیان نمودید صحیح است و هر کدام نیز علل و چرایی‌های دارد، به اضافه‌ی موارد دیگری که شاید اصلی‌تر و مهم‌تر نیز باشند.

- - در عرصه‌ی سینما (به طور کلی نمایش)، مسئله‌ی اصلی و تأثیرگذار، مذهبی بودن یا نبودن بازیگران نمی‌باشد، چرا که بازیگر، بازیگر است. ممکن است یک بازیگر زن مذهبی، نقش یک زن کافر و فاسق را بازی کند و یک بازیگر مرد مذهبی، نقش ظالم‌ترین و شقی‌ترین اشخاص را بازی کند و یا بالعکس، یعنی بازیگران غیر مذهبی [و حتی مخالف]، نقش شخصیت‌های برجسته‌ی دینی، مذهبی، اجتماعی و علمی را بازی کنند. مانند بازیگری آنتونی کوین (Anthony Quinn) در نقش سیدالشهداء حمزه علیه السلام، یا عمر مختار!
- - مسئله‌ی اصلی در هر امری (فردی، یا اجتماعی - سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی و ...)، هدف‌گذاری (هدف‌گزاری) و برنامه‌ریزی اجرایی منطبق با اهداف می‌باشد، که باید اذعان کنیم، ما در این مهم بسیار ضعیف‌تر از حد تصور و توان هستیم، چه رسد به حد نیازها و بایدها؛ به ویژه در عرصه‌ی فرهنگ! هر چند که فرهنگ [چه در نگاه ما و چه دشمنان ما]، از اقتصاد نیز مهم‌تر است.
- - شدت این ضعف و اهمال، تا حدی است که مقام معظم رهبری، ضمن روشنگری، بیان نقاط و قوت و ضعف، تحلیل مشکلات و ترسیم راه‌کارها در امور سیاسی، اقتصادی و ...، به موضوع "فرهنگی" که می‌رسند، می‌فرمایند: «احساس یک ولن‌گاری می‌کنم»!

سینما:

- الف -** گاهی یک جریان، یک دست‌آورد و یا یک پدیده، از همان ابتدا با اهداف نادرستی پایه‌گذاری و سازماندهی می‌شود [مثل بانک در عرصه اقتصاد، یا تأثر و سینما در عرصه هنرهای نمایشی]؛ بنابر این، تغییر این اهداف و ساختار و یا به تعبیری دیگر «بومی‌سازی و همسو کردن آن»، هر چند که ضروری باشد، اما کار ساده‌ای نیست، و البته اگر کسی به فکر این تحولات اساسی نباشد، به هیچ وجه صورت نمی‌پذیرد.
- ب -** گاهی یک جریان، دست‌آورد، پدیده یا رویکردی، وارداتی است. در این وارداتی بودن مشکلی نیست، بلکه مشکل اصلی این است که از همان ابتدا، به صورت بیمار (ناسالم، نادرست) وارد یک فرهنگ و جامعه می‌شود. مانند: «روشنفکری»؛ و هنرهای نمایشی، از جمله سینما، از همان ابتدا به صورت بیمار و ناسالم وارد این کشور گردید؛ و البته وقتی کسی به فکر معالجه و بهبود آن نباشد، این بیماری مهلک نیز می‌گردد.

سازمان کار:

- یک -** در هر کشور، حکومت، جامعه و ملتی، هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و سازماندهی اجرایی آن، در گام نخست، متوجه مسئولین ذیربط می‌باشد که در واقع موکلان "قدرت و ثروت"، از سوی مردم هستند.
- * - البته گاهی ظاهر و صورت کار، نقش آنها را نشان نمی‌دهد، مانند: «هالیوود (در امریکا)، چینه‌چیتا (در ایتالیا) یا بالیوود (در هندوستان) که به حسب ظاهر و واقع، در اختیار ثروتمندان بخش خصوصی قرار دارد؛ اما بر

کسی پوشیده نیست که به طور کلی «سیاست (حکومت) و اقتصاد» نیز در اختیار همان‌هاست، بنابر این آنها هستند که هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های خود را به صورت مستقیم و غیر مستقیم، دیکته می‌کنند.

*- در کشور ما، نهادهایی چون: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و رسانه‌ی ملی (تلویزیون)، متولیان این مهم هستند؛ که متأسفانه شاهد کمبود میزان شناخت، توجه و اهتمام آنها به این مهم هستیم.

دو - پس از نهادها و مسئولین ذریط قانونی، نوبت نقش‌آفرینی، به "تهیه‌کنندگان" و سپس "نویسندگان (فیلم‌نامه، سناریو، نمایشنامه) می‌رسد و سپس به "کارگردانان"؛ بنابر این بازیگران در این مهم، نقشی ندارند؛ آنها فقط نقش داده شده را بازی می‌کنند.

به عنوان مثال: **آقای علی نصیریان**، که بازیگری تمام عیار و مشهوری می‌باشد، قبل از انقلاب، فیلم «گاو» را بازی کرد و پس از انقلاب نیز در نقش‌های گوناگونی چون "قاضی شارح" (در سرداران) - و یک یهودی ظالم در سریال "شکارچی" - و یا "حاج یونس" (در میوه ممنوعه) و ... را بازی کرد. حال چه تفاوتی دارد که اعتقادات، باورها و تقیدات مذهبی ایشان چی و چقدر باشد؟!

سه - وقتی برخی از بازیگران زن در سینمای امروز ما، به صراحت در گفتگوهای رسانه‌ای می‌گویند: «چون بسیاری از خواسته‌ها را برآورده نمی‌کنیم، به ما میدان نمی‌دهند!» ضمن آن که واقعیت پشت پرده را نمایان می‌سازند، معلوم می‌نمایند که نقش‌آفرین‌ها کیانند و شرایط جذب و رشد بازیگران [اعم از زن و مرد] چگونه است؟!

نتیجه:

بنابر این، نه تنها مسئله و مشکل هنرهای نمایشی و در رأس آنها سینما، مذهبی بودن یا نبودن بازیگران و میزان تقیدات مذهبی آنان نمی‌باشد، بلکه «آب، از سرچشمه گل‌آلود» است. لذا با فرهنگ، متین، با شخصیت و البته متدین، مقید و مذهبی بودن علاقمندان به بازیگری، محدودیت‌هایی برای خودشان ایجاد می‌کند، چنان که متدین بودن یک مدیر دولتی، یک کارمند بانک، یک شهردار و یا کارمند شهرداری، یک تاجر بخش خصوصی، یک همسر، پدر، مادر، معلم و ... نیز محدودیت‌هایی ایجاد و ایجاد می‌کند. اما وقتی اهداف، برنامه، عرصه، ساختار، بنیان، شاکله و بالتبع جریان کار، خودش از اصل بیمار و ناسالم بود، کار سخت‌تر می‌شود. یعنی در عرصه سینما، نهادها و مسئولین مربوطه، بی‌توجهی و اهمال دارند - در بدنه، تهیه‌کنندگان مذهبی، با ریسک بیشتری برای گیشه و فروش مواجه می‌شوند و باید حمایت شوند که نمی‌شوند - نویسندگان، فیلم‌نامه نویس‌ها، سناریست‌هایی که نگاه متعهدانه، آموزنده، سازنده و آگاهی بخش دارند، با استقبال تهیه‌کنندگان مواجه نمی‌گردند و انگیزه در آنها می‌میرد - و بالاخره کارگردانان نیز می‌خواهند فیلمی بسازند که خود را در آن نشان

دهند و باید فیلم آنها، با استقبال و گیشه مواجه گردد. بنابراین یا وارد نمی شوند و یا بازیگرانی متناسب با فیلم نامه و نقش ها و البته هماهنگ با پشت پرده انتخاب می کنند.

[البته مقصود، تمامی تهیه کنندگان، نویسندگان، کارگردانان، بازیگران و حتی تمامی فیلم ها و سریال ها نمی باشد، بلکه به زیرساخت ها اشاره ای مختصر شد].

مقام معظم رهبری:

« امروز نیروهای مؤمن و جوان انقلابی مان، بیشترین کارهای خوب کشور را دارند انجام می دهند، همین دانش بنیان ها، همین کارهای گوناگون، همین فعالیت ها، اینها بیشتر به وسیله ی جوان های مؤمن و مانند اینها انجام می گیرد. حالا فرض کنیم یک تئاتری یا یک فیلمی تولید بشود که تیشه به ریشه ی ایمان این جوان ها بزند؛ این خوب است؟ این چیزی نیست که انسان از آن احساس خطر بکند؟ دو مقوله است، مقوله ی آفند و پدآفند؛ ما در زمینه ی فرهنگ، هم در مورد آفند ضعیف عمل می کنیم، هم در مورد پدآفند ضعیف عمل می کنیم؛ به نظر من بایست در این زمینه ها کار کرد. فرهنگ با جوهر دین، با جوهر انقلاب، اساس کارهای ما است که بایستی واقعاً به آن بپردازیم. محصولات فرهنگی، کتاب، سینما، تئاتر، شعر، مطبوعات و نیز شخصیت های فرهنگی؛ فرض کنید که یک شخصیت فرهنگی هست که همه ی عمر خودش را در راه انقلاب گذاشته، یک شخصیت فرهنگی هم هست که هر وقت توانسته به انقلاب نیش زده؛ شما رفتارتان با این دو نفر چه جور است؟ شما که مسئول دولتی هستید یا مسئول فرهنگی هستید یا مسئول وزارت مثلاً ارشاد هستید یا وزارت علوم هستید یا سازمان تبلیغات اسلامی هستید - فقط مخصوص کارهای دولتی نیست، دیگران هم همین جور هستند - یا صداوسیما، رفتار شما و برخورد شما با این دو آدم چه جور است؟ این خیلی مهم است.

آن کسی که عمرش را در خدمت انقلاب و در خدمت دین بوده، آیا این [طور] است که مورد تکریم و ترجیح شما باشد، نسبت به آن کسی که در همه ی عمرش حالا یک قدم [هم] در راه دین و انقلاب که برنداشته، گاهی اوقات ضربه هم زده، نیش هم زده؟

خب، اینها مهم است، اینها نکاتی است که باید به آنها توجه داشت. ما اگر به این نکات توجه نکنیم و بر اثر جوّزدگی برویم سراغ مثلاً فرض کنید که فلان کسی که از بن دندان با انقلاب اسلامی و با حکومت اسلامی و با نظام اسلامی مخالف است، خب این خلاف یک حرکت فرهنگی عاقلانه است. بنابراین من، هم معتقدم روحیه ی آزاداندیشی وجود داشته باشد، [هم] برنامه ریزی عادلانه باید وجود داشته باشد. نه بی برنامه گی و ولنگاری فرهنگی، نه جزم اندیشی و تحجر و استبداد فرهنگی؛ هیچ کدام از این دو طرف قضیه را بنده قبول ندارم. راه

صحیح این است که برنامه‌ریزی کنیم، هدایت کنیم، کمک کنیم به رویش‌های خوب، و جلوی ضربه‌ها و حملات و مانند اینها را بگیریم؛ یعنی هم آفند، هم پدآفند. « (۱۳۹۵/۶/۳)

چرا بعضی از فرزندان مسئولین و علما، با افکار و عقاید پدران‌شان که از مبارزین انقلابی و علمای برجسته‌ای هم هستند، اختلاف زاویه پیدا می‌کنند و حتی علیه جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند؟ علت این موضوع چیست؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

عکس آن نیز صادق است و نمونه‌های به مراتب بیشتری دارد.

مؤمن شدن فرزندان کفار و مشرکین - و یا - کافر و مشرک شدن فرزندان و اهل خانواده‌ی مؤمنان - و یا - انقلابی شدن و حتی به جبهه رفتن و شهید و مجروح شدن فرزندان از خانواده‌های ضد انقلاب و یا بی تفاوت از یک سو و ضد انقلاب شدن، فراری شدن، پنهانده شدن، بی غیرت شدن و ... فرزندان مؤمنان و انقلابی‌ها از سویی دیگر، خود پاسخ و دلیل محکم و قاطعی است که دیگر نگویند: اسلام ما به خاطر حمله اعراب است - یا - چون در کشور و محیط اسلامی بودیم، مسلمان شدیم، وگرنه به دین و مذهب دیگری در می‌آمدیم!

الف - اگر تاریخ گذشته را مورد مطالعه قرار دهیم، مشاهده می‌کنیم که همسر نوح علیه السلام، با قوم کافر هم پیمان شد و فرزندش نیز به دعوت پدر "نه" گفت و هلاک شد - عموی حضرت ابراهیم علیه السلام که حکم پدر را برای او داشت، هیچ گاه ایمان نیاورد - آسیه در خانه فرعون مؤمنه بود - و همسران و فرزندان برخی از پیامبران و امامان، نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه به آزار و اذیب و حتی ترور و شهادت آنها اقدام نمودند. امامان علیه السلام نیز فرزندانانی چون حضرات معصومه و حکیمه خاتون علیهما السلام، و نیز فرزندانانی چون «جعفر» که ادعای امام زمانی نمود و به "جعفر کذاب" مشهور گردید داشتند. چنان که نرجس خاتون، مادر محترمه‌ی امام زمان علیه السلام نیز نه تنها یک مسلمان زاده نبودند، بلکه خودشان نیز تا مدتی پیش از ازدواج مسلمان نبودند.

ب - اگر به تاریخ گرایش‌های مردمان امروز نگاه کنیم، به وضوح می‌بینیم که نه تنها در ایران، بلکه در امریکا، اروپا و سرتاسر جهان، گرایش مردم به خدا، قرآن و اسلام به مراتب فزونی یافته، در حالی که جامعه، حکومت و حتی خانواده‌ی آنها یا اصلاً مسلمان نیستند و یا حتی با اسلام مخالفت و سر جنگ نیز دارند.

ج - این نمونه‌ها و نشانه‌ها، اثبات می‌کند که اگر چه در سلسله علل هر گرایشی، عواملی چون تاریخ، محیط، جنگ‌ها، صلح‌ها، خانواده، ژن و حتی نحوه‌ی ازدواج، خوردن و آشامیدن و ... مؤثر است، اما نه تنها هیچ کدام

"علت تامه" نیستند، بلکه یک "علت تامه" دیگری وجود دارد که می‌تواند به تنهایی و بدون سهم دادن به سایر عوامل، نقش آفرینی نماید، و آن «اراده»ی انسان است.

د - از این رو، می‌توان علل بسیاری را برای ایمان یا کفر افراد، یا گرایش‌های مثبت و منفی آنها نسبت به انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی، و حتی اصل اسلام بر شمرد، اما در نهایت، میل و اراده‌ی شخص کارساز می‌شود. حال خواه میل و اراده‌اش پذیرش و همراهی باشد، خواه عدم پذیرش و مخالفت باشد.

* - ممکن است سبک زندگی و یا حتی مبارزات، بازداشت‌ها و شکنجه‌های پدری، سبب تألمات روحی و روانی فرزندی گردد؛ اما مقابله‌ی بسیارند که این روند در آنها تأثیر مثبت را دو چندان کرده است.

* - ممکن است پدر فرزانه، به خاطر علم، ایمان، عمل صالح و تقوا، در عین حال که در قدرت است، از شرایط مالی خوبی برخوردار نباشد و فرزند او پدر خود را سفیه بداند و به خاطر فشارهای زندگی، با او، دین، آیین و مراسم لج کند!

* - ممکن است فرزندی، ظرفیت پذیرش نام، شهرت، مقام و اعتبار پدرش را نداشته باشد و دچار تکبر، فخر فروشی و ... گردد و به همین جهت منحرف شود.

* - ممکن است فرزندی انتظار رانت یا هر نوع سوء استفاده از موقعیت پدر را داشته باشد، اما اجازه نیابد و یا بالعکس، به خاطر نسبتش با پدری مشهور و معتبر، به شعل، پول، منسب، پست و مقام برسد و به خاطر نام او و این که فرزند اوست، مورد اعتماد اذهان عمومی قرار گیرد و به نمایندگی مجلس، عضویت در شوراهای شهری و ... برسد، اما چون ایمان و تقوایش ضعیف است، سبب طغیانش گردد! چنان که فرمود: «كَأَلَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» * آن رآه استغنی - حقا که انسان سرکشی می‌کند * همین که خود را بی‌نیاز پندارد / العلق، ۶ و ۷».

دقت کنیم که نفرمود: «وقتی غنی می‌شود؛ چرا که انسان هیچ‌گاه غنی و بی‌نیاز نمی‌شود، بلکه فرمود: وقتی خودش را غنی می‌بیند، طغیان می‌کند».

دو مثال متفاوت:

به غیر از همسران و فرزندان بزرگانی در تاریخ گذشته و در عصر حاضر و به ویژه در کشور خودمان و میان ملت خودمان، شاهدیم که بسیاری از بزرگان، مبارزان، صاحبان علم، تقوا، شهرت و اعتبار، به خاطر رسیدن به ثروت و قدرت، یا حتی به خاطر ثروت و قدرت اعضای خانواده، و یا حتی به خاطر تحویل گرفته نشدن و نرسیدن به آن چه انتظار داشتند و ...، اختلاف زاویه پیدا کردند - هم چنین برخی خودشان منحرف نشدند، اما همسران یا فرزندان آنها منحرف گردیدند!

در مقابل، اشخاص و شخصیت‌هایی مانند "شهید ادواردو آنیلی" نیز کم نیستند. او فرزند صاحب اصلی فیات، سهام‌دار اصلی فراری (Ferrari)، سهام‌دار و مالک اصلی کارخانجات دیگر، بانک‌ها، روزنامه‌ها، شبکه‌های تلویزیونی و ... (ثروتمندترین و مشهورترین خانواده‌ی ایتالیایی) بود، مضافاً بر این که تنها وارث بود. اما او، به رغم این ثروت و چنین آینده‌ای، اسلام را انتخاب نمود و در میان مذاهب آن، تشیع را انتخاب نمود و در میان مراجع تقلید، حضرت امام (ره) را انتخاب نمود و در میان راه‌های گوناگون، طرفدار انقلاب اسلامی شد، پس به شهادت رسید تا این ثروت، به چنین شخصیتی نرسد، بلکه به خواهرزاده‌ی یهودی‌زاده‌اش برسد. بنا بر این، دلایل متفاوت هستند، اما حرف آخر را "اراده" می‌زند.

WWW.X-SHOBBHE.COM



حقوقی و احکام - آذر ۱۳۹۵

آیا در امر به معروف و نهي از منکر، وظیفه فقط راهنمایی است، یا باید به نتیجه نیز توجه داشت و اصرار نمود؟! (نکات بسیار مهم در این مسئله)

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"امر و نهي"، نه نصیحت و موعظه است، نه تدریس و تبلیغ، نه تذکر و راهنمایی و ...، بلکه چنان که از نامش پیداست، از سنخ "امر و نهي" می باشد، بنابراین احکام فقهی خودش را دارد که در رساله ها مندرج می باشد (۱) - (۲) و ...

* - اما، دانستن احکام (که لازم و شرط نیز هست)، ولی ندانستن حقیقت و روح یک حکم حکیمانه، نه تنها دردی را بهبود نمی بخشد و تأثیر خاصی ندارد، بلکه گاه موجب ضرر و زیان نیز می گردد؛ مانند کسانی که با طهارت قرآن می خوانند، ولی خلاف آن عمل می کنند، یا احکام نماز را فرا گرفته اند و رعایت نیز می کنند، اما نمازشان آنها را از فحشا و منکر باز نمی دارد! مگر خوارج نماز نمی خواندند و امروزه وهابی ها و برخی از داعشی ها قرآن و نماز نمی خوانند؟! آیا مشکل آنها در ندانستن و یا تفاوت برخی از احکام نماز یا لهجه و سبک در قرائت می باشد؟!

* - کسی که می خواهد امر به معروف و نهي از منکر نماید، ابتدا باید خودش بداند که مصداق "معروف و منکر" چیست و اولویت های آن کدام است؟ و سپس ابتدا خودش به آنها توجه داشته و رعایت نماید و سپس متوجه دیگران و جامعه گردد. چنان که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام فرمودند: «به خدا سوگند من شما را به هیچ کاری فرمان ندادم مگر آنکه پیش از آنکه فرمان دهم خودم به کار بستم و از هیچ چیز شما را منع نکردم، مگر آنکه پیش از آنکه شما را منع کنم، خودم از آن دوری کردم.» (نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۷۱)

معروف و منکر:

معروف فقط نماز و حجاب نیست، و منکر نیز فقط بدحجابی برخی از خانمها و شلوار فاق کوتاه و آبروبر برخی از آقایان نمی باشد.

سیدالشهداء، حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: « و إِنَّمَا حَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَ هَمَانَا (به درستی که) من خروج کردم برای اصلاح امتِ جدم؛ اراده کرده‌ام که امر به معروف و نهی از منکر نمایم، و به سیره‌ی جدم و پدرم علی بن ابیطالب عمل نمایم». و آن نمودند که می‌دانیم.

*- بنابر این، خداشناسی و خداپرستی - شیطان شناسی و رهایی از بندگی شیاطین، مستکبران و ظالمان - دوست شناسی و دشمن شناسی (تولا و تبرا) ... و در یک جمله: "ولایت شناسی" و دعوت مردمان به خروج از ولایت طواغیت و پذیرش "ولایت الله"، که در ولایت پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام و امتداد آن تجلی دارد - مخالفت و مقابله با ظلم و دفاع و حمایت از حق، از اصول و اهم «معروف» می‌باشد:

« اللَّهُ وَ لِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » (البقرة، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

ملاحظه: حالا اگر کسی نامش مسلمان باشد، ولی تسلیم ولایت طاغوت شده باشد - نماز و حجاب را رعایت کند، اما ولایت شناس نباشد - قرآن کریم را با الحان خوش و گوناگون بخواند، اما ولایت حق را رد کند و ولایت باطل را بپذیرد - تمام توجه، محبت و مودتش به دشمنان اسلام یا نمادها و فرهنگ آنان باشد ...، چه اتفاقی می‌افتد؟! به قول حافظ:

«عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ - قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت»

چنان که خداوند متعال در تحقق نتیجه و ثمره‌ی نبوت، رسالت و خاتمیت، مودت اهل بیت علیهم السلام را امر و تأکید نمود.

نکته:

باید از یک سو نگری، مواضع سریع و غلط و نیز افراط و تفریط پرهیز نمود. لذا مقصود و منظور این نیست که نسبت به فساد، فسق و فحشا در آحاد جامعه بی‌توجه و بی‌تفاوت باشیم! خیر، باید آموزش داد، دعوت نمود، تذکر، پند و موعظه را سر لوحه کار قرار داد و به موقع و درست نیز «امر به معروف و نهی از منکر» نمود؛ بلکه مقصود، بصیرت و دروی از سطحی‌نگری می‌باشد.

ما نمی‌گوییم: چون در جامعه و حتی در سطوح بالا، مفاسدی چون: رانت، رشوه، اختلاس، کلاهبرداری، پارتی‌بازی و ... وجود دارد، پس نباید نسبت به رواج فساد و فحشای عمومی و یا زمینه‌هایش چون بدحجابی مردان و زنان و ... بی تفاوت بود؛ بلکه می‌گوییم:

معنا، مفهوم، مصداق و حقیقت "امر به معروف و نهی از منکر" این نیست که اولاً خود را رها کنیم و دائماً به دیگران بنگریم که چه خطایی کردند! - ثانیاً احیا و عمل به این فریضه‌ی الهی را به یک یا دو مسئله محدود کنیم! و بالاخره آن که واقعاً برای احیای امر به معروف و نهی از منکر قیام نماییم و رویکرد به معروف‌ها (نیکی‌های اخلاقی و رفتاری) و دوری از منکرها (بدی‌های اخلاقی و رفتاری) را فرهنگ‌سازی نماییم.

"ولایت" معروف است - مخالفت، ضدیت و دشمنی با ولایت، منکر است - طاغوت و طغیان‌گرایی و غرب‌زدگی، چه در سیاست باشد، یا اقتصاد، یا فرهنگ و هنر، یا تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی (سبک زندگی) ... همه از اهم منکرات هستند. چنان که رعایت بهداشت، رعایت قشرهای ضعیف‌تر، رعایت حقوق دیگران در همه جا، تعاون و ... همه از معروف‌ها هستند.

طرفداری و حمایت از باطل:

هر نوع طرفداری و حمایت از باطل، خودش از منکر منکرات است، حال در هر امر و سطحی که باشد. گاه وقتی به کسی می‌گویید: «از شیوه‌های نهی از منکر این است که منکر را [خواه سیاسی باشد، خواه اقتصادی، فرهنگی، هنری، فردی، اجتماعی و ...] تحویل‌گیری، تأسی نکنی، با چشمان از حدقه درآمده و حریصانه نگاه نکنی، تقلید کور از بیگانگان ننمایی، بدون آگاهی و بصیرت، طرفداری نکنی، کف و سوت بیجا نزنی ... [تا دچار این انحطاط‌ها نگردی و این بلاها به سر جامعه نیاید]؛ و متقابلاً مخالفت خود را با مواضع، گفتار و رفتار صحیح، گرایش به حق و اجتناب از باطل، بروز دهی، خوشش نمی‌آید و دوست دارد که فقط با قیافه‌ای پرهیزکارانه (متقیانه)، به این و آن بنگرد و متذکر پوشش، آرایش و ظواهر آنها گردد!

ویژگی‌های مؤمنانی که خداوند آنها را می‌خرد:

« التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ » (التوبة، ۱۱۲)

ترجمه: توبه‌کنندگان، عبادت‌کاران، سپاسگویان، سیاحت‌کنندگان، رکوع‌کنندگان، سجده‌آوران، آمران به معروف، نهی‌کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای) الهی، (مؤمنان حقیقی‌اند)؛ و بشارت ده به (اینچنین) مؤمنان!

حدیث - عرصه و آثار امر به معروف و نهی از منکر:

حضرت امام باقر علیه السلام: « إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعَمَّرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ » (کافی (ط-الاسلامیه)، ج ۵، ص ۵۶)

ترجمه: امر به معروف و نهی از منکر راه و روش پیامبران و شیوه صالحان است و فریضه بزرگی است که دیگر فرایض به واسطه آن بر پا می شود، راه ها امن می گردد و درآمدها حلال می شود و حقوق پامال شده به صاحبانش برمی گردد، زمین آباد می شود و (بدون ظلم) حق از دشمنان گرفته می شود و کارها سامان می پذیرد.

آیا گمان بد بردن، اگر فقط در ذهن انسان باشد و به زبان نیاورد تا زمانی که اثبات شود نیز گناه محسوب می گردد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مقوله "گمان بد بردن"، دامنه‌ی وسیع و ابعاد گوناگون و متفاوتی دارد. حکم کلی این است که "گمان بد مبرید که بیشتر این گمان‌ها گناه است".

بدیهی است که "ظن و گمان"، کار ذهن است و اگر به دیگران گفته شود، وارد مقولات دیگری چون: راهنمایی، هشدار و تذکر در موارد لازم و غیبت، تهمت، کذب، تمامی و ... در موارد غیر لازم و غلط می گردد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ » (الحجرات، ۱۲)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است!

نکته:

در آیه‌ی فوق، توجه به دو نکته، بسیار مهم و ضروری و روشنگر است، یکی این که فرمود: «از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید» (نه هر گمانی) - دیگر آن که فرمود: «برخی از گمان‌ها گناه است» (نه همه آنها).
بنابر این، موضوع گمان، مورد گمان، شرایط لازم برای گمان، چیستی و چگونگی گمان، حد و مرز گمان و از همه مهم‌تر، چرایی گمان (که برای خداست و یا برای نفس) و ... همه شرط است.

فرض کنیم که چه در رفاقت و احوال شخصی و چه در سیاست و احوال سیاسی و اجتماعی، دشمن، روی خوش نشان دهد - و یا منافق خود را برای نفوذ، موافق نشان دهد - و یا ملّون، برای فریب شخص یا جامعه، خود را ظاهر الصلاح، مخلص، یکرنگ و خیرخواه نشان دهد!

- - حال باید چه کرد؟ آیا باید هر چه می‌گوید یا به حسب ظاهر نشان می‌دهد را با سادگی، زودباوری، بی‌بصیرتی و بلاهت و حماقت، باور کرد و پذیرفت؟! یا باید نسبت به این مواضع فریبکارانه، بدگمان بود؟!
 - - آیا اگر سوابق، موقعیت‌ها، اهداف سوء، دشمنی‌ها، اعلام مواضع‌های خصمانه در گفتار یا عمل و ... نیز دال بر دروغ، فریب، فتنه، تاکتیک و ... بود، نباید تأمل و گمان بد برد و نباید آن را برای اطرافیان و یا مردم (در امور کلی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ...)، بیان نمود تا آگاه و بصیر شوند و فریب نخورند؟!
 - * - بنابراین، ضمن آن که مسلمان عاقل و خوش اخلاق، نباید با استمرار بدگمانی‌ها، از خودش یک انسان بد اخلاق، بدگمان، بدبین، سیاه‌نما و ... بسازد، هم چنین نباید ساده‌لوح، زودباور، سطحی‌نگر، خوش‌بین خیالباف و ابله باشد.

* - از این رو، باید دقت کنیم که به ویژه در مسائل و امور اجتماعی و سیاسی، چارچوب « **أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ** **رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ** » همه جا صادق است و باید لحاظ شود. فضای جامعه‌ی اسلامی و نگاه مردم به یک دیگر نباید مسموم گردد و رنگ و بوی "بدگمانی" به خود بگیرد؛ در عین حال، نسبت به کفار، مستکبران، دشمنان داخلی و خارجی، ستون پنجمی‌ها، نفوذی‌ها، منافق صفت‌ها، ملّون‌ها، کلاهبردارها، رانت‌خواران، بی‌تقیدها و بی‌تقواها و ...، نباید خوش گمان بود.

دو بیان در دو موضع، از مقام معظم رهبری:

الف - « به اخلاق خودمان هم برسیم. اخلاق اهمیتش از عمل هم بیشتر است. فضای جامعه را فضای برادری، مهربانی، حسن ظن قرار بدهیم. من هیچ موافق نیستم با اینکه فضای جامعه را فضای سوءظن و فضای بدگمانی قرار بدهیم. این عادات را از خودمان باید دور کنیم. اینکه متأسفانه باب شده که روزنامه و رسانه و دستگاه‌های گوناگون ارتباطی - که امروز روزه‌روز هم بیشتر و گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌شود - روشی را در پیش گرفته‌اند برای متهم کردن یکدیگر، این چیز خوبی نیست؛ این چیز خوبی نیست، دل ما را تاریک می‌کند، فضای زندگی ما را ظلمانی می‌کند. هیچ منافات ندارد که گنه‌کار تاوان گناه خودش را ببیند، اما فضا، فضای اشاعه‌ی گناه نباشد؛ تهمت زدن، دیگران را متهم کردن به شایعات، به خیالات ... فضا را نباید از تهمت و از گمان سوء پر کرد » (۱۳۸۸/۶/۲۹)

ب - «امروز دستگاه‌های شیطانی عالم، قدرت‌های شیطانی عالم، دارند مردم را روزه‌روز در این مرداب جهالت و ضلالت بیشتر فرو می‌برند و با هر نقطه‌ای هم که با حرکت شیطانی آنها مخالف باشد مقابله می‌کنند. حالا

آقایان آمریکایی ها که با مسئولین ما دُور هم می نشینند، از حقیر گله می کنند که چرا این قدر به ما بدبین است؛
خب من خوش بین باشم؟ با این وضعیتی که شماها دارید، می شود به شماها خوش بین بود؟» (۱۳۹۵/۷/۲۸)

حدیث (بدگمانی های مذموم):

نباید به نسبت به مؤمنین، نیکوکاران و یک دیگر بدبین بود و ذهن را به گمان بد در مورد آنان عادت داده و مشغول نمود.

پیامبر اکرم، صلوات الله علیه و آله:

« إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الكِذِبِ » (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۵)

بر شماست که از ظن و گمان پرهیزید زیرا ظن (ناجما) دروغ ترین دروغ ها است.

● - امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

« إِطْرَحُوا سُوءَ الظَّنِّ بَيْنَكُمْ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ نَهَى عَنْ ذَلِكَ » (الخصال، ص ۶۲۴)

سوء ظن و بدبینی نسبت به یکدیگر را دور افکنید؛ زیرا خدای عزوجل از این امر نهی فرموده است.

● - امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

« مِنْ كِتَابِهِ لِالأَشْتَرِ لَمَّا وَلاَهُ مِصرَ: إِنَّ البُخْلَ وَالجُورَ وَالحِرصَ عَزَائِرُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ باللهِ، كُثْمُونُهَا فِي الأَشْرَارِ »

« (بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۴۳)

(در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر) فرمود: همانا بخل و ستم و آزمندی (حرص) خصلت های گوناگونی

هستند که منشأ آنها بدگمانی به خداست و در نهاد اشرا از مردمان نهفته اند.



تاریخی - آذر ۱۳۹۵

چرا امام حسین علیه السلام، پس از شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی (بی وفایی کوفیان)، بازنگشتند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

سیاست‌ها، مواضع، تصمیمات و عملکردهای هر انسان حکیمی را باید از دو منظر دید و مورد مطالعه قرار داد: یکی نظر و دقت با بصیرت به "اهداف" و علم به چگونگی تحقق آنهاست - دیگری به حسب ظاهر؛ که البته این نیز مهم است، چرا که همان اهداف و باطن ملکوتی، در ظواهر تجلی و تحقق می‌یابد، تا برای همگان نیز مفهوم و قابل درک، شناخت، درس و عبرت باشد.

الف - اهداف کلی این حرکت و نهضت، که مکرر از سوی خود ایشان بیان گردید، به خوبی روشن می‌سازد که در آن زمان، شرایط، اوضاع و موقعیت، تنها راه چاره برای بازسازی و احیای دین اسلام، حرکت به سوی کربلا و استقبال از رویارویی تمام حق با تمام باطل می‌باشد. اگر چه به قیمت ریخته شدن خون امام زمان علیه السلام و شهادت ایشان تمام شود، که همام دم تازه و زنده کننده بود. چنان که ایشان بیانات بسیاری در این خصوص داشتند، از جمله:

● - « وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسِيرَ بِسِيرِهِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ. »

ترجمه: من تنها به انگیزه اصلاح در امت جدّم پیا خاستم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) رفتار نمایم! هر کس سخن حقّ مرا پذیرفت، پس خداوند به پذیرش (و پاداش) آن سزاوارتر است، و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می‌کنم (همچنان در اهداف و راهم استقامت می‌کنم) تا خداوند میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است. (فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص

● - « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ. »

ترجمه: (ایشان در پاسخ به پیشنهاد مروان بن حکم که با یزید بیعت کن) فرمودند: در این صورت باید گفت: انا لله و انا اليه راجعون و فاتحه اسلام را خواند (با اسلام خداحافظی کرد)، زیرا امت اسلام گرفتار چوپانی همانند یزید شده است و من خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است.

*- این بیانات و سایر فرمایشات ایشان، حاکی از ضرورت امر است؛ در چنین ضرورتی، دیگر جنگ، صلح، نفرت، حامیان، مخالفان و ... دیگر نقش چندانی ندارند. امر باید واقع شود، هر که پذیرفت و تبعیت و یاری کرد، اجرش با خداست؛ و هر که نپذیرفت، حکمش با خداست؛ و در اهداف و راه امام علیه السلام، تغییری ایجاد نمی نماید.

ب - قضای الهی:

وقتی مقدرات وقوع یک امر محقق شد، قضای (تحقق) آن نیز حتمی می گردد. مقدرات یعنی اندازه‌ها؛ پس اگر تمامی شرایط، حدودها، اندازه‌ها، اسباب، علل و ...، محقق و تجمیع شد که امام علیه السلام را بکشند و از سویی دیگر حفظ اسلام مستلزم این نهضت و شهادت گردید، حجت حق، راضی به "قضای الهی" می گردند. چنان که پس از گزارش فرزاد از اوضاع کوفه، و این که «دل‌های این مردم با توست، اما شمشیرهایشان علیه توست» فرمودند:

« صَدَقْتُ! لِلَّهِ الْأَمْرُ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ إِنْ نَزَلَا لِقَضَاءٍ بِمَا نُحِبُّ وَنَرْضَى فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى آدَاءِ الشُّكْرِ وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَتَّعَدَّ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْتَهُ وَالتَّقْوَى سَرِيرَتَهُ »

ترجمه: درست گفتم! مقدرات در دست خداست و او هر روز فرمان تازه ای دارد که اگر پیشامدها بر طبق مراد باشد در مقابل نعمتهای خداوند سپاسگزاریم و هموست مددکار در سپاس و شکرگزاری برای او. و اگر حوادث و پیشامدها در میان ما و خواسته هایمان حائل گردید و کارها طبق مرام به پیش نرفت باز هم آن کس که نیتش حق باشد، و تقوا بر دلش حکومت می کند از مسیر صحیح خارج نگردیده است (ارشاد مفید، ص ۲۱۸ - انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴ و ...)

ج - اما، مواضع و عملکردهای ایشان به لحاظ ظاهر نیز بسیار اهمیت دارد و باید مورد توجه و تحلیل قرار گیرد.

● - توجه به علل خروج از مدینه، حاکی از آن است که ایشان مجبور به این خروج شدند. بنابراین بازگشت به مدینه امکان و موضوعیتی نداشت، وگرنه همانجا می ماندند و در جهت اهداف اقدام می نمودند.

- امام حسین علیه السلام مطلع شدند که قصد ترور ایشان در مکه و حین مناسک حج و داخل مسجدالحرام را نموده‌اند، لذا از کعبه دور شدند و به ابن عباس فرمودند: «اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم، بهتر است از این که داخل آن به قتل برسم و اگر دو وجب دورتر کشته شوم، بهتر از یک وجب است». یعنی هر چه دورتر، بهتر. و نیز فرمود: «ابن زبیر! اگر من در کنار فرات دفن شوم، برای من محبوب‌تر است از این که در آستانه‌ی کعبه دفن شوم». (سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص ۷۵)
- در مدینه نیز دیگر جایی برای ایشان نبود، فرمان رسید بود که یا بیعت کنند و یا کشته شوند.
- از این رو، خارج شدند، اما کوفیان که حکومت امیرالمؤمنین را تجربه کرده بودند و به اهل بیت ایشان علیهم السلام علاقه و ارادت داشتند، نوشتند که ما نیز مخالف حکومت یزید هستیم، پس به کوفه تشریف بیاورید و بر ما حکومت کنید، تا قدرتی واحد تشکیل دهیم و
- امام علیه السلام، به رغم شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی، به راه خود ادامه دادند، چرا که صرف خبر ترور کفایت نمی‌کند، گزارش آخر مسلم نیز نرسیده بود و بسیاری از او دعوت کرده بودند ... و دیگر آن که حجت باید تمام می‌شد. اما هنوز به کربلا نرسیده بودند که سپاه حرّ راه ایشان را مسدود نمود.

قصد بازگشت:

پس از رسیدن سپاهیان حرّ، امام درباره دعوت کوفیان و نامه‌های آنان سخن گفت و فرمود: حال اگر مردم از دعوت خود برگشته‌اند حاضر است از راهی که آمده برگردد! اما حر پاسخ داد: که وی از نامه‌ها بی‌خبر است و مأموریت دارد که وی را به کوفه نزد عبیدالله بن زیاد ببرد حضرت حاضر به حرکت به سمت کوفه نشدند و قصد بازگشت کردند و به طرف حجاز به راه افتادند. «دینوری، اخبار الطوال، تصحیح عبد المنعم احمد، ص ۲۴۷»

بنابر این، ایشان امکان بازگشت به هر سرزمین دیگری در حجاز را مطرح کردند، اما اصلاً نگذاشتند از همانجایی که هستند حرکت کنند، چه رسد به این که عازم منطقه‌ی دیگری شوند. برای همین است که واقعه در کربلا رخ داد. چنان که در روز عاشورا نیز فرمودند: مرا در اینجا بین دو امر می‌خکوب کرده‌اند!

« أَجَلٌ وَاللَّهِ غَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ! وَشَجْتُ إِلَيْهِ أُصُولُكُمْ! وَتَأَزَّرْتُ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ! فَكُنْتُمْ أَحَبَّ ثَمَرٍ شَجَا لِلنَّاطِرِ! وَأُكْلَهُ لِلْغَاصِبِ! أَلَا وَإِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السِّلَّةِ وَالذِّلَّةِ؛ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ » (لهوف، بن طاووس، از ص ۸۵ تا ص ۸۸)

ترجمه: آری! سوگند به خدا که این مکر و حيله در شما بی سابقه و تاریخیچه نیست! و بر این مکر، اصول و ریشه های شما پیوسته و آمیخته شده است! و شاخه های شما بر آن پرورش یافته و نیرو گرفته است! پس شما پلیدترین ثمره این درختید، که در کام صاحبش که ناظر آنست چون خار و استخوان گلوگیر می‌گردید! و در کام شخص غاصب و متعدی لقمه گوارا می‌باشید!

آگاه باشید که این فرومایه، فرزند فرومایه (عُییدالله بن زیاد) مرا بین دو چیز ثابت و میخکوب نموده است: یا با شمشیر جنگ کردن و شربت شهادت نوشیدن، و یا تن به ذلّت و خواری دادن؛ **وَهَيَّاتِ مِنَّا الذِّلَّةَ**، چقدر ذلّت از ما دور است! «

www.x-shobhe.ir